خلاصة التواریخ
تاریخ سلاطین عجم از قبل از ظهور
اسلام تا زمان فتحعلیشاه قاجار

۲۵۸

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] احکام الدول

[illegible] خلفا و امامت ائمه اطهار

خلافت [illegible] | امامت ائمه [illegible]

امام حسن

امام حسین

امام زین العابدین

امام محمد باقر

امام جعفر بن محمد

امام موسی بن جعفر

امام علی بن موسی

امام محمد بن علی

امام علی بن محمد

امام حسن بن علی

امام محمد بن الحسن مهدی

[illegible]

بنی امیه علیهم اللعنه

معاویه بن ابی سفیان

یزید بن معاویه

مروان بن الحکم

عبدالملک بن مروان

ولید بن عبدالملک

سلیمان بن عبدالملک

عمر بن عبدالعزیز

یزید بن عبدالملک

هشام بن عبدالملک

ولید بن یزید

یزید بن ولید

ابراهیم بن ولید

مروان بن محمد

[illegible]

بنی عباس [illegible]

[illegible]

قال رسول الله صلى الله عليه وآله الضيف إذا نزل نزل برزقه

وإذا ارتحل ارتحل بذنوب قومه قال رسول الله صلى الله عليه

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه

كل مولود يولد على فطرة الإسلام أبواه يهودانه

وينصرانه قال عليه السلام السعيد سعيد في بطن أمه

والشقي شقي في بطن أمه قال علي عليه السلام الطبع كالماء

إذا قطع نبع

ساقیا ... الدی کیدر

بو نه یاریمدر که بو وضع و قیمه ...
ای کوکل ایلیم ... ارالدی کیدر
با غنچه باغچه یار ... ورنه بو کلک
بابنین غنچه اکبر ... باده و جان
... طلب ... باده ... الدی کیدر
آشنا تنک ... آشنا یار الدی کیدر
... آشنا اولمک جان آشنا یار
بار کلیب آشنا ... ایمان ... جانیه
شاه خطائی عشق ... ارالدی کیدر
دنیا مالی برینس ... اونار ...
... الدی ... آمنی
تا فلک ... چلد لر ... ایاغ ...
... نور ... اولدی
شاه خطائی ... حق اجدی ... قبرنی
بار الهم ... کارم ...

خلاصه تاریخ پادشاهان عجم ... که در مملکت ایران سلطنت کرده اند

در ذکر پادشاهانی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

پیشدادیان ... سلطنت

کیومرث

کیومرث اول ملوک پیشدادیان است ... از اسامی ... سلطنت ... بعضی ... آدم ... نوح ... از نسل ... نوح و این قول ... طوفان نوح ... اول ملوک جهان ... مقام ... کوه ...

... این ... کیومرث ... بعضی ... عبارت ... عجم ... برادران ...

... سلطنت

... بیرون آورده

[illegible]

طهمورث ابن هوشنگ ابن سیامک ابن کیومرث
بعضی او را از اولاد هوشنگ میدانند لقب او دیوبند بود
و او بدین اد[illegible] ... در باب خون سیامک
و هوشنگ با دیوان حرب نمود بسیاری از دیوان
را بقتل رسانید و جمعی از ایشان آدم مطیع و رعیت
و زمره‌ای از خوف سیاست کمر انقیاد او بر میان
بستند و او اهل شهر را از روستا جدا کرد و صحرا
نشینان را بترتیب گله و رمه امر فرمود و شکار
دوست داشتی و لقب او دیوبند است یعنی تمام سلاح
و مدت عمر او هشتصد سال بود و بیشتری از زمان
او بهم رسید

آثار ... مدت سلطنت

آمل	...
اصفهان	طبرستان
کوه آبا	بابل
سمنان	نیشابور

جمشید ابن طهمورث بعضی گویند برادر طهمورث بود
نام او جم و لقب او شید جهت آنکه از خوبی صورت
که داشت روشنی از رخسار او میتافت لهذا او را جمشید نام کردند
بقول اکثر از آدم هزار و ... سال بعد فوت او ... گویند جمشید
پسر زاده ارفخشد بن سام بن نوح بود ... قسمت
فرمان روا شد و طایفه جن و انس ... گویند قول
سلیمان عبارت از وی است ... را از جهت
که بعضی [illegible] اکثر رعیت ... بزرگی ... صنعتها
مشغول داشت اکثر صنعتها در زمان او پیدا شد آهن از
سنگ بیرون آورد آلات حرب ... فرمان داشت
علم طب در زمان او ظاهر شد ... بیشتر ... جهت او
عذاب کرد مدت هفتصد سال ... و آخر عمر ... که
سرداران ایران از او ... برگشتند ... ترک ملازمت او
کرده کمر انقیاد ضحاک بر میان بستند ضحاک ... با لشکر
گران به ایران آمد جمشید ... گریخت عاقبت بدست
ضحاک بقتل رسید گویند ... جمشید ...
که هر که دین ... او ...
ایام سلطنت ... صد سال ...
و لطیف ... عمر ...

آثار ... مدت سلطنت

طبقه اول
ذکر پادشاهان عجم ... که در ملک ایران ... بوده‌اند
در ذکر ... قبل از ظهور اسلام ... چهار ...
پیشدادیان

ضحاک ... مدت سلطنت

ضحاک بن مرداس بن ... بن ... بن ... بعضی
بن مرداس بن سیامک بن کیومرث است بعضی
او را برادرزاده شداد حمیری گفته‌اند که بهشت ساخته و فرقه
او را خواهرزاده جمشید و برادرزاده شداد ... او
زاده جمشید میدانند او را الوراسب گفتندی یعنی صاحب
ده هزار اسب ... فارسیان ...
ده آک گفتندی ... دو عیب ... بود
پیدا شد ... بسیار ...
... را
در عرب ... ضحاک گفتندی ... ضحاک ...
... به چشم ... زخم
... کسان را بکشتند ...
در آخر ... مار ...
... بسیار ...
... تشنه شدند ...
اصفهان ... پسران ... کشته ... خروج کرد
فریدون ابن ... را که از نسل جمشید بود پادشاه
... ضحاک را در ... کشته
... در دماوند ... بسته ...

آثار ... مدت سلطنت

فریدون بن ... ابن ... از نسل جمشید بود ...
کاوه آهنگر اصفهانی ... ضحاک ... خروج کرد و او را گرفته ...
... چرم آهنگری ...
... خروج ... حرب ضحاک ...
... درفش کاویان نام نهاد ... تا زمان ...
... فریدون ...
... فریدون ... کاوه ...
جهان ... مدت ... آفاق ...
... جهان ...
و ... فریدون باز ... اصفهان ...
فریدون را سه پسر بود سلم و تور و ایرج ...
و ... ایرج ... جمشید ...
ملک ... روم ... سلم و ترکستان ... تور ...
عالم یعنی ایران را به ایرج ... برادران ...
... پدر ... ایرج ... فریدون
... ایرج را ... پسر ... منوچهر ...
پادشاه عادل ... بود ...

آثار ... مدت سلطنت

منوچهر بن ایرج بن فریدون [illegible]
با لشکر آراسته بکین خواهی ایرج بترکستان و روم
رفته محاربات عظیمه با سلم و تور کرده هر دو را بقتل آورد و
[illegible] عالم [illegible] در آن ایام [illegible]
[illegible] سام بن نریمان
[illegible] پهلوان [illegible]
[illegible] سام [illegible] در آن ایام [illegible] متولد شد
[illegible]

نوذر ابن منوچهر [illegible] سلطنت رسید
چون منوچهر چهره در نقاب تراب کشید مملکت [illegible]
منوچهر [illegible] باعتدال آمده [illegible]
او [illegible] زیرا که نوذر از عهده تنظیم امور سلطنت بیرون
نتوانست آمد [illegible]
را از نظر انداخت ازین جهت [illegible] مملکت [illegible]
از طوق اطاعت سر پیچیدند این خبر بترکستان
رسیده پشنگ که از اولاد تور بن فریدون
بود پسر خود افراسیاب را طلبیده فرمود که اکنون
وقت که کینه تور از منوچهر خواسته شود افراسیاب
با لشکر [illegible] ایران [illegible] نوذر شد
نوذر با مدد سام بر افراسیاب ظفر یافت
[illegible] که سام وفات یافته بود افراسیاب بایران
آمده [illegible] محاربات عظیمه روی داده بالاخره نوذر
اسیر و بدست افراسیاب کشته شد

[illegible]

مدت سلطنت

[illegible]

[illegible] پادشاهان عجم [illegible] که در مملکت ایران سلطنت کرده اند
[illegible] از ظهور اسلام سلطنت کرده
[illegible] اول ایشان

افراسیاب [illegible] — مدت سلطنت [illegible]

زو [illegible] — مدت عمر

افراسیاب بن پشنگ بن زادشم بن تور بن
فریدون اگرچه در عهد او [illegible] ایران [illegible] ولیکن
چون مدت دوازده سال بر مملکت ایران استیلا
یافت لهذا او نیز [illegible] از جمله [illegible]
یافت افراسیاب میدان را خالی دیده آهنگ
ایران و نوذر را بقتل آورده بر ممالک ایران
مستولی شد و ایران را غارت کرده قتل
عام نمود و در خرابی عمارت و انهدام کاریزها و
بریدن اشجار سعی بلیغ نمود زال پسر سام او را از
مملکت بیرون کرده پادشاهی به زو بن طهماسب داد

مدت سلطنت

زو بن طهماسب بن منوچهر [illegible]
او را افراسیاب [illegible] اند [illegible]
[illegible] زال [illegible] پادشاه شد [illegible]
[illegible] مدت [illegible] سال [illegible]
[illegible]

مدت سلطنت

مدت عمر

[illegible]

افراسیاب

گرشاسب بن زو بن طهماسب بن نوذر برادرزاده طهماسب است گویند مادر او دختر پاپین پسر [illegible] بود در حالت حیات پدر پادشاه شده و افراسیاب بار دیگر با ایران آمده با او محاربه کرده در آن جنگ کشته شد بعضی او را از جنس پادشاهی [illegible]

[illegible]

کیان

ملک

تاریخ پادشاهان عجم

[illegible]

کیان

کیقباد	مدت سلطنت	سالها [illegible]

کیقباد	مدت سلطنت	سالها [illegible]

کیقباد بن زو بن طهماسب بن منوچهر بعضی او را از اب بن زو بن طهماسب میدانند با مدد زال و رستم ایران را از دست افراسیاب گرفته پادشاه شد ده یک خراج جهت لشکر نهاد و جهان پهلوان که در این زمان امیر الامراء باشد برستم داد بعضی گویند کیقباد با افراسیاب صلح نمود مقرر شد که آرش نام تیری از زه کمان اندازد در هر جا که فرود آید سرحد ایران و توران آنجا باشد آرش بطریق مذکور عمل نمود تیر سرحد جیحون بزمین فرو آمد لهذا سرحد ایران و توران آنجا شد دار الملک کیقباد در صفهان بود

کیکاوس بن کیقباد بعضی او را نبیره کیقباد [illegible] کیقباد و کیکاوس گفته [illegible] کیکاوس بجانب مازندران رفته بدست دیو سفید گرفتار شد و دیو سفید او را بعلم سحر کور کرده رستم از راه هفتخوان جزیره مازندران رفت کاوس را خلاص کرد و پادشاه مازندران جنگ نموده او را بکشت و دیو سفید را هم بقتل رسانید دیگر بار کاوس به هاماوران رفته گرفتار شد باز رستم لشکر کشیده با پادشاه هاماوران و روم و مصر جنگ کرده ایشان را بشکست و کاوس را خلاص کرده [illegible] آن کاوس [illegible] آسمان نمود [illegible] و سیاوش را [illegible]

[illegible]

کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس [illegible] وی [illegible] ایران
از دختر افراسیاب [illegible] ماه قبل از قتل سیاوش
متولد شد [illegible] رسید گیو پسر گودرز اصفهانی
به توران رفته قبل از [illegible] سال او را با مادرش
به ایران آورد و گیو را در عرض راه با لشکر افراسیاب
جنگ عظیم واقع شد و گیو با [illegible] و [illegible]
از دریا گذشته به ایران آمد پس پادشاهی
بر کیخسرو قرار گرفت لشکر [illegible] به افراسیاب فرستاد
و در میان ایشان مکرر جنگهای عظیمه واقع شد
از طرفین ظفر و هزیمت میسر شد و در این جنگ
همه [illegible] رستم مشهور است آخر الامر که افراسیاب
منهزم [illegible] گرفته به دست کیخسرو داد
و قصاص پدر از او [illegible] کیخسرو
متنفر شده ولایت را به لهراسب داد [illegible]
[illegible] عادت [illegible]

لهراسب بن اورندشاه بن کیپشین بن کیقباد [illegible] کیخسرو او را
پسر خود [illegible] پادشاهی را با او داد [illegible] بزرگان ایران
آمده اعتراض کردند چون پادشاهی بر او قرار گرفت
دیوان و عرض لشکر [illegible] مستوفیان [illegible] دیوان
نصب نمود دفتر ترتیب داد امرا را بر تخت زرین
نشاند [illegible] خود سرایی که [illegible] ساخت پس گشتاسب
را هوس سلطنت بود [illegible] ندید از گشتاسب
خشم گرفته به روم رفت دختر قیصر کتایون را
به نکاح خود در آورد [illegible] از ملک [illegible] قیصر
افزود [illegible] به اغوای گشتاسب قیصر آهنگ ایران
کرد لهراسب را معلوم شد که قوت قیصر [illegible] گشتاسب است
تاج و نگین را به واسطه زریر برادر گشتاسب
فرستاد او را به ایران آورد سلطنت را به او تسلیم و خود
در شهر بلخ رفته به عبادت مشغول شد [illegible]
ارجاسب نبیره افراسیاب به بلخ آمده لهراسب را کشت

[illegible]

خلاصه
تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
[illegible]
[illegible]

گشتاسب [illegible] لهراسب [illegible]
مدت سلطنت [illegible]

گشتاسب ابن لهراسب که در شهر بلخ تاج و نگین بر سر نهاد
پادشاه [illegible] پادشاهی عالیقدر [illegible] او را
[illegible] که دین زردشت [illegible]
[illegible]
[illegible] آورده او را [illegible]
[illegible]
[illegible] ایران [illegible] کشته شد گشتاسب
[illegible] زردشت [illegible]
[illegible] گشتاسب [illegible] ایران [illegible]
اما ظفر گشتاسب را بود [illegible] اسفندیار
[illegible] اسفندیار [illegible]
[illegible] رستم [illegible] سیستان
رفت [illegible] اسفندیار [illegible]
[illegible] بلخ شد لهراسب را کشت
و [illegible] خراب کرده [illegible]
[illegible] دختران لهراسب [illegible]
به ترکستان [illegible] گشتاسب [illegible]
به جنگ ارجاسب رفته [illegible] ایران
[illegible] شدند [illegible] ارجاسب [illegible] اسفندیار [illegible]
اسفندیار [illegible] ترکان [illegible]

بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب به حکم [illegible]
پادشاه شد پادشاهی با عدل [illegible] که نام
خدا را بر [illegible] نوشت [illegible]
خلق [illegible] بکثرت معمور [illegible] عالم دراز [illegible]
بدین سبب او را اردشیر دراز دست گویند [illegible]
که در [illegible] رستم کشته شد به جنگ خاندان
رستم رفته فرامرز پسر رستم [illegible]
را [illegible] زال زر [illegible]
[illegible] ارکان دولت [illegible] مادر بهمن از نسل
طالوت [illegible] سلیمان [illegible]
پسری بود ساسان نام و دختری همای نام بهمن [illegible]
خود همای دختر [illegible] آبستن شد [illegible]
را به همای داد ساسان [illegible] ساسان
[illegible] به عبادت مشغول شد
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل که بیت المقدس که بخت النصر [illegible]
لهراسب خراب کرده بود تعمیر کرد

[illegible]

مدت سلطنت

به ترکستان رفته از عقب او گشت [illegible] از آن جهت
او را بجنگ رستم فرستاد که کشته شود رفت و شد

آثار
قلعه سمرقند ... عمارت فارس [illegible]

مدت سلطنت ... سال

همای بنت بهمن به حکم وصیت پدر پادشاه شد زنی بود
بعقل و تدبیر و سیرتهای پسندیده داشت در عمارات
و رعیت پروری کوشید از پدر حامله بود پسری از او متولد
شد حب پادشاهی بر مهر پسر غالب آمده او را در صندوقی
کرده در آب انداخت گازری آن صندوق را گرفته
داراب نام نهاده تربیت نمود چون بحد بلوغ رسید
گوهر پادشاهی سر کشید از گازری فرو نهاده به صلاح
و سلاح ورزیدن مشغول شد و با لشکری که بجنگ
به روم می‌فرستاد ملحق شده امیر لشکر در راه آثار رشادت
از او دید چون بروم رسیدند کار دلیری بسیار کرده
احوال او را وصف او را با همای تقریر کرده تفحص احوال
او نمود مشخص شد که پسر او است سلطنت را به او تسلیم
داشته خود کناره گرفت

آثار
... عظیم در ... اصطخر بود
... مسجد ساخته در ... فارس
... و اکنون خراب است ...
شهر شیراز چون اصطخر فارس ... اسکندر ...
شهر ... اسکان

مدت سلطنت ... سال

داراب بن بهمن که برادر همای بود پادشاه شد و او پادشاهی
با عقل و عدل بود و بیشتر اهل عالم مطیع او شدند
و فیلقوس ... روم ... آورده باج بر او مقرر نمود
... دختر فیلقوس را ... بحباله نکاح
در آورد ... به سبب ... او را پیش پدر فرستاد
دختر از داراب حامله بود پسری از او متولد شد او را
اسکندر نام نهاد و داراب را پسر دیگر بود از او
دارا نام نهاده بود ولیعهد خود ساخت مقام داراب
بیشتر اوقات در فارس بود دارابجرد فارس از
آثار او است ... در سر راه ... بنا کرده
که ... را خبر رسانند از اختراع او است

مدت سلطنت ... سال

[illegible]
تاریخ پادشاهان عجم ...
... پادشاهانی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
... ...

دارا ...
مدت سلطنت ...

دارا ابن داراب بن بهمن به حکم وصیت پدر پادشاه شد
سیرت او مذموم و طبعی ناپسندیده داشت چنانکه
اکثر اعیان و اشراف ایران از او آزرده و برگشته
به اسکندر نامه نوشتند و او را بجنگ دارا تحریص نمودند
بعضی از مورخین گویند میان دارا و اسکندر
به سبب ... بعضی ... ایران ... و میان
ایشان خصومت ... آهنگ جنگ یکدیگر نمودند
جنگ ... فریقین واقع شد دو مرد ... از مقربان دارا
او را زخم زده ... اسکندر ... اسکندر در
حال آمده سر او را در کنار گرفت ... و زاری
... نمود ... گفته اند
... که ... دارا التماس کرد که ... او را ... کند و ... دختر
او را بحباله نکاح خود در آورد و ... ملکان را
بر ممالک ایران ... اسکندر از او
پذیرفته وفا کرد

مدت سلطنت ...

اسکندر ابن داراب که او را اسکندر ذوالقرنین ... خوانند گویند اسکندر پسر فیلقوس بن ... است بعد از
کشته شدن دارا تمامی ایران را ... تصرف در آورده
و به حکم وصیت ... دختر دارا را به نکاح خود در آورد و طالب
آب حیات رفته محروم ماند علم حکمت و فلسفه و منطق ...
و غیرهم از ایران به روم فرستاده ... کرده ...
و در مدت دوازده سال ... ربع مسکون را مسخر نمود
چون ... ملوک عجم در خدمت او کمر بستند از ایشان
خائف شده ... ارسطو ... وزیر ... که
معلم او است ... هر یک از ملک زاده کان را حاکم
ولایتی کرده ... و ... هیچ یک را بر دیگری
ترجیح ... و ... به یک دستور ... بود
که ... ملک مشغول ... بخلاف ... نپردازند
مدت ... آن طایفه ... باقی ماندند
و ... که ... مملکت دیگری ...
سد یاجوج و ماجوج ساخت و فات ... در شهر ...
و ... اسکندر ... است

آثار
سد یاجوج و ماجوج ... اسکندریه ... و شهر ... هرات ... سمرقند ...

مدت سلطنت ...

[illegible]

سکس عهد اسکندر ... ۸

بستم قبل ... از عیسی علیه السلام ...

... فی مذهب ...

... الاکبر ...

اول ... در جمیع ... ولایات ...

پس علوم ... گشت ... صح

[illegible]

طلب ص

تاریخ پادشاهان عجم ...

در ذکر پادشاهانیکه قبل از ظهور اسلام ... گذشته اند

ملوک طوایف که در عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و بیست و چهار سال
در ایران پادشاهی کرده اند بعضی سیصد سال و گروهی سیصد و ... سال گفته اند و این ... عهد
عیسی ... میگویند و در کتب ... مشهور ... و بعضی دیگر ... میکنند ... در عهد ایشان
به تحصیل علوم کوشیدند ... بر سینه ... و ... و غیرهم
تا ... در عهد ایشان ... شد

... طبقه ...
... ملوک الطوایف

ملوک ...

اشکانیان

اول ... اشغ ... بن ... اسکندر جهان را بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق و بعضی
از کرمان و فارس برادر ... اسکندر ... لشکر کشیده از کنار فرات ... و
ری تسخیر و چند نفر از ملوک طوایف را اسیر ... مدت چهار سال ... بود
تا بر دست ... ابن داراب کشته شد

... عام

... حر

... اشکانیان

... حر

... ابن دارا ابن داراب ابن بهمن ... عمش اسکندر ... به اشغ ... ملوک طوایف ... خراج ... کند

... ابن ... ابن دارا ابن داراب ابن بهمن ... پدر پادشاه شد ... ملوک طوایف ... کرد

ملوک طوایف قبل از قتل الطخش جهته بزرگی
خاندان نهم او را بجای نام خود نوشته
اما ضحاک ... در ... کاویان و تاج
و تخت ... اشکانیان ... الطخش قسطنطین
قیصر روم قصد ایران نمود منهزم شد و بروم رفته
از بیم اشک شهری محکم که ... بنا کرده با اسم خود
موسوم ساخت و آن شهر قسطنطنیه است که حالا
باسلامبول اشتهار دارد

[illegible] عام

اشک ابن اشک بن دارا قبل از برادر
پادشاه شد و بجنگ روم رفته اسیر خلق بی شمار را
نقد آورده اموالی که اسکندر از ایران بروم برده بود
بسیاری را باز آورده و از اموال مذکوره جوشخانه
عراق عرب آورده بود

[illegible] عام

بهرام ابن شاپور قبل از پدر پادشاه شد و بسیار
عیش پرست بود

[illegible] عام

بلاس ابن بهرام شاپور جد از پدر پادشاه شد

[illegible] عام

هرمز ابن بلاس ابن بهرام قبل از پدر پادشاه شد

[illegible] عام

نرسی بن بلاس قبل از پدر پادشاه شد

فیروز ابن هرمز ابن بلاس ابن بهرام ابن شاپور
قبل از عم پادشاه شد

بلاس ابن بلاس ابن فیروز قبل از ...
سر بر سریر سلطنت نشست

[illegible] عام

اردوان ابن بلاس بن فیروز قبل از پدر پادشاه شد

[illegible] عام

بلاس

فصل
تاریخ پادشاهان عجم قسم ثانی
در ذکر پادشاهانی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند
ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند

بلاسان ابن فیروز بن هرمز بن بلاس ابن بهرام
قبل از پدر پادشاه شد

[illegible] عام

خسرو ابن بلاسان قبل از پدر پادشاه شد و قبل از
سیزده سال ... ملک اشغانیان بقبض
رسید دولت اشغانیان سپری شد

[illegible] عام

فصل
سیم اشغانیان که از نسل فریبرز بن کاوس بوده‌اند

[illegible] عام

خسرو ابن اشغ ... قبل از پدر پادشاه شد

اردوان ابن اشغ باز ایران که آخر ملوک
اشکانیان بود ... دولت از خاندان
ایشان بیرون آورده با ملوک طوایف همان
شرط کرده که اشک ابن دارا کرده بود

[illegible] عام

[illegible] عام

گودرز بن بلاس که او را گودرز بزرگ خوانندی
قبل از پدر پادشاه شد و یحیی پیغمبر از بنی اسرائیل
بازخواست

بلاس بن اشغ قبل از برادر پادشاه شد

[illegible] عام

[illegible] عام

گودرز بن نرسی قبل از پدر پادشاه شد

نرسی بن گودرز قبل از پدر پادشاه شد
... در این ... خراسان ... زندان ...
... او حاکم بود

[illegible] عام

[illegible] عام

نرسی بن نرسی هزار [illegible] پادشاه شد

اردوان بن نرسی هزار [illegible] پادشاه شد
بعضی او را پسر نرسی نوشته‌اند و او آخر ملوک
طوایف است در جنگ اردشیر بابکان کشته شد
و دولت از ملوک طوایف بسری شد

[illegible]

ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند
عدد [illegible] سلطنت
[illegible] سلطنت [illegible] که از ظهور اسلام گذران [illegible]

اردشیر بابکان [illegible]
[illegible] سلطنت

[illegible]

اردشیر بابکان از نسل ساسان بن بهمن بن اسفندیار است به تحقیق مادری منسوب است
با ابن بابک [illegible] نسبت [illegible] خروج او و جمعیت احوال آبا و اجداد او اختلاف بسیار است
صحیح آنست که چون بهمن دختر خود همای را [illegible] سال ولیعهد کرد [illegible] پسرش ساسان از غیرت
سلطنت سر در جهان نهاده سیاحت پیشه کرد و جمعی از دوستان تابع او شدند در [illegible] مکان
توطن نمود از این جهت گدای [illegible] را ساسانی گویند و رسم قلندری او در جهان آورد و این
ساسان را پسری بود [illegible] ساسان نام هزار [illegible] پدر [illegible] ملازم بابک
که از قبل اردوان آخر ملوک اشغانیان حاکم اصطخر بود منتظم گردید گویند شبی بابک
بعضی از مورخان [illegible] ساسان تا ساسان بن بهمن شش واسطه [illegible]
بابک آثار بزرگی در جبین ساسان دید و او را تربیت [illegible]
[illegible] ساسان طالع شد صباح [illegible]
ساسان گفت من نیز در این شبها بخواب دیده‌ام که [illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
در ذکر پادشاهان [illegible] قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند
ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند

[illegible] و اکثری از جهان از آن روشن شد بابک نسب ساسان را [illegible] رسید
ساسان [illegible] بابک دختر خود را با وی [illegible] چند [illegible] ساسان [illegible]
از دختر بابک پسری متولد شد او را به اردشیر موسوم ساخت چون اردشیر به سن [illegible] رسید
شمه از [illegible] به اردوان تقریر کردند او را طلب داشته از [illegible] او را آخور سالار
خود [illegible] اردشیر [illegible] با [illegible] که [illegible] عزیمت [illegible]
[illegible] رسید جمعی [illegible] بابک [illegible] بسیار [illegible] آمدند
[illegible] بر تخت نشست [illegible] ملوک طوایف [illegible] اردوان [illegible]
طوایف [illegible] مملکت ایشان را ضبط [illegible] دختر [illegible]
[illegible] اردشیر [illegible] شده دختر را به وزیر خود [illegible]
[illegible] قطع [illegible] کشته [illegible]
پسری از آن متولد شد [illegible] نام [illegible] شاپور [illegible]
[illegible] وزیر [illegible] احوال [illegible] زن [illegible]
اردشیر وزیر را [illegible] شاپور را [illegible] اردشیر
[illegible] عدل [illegible]
[illegible] در این زمان [illegible]

[illegible]

[illegible] اردشیر [illegible] ارکان [illegible]
[illegible] قیصر روم [illegible]

سکن ... شاپور عزم مخالفت نموده شاپور لشکر ... قیصر روم رفت ...
سپاه ... شاپور ... قیصر را ... لشکر ... قسطنطین ... قیصر ...
شده صلح ... شاپور ... ممالک ... یافت و عمارت بسیار ... ازان جمله
... که ... ساخته بود ... شعبی که ...
... شاپور ... ستون ... غار ... آثار او
... او ... [illegible]

شاپور ... [illegible]

شاپور ... که ... ساخته
... خراب ... بود

[illegible]

هرمز ... سلطنت

[illegible]

هرمز ابن شاپور ... سلطنت ... حاکم
سیستان ... [illegible]
... که ... مخالفت ... هرمز ... شد
... [illegible]
... سلطنت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... پدر پادشاه شد ... [illegible]
... دنیا ... [illegible]

بهرام ابن هرمز بعد از پدر پادشاه شد
... [illegible]
... خروج مانی نقاش در زمان او بود گویند
دین ... مانی ... ملاحده ... دین
... [illegible]
... بهرام ... مانی ... [illegible]
... [illegible]
عرض کردند قبول کرده بهرام ... [illegible]
بعضی ... مانی را در زمان بهرام ...

[illegible]

... تاریخ پادشاهان عجم ...
... پادشاهان ... اسلام ...
... ساسانیان ... کسره ...

بهرام ابن بهرام بعد از پدر پادشاه شد
... [illegible]
... در زمان ... که
... بهرام ... [illegible]
بهرام ... [illegible]
... [illegible]
او را ... کشتند

[illegible]

بهرام ابن بهرام ابن بهرام ...
... بهرام ... [illegible]
بعد از پدر پادشاه شد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... بهرام ... [illegible]
بهرام ... [illegible]

[illegible]

نرسی بن بهرام پسر بهرام ثانی ...
بعد از پدر پادشاه شد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

هرمز ابن نرسی بعد از پدر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

شاپور ذو الاکتاف مدت
سلطنت

ماه عمر
سال

شاپور ذو الاکتاف بن هرمز چون هرمز به بستر مرگ افتاد فرزندی نداشت که پادشاهی سلطنت باشد
اعیان دولت و موبدان از او پرسیده گفت فلان زن من حامله است اگر از او پسری متولد شود ولیعهد من است
چون هرمز وفات کرد ملک عجم ضایع ماند و لیکن بعد از چند ماه گویند بعد از چهل روز پس از وفات پدر از آن عورت
متولد شد که در جهان [illegible] بولادت او شاد گشتند و تاج شاهی بر گهواره او بستند و در تربیت
او مبالغه [illegible] پس چون به حد کمال رسید روزی بر بالای بام [illegible] دار شور [illegible]
شنید پرسید این چه غوغاست گفتند از جهت آینده و رونده دارد و جسر بر دجله [illegible] اینجا [illegible] پور
گفت جسری دیگر بسازند که هر یک آینده و رونده جسری علیحده باشد و این شور [illegible] اعیان
ایران از این سخن [illegible] دار شدند و در تربیت او کمال جد و جهد کردند چون در ایام طفولیت
او طایر عرب [illegible] غارت کرده خواهر هرمز را که به زن [illegible]
شاپور [illegible] چون به حد کمال رسید به جنگ طایر رفته [illegible] دختر طایر ملکه نام قلعه را به دست آورده
طایر را بکشت و بسیاری از [illegible] رفقت گفت و چون از [illegible] طول شد فرمود تا اعراب را کتف سوراخ کشیده
از این جهت اعراب او را شاپور ذو الاکتاف خوانند و در بیست و شش سالگی جریده به روم رفته قیصر او را
دید و به ایران آمده [illegible] پور [illegible] طلب کرد [illegible] خلاص نموده به ایران آمده به جنگ
قیصر رفت و او را گرفت و چندان نگاه داشته که قیصر خراب کرده بود آبادان ساخت آثار او
بیمارستان جندی شاپور

بیمارستان جندی شاپور [illegible]
شهر [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible]

از [illegible] قزوین [illegible] نیشابور

نام [illegible]
[illegible] شاپور که امرا [illegible]
[illegible] روان [illegible]
نیشابور

عمر
[illegible]

اردشیر [illegible]

ملوک
تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
ذکر پادشاهان که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند
ساسانیان که ایشان را اکاسره خوانند

اردشیر [illegible]
مدت سلطنت

ماه عمر
سال

اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذو الاکتاف بود
چون شاپور وفات کرد از او پسر ماند در صغر
سن بعضی بهرام و بعضی شاپور را نام گفته‌اند
اردشیر پادشاه شد تا وقتی که وارثان ملک بحد
رشد رسند حقوق ایشان را به ایشان دهد و بخشش
رعیت و سپاه را استمالت داد و چون استقلال
یافت دست تعدی مقربان شاپور برادر همه برکشیده
او را عزل نمودند گویند اردشیر با وجود نیکو کاری
ملقب به نیکوکار شد و چون شاپور به حد کمال رسید
ملک را به او مسلم داشت

سال عمر

بهرام ابن شاپور چون در زمان پدر و برادر
حاکم کرمان بود ملقب به کرمانشاه شد گویند نهایت
نیکو خصال بود و پاکیزه عقاید از اسیر ده سال سپاه
هجوم آورده در غوغای عام تیری بی قصد او آمده در گذشت
گویند ظالم و جبار بود

سال عمر
[illegible]

یزدجرد بزه‌گر ابن شاپور چون بسیار ستمکار بود او را
بزه‌کار لقب گفتند اکثر از ایرانیان به ظلم او خراب شد
فرزندش که از او متولد شد [illegible] بهرام گور متولد شد
از احوال او [illegible] پدر او نعمان ابن منذر سپرده به بلوغ
رسید که در اقطاع نعمان بود در آنجا در زمان نعمان
[illegible] پادشاه [illegible] که سردار جهان [illegible]
[illegible] منذر [illegible] بهرام [illegible]
بزه‌کار [illegible]

ماه
سال

شاپور بن شاپور بعد از چهل پادشاه شد و چون اردشیر
اطاعت نمود و [illegible] ملک را در رقبه
اطاعت در آورد [illegible] که از سلطنت
او گذشت [illegible] در خیمه
نشسته بود ناگاه باد [illegible] ستون خیمه
خیمه [illegible] ستون خیمه بر سر او آمده [illegible]
بر آن شد

[illegible]

یزدجرد ابن بهرام [illegible]
[illegible]
و محاسن اخلاق اشتهار داشت چنین
[illegible] فراوان بر [illegible] و علما را استخفاف کرد [illegible]
او را فرا [illegible] بنیاد نهاده‌اند

عمر

[illegible]
نعمان [illegible]
[illegible]

بهرام گور ...
مدت سلطنت ... سال

بهرام گور ابن یزدجرد بعد از پدرش ارکان دولت پادشاهی او را بسبب ظلم پدرش اختیار نکردند و خسرو نام را از عرب بسلطنت برداشتند بهرام با ایشان ... آخر قرار بر آن دادند که تاج را در میان دو شیر گرسنه نهند هر که برداشت پادشاه باشد بهرام تاج را برداشته پادشاه شد و منذر بن نعمان را از خواص خویش بمزید تقرب ممتاز ساخت سپاه عرب را با انعامات ... کرد ... بهرام گور ... بهرام گور ... بشکار و شرب مدام و صحبت دلبران سیم اندام مشغول بود اهل شهر و بازار نیز تقلید ... و مایملک ... می پرداختند چون این خبر بخاقان چین رسید عزم ایران کرد با ... لشکر بایران آمده بهرام مطلع شد تغافل نمود و بعد از ورود خاقان با هزار سوار به آذربایجان رفت عوام گمان بردند که ملک را گذاشته ... خاقان را با ... خبر دادند و خراج قبول کردند خاقان مسرور شد ... بعیش و طرب مشغول شد بهرام از آذربایجان راه گردانیده ... ناگاه بر سر لشکر خاقان آمده ... شبیخون برد و خود بسر خاقان آمده او را با اولاد کشت و خزانه خاقان را بدست آورد ... ترکان از رعایا گرفته بودند باز داد ... بلشکر تقسیم نمود ... ایرانیان را که نامه بخاقان نوشته بودند بخشید قیصر روم بعد از استماع این فتح نمایان ... بهرام مملکت را بنرسی برادر خود سپرده بهند رفت ... امور غریبه ... ملک هند ... نموده ... بایران آورده بعیش مشغول شد و امور ملکی را بوزیر واگذاشت وزیر ولایت را خراب نموده ... با دشمنان سازش نمود بهرام مطلع شد وزیر را سیاست کرده با رعیت بعدل و داد کوشید ... پدرش کرده بود مرهم نهاد و بعد از ... سال پادشاهی روزی بشکار رفته گور ... بهرام اسب از عقب آن جهانید ... در چاه ... لشکریان بسر چاه آمده ... بهرام را مرده و زنده نیافتند مادر بهرام ... بر سر چاه نشست و چندان گل از آن چاه برآورد ... آخر نومید باز گشت

[illegible]

... تاریخ پادشاهان عجم ...
... پادشاهانیکه قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند ...

یزدجرد ...
مدت سلطنت ... سال

یزدجرد بن بهرام گور بعد از پدر پادشاه شد ... ولطف ... روزگار بود

... سال

هرمز ابن یزدجرد بعد از پدر پادشاه شد ... یزدجرد در وقت وفات بعلت مرض ... هرمز که ... کوچک تر بود ولیعهد خود کرده بود لاجرم هرمز بعد از پدر پادشاه شد فیروز که برادر ... بود ... سیستان بود از ملک ماوراءالنهر ... پادشاه ... با برادر جنگ کرده او را اسیر ... تصرف نمود

... سال

فیروز بن یزدجرد بعد از حبس برادر پادشاه شد سیرت پسندیده داشت در ایام او ... از آسمان سحاب و در زمین آب ... حکم کرد که در آن مدت ... خزانه را ... شهری یا قریه از گرسنگی بمیرد ... لاجرم ... جز یک نفر که ... فارس از گرسنگی مرد ... رحمت الهی مفتوح شده باران ... بعد از آن ... سلطنت ... با پادشاه هیاطله رفته ... رسید ...

... سال

بلاش ابن فیروز بعد از پدر پادشاه شد ... فیروز در زمان توجه ... مملکت ... سوخرا ... فیروز ... سوخرا ... حرکت آمده ... بولایت ... آورد ... بلاش ابن فیروز را پادشاه نمود

... سال

قباد دوم
ابهر — هم مدت سلطنت

قباد ابن فیروز بعد از پدر پادشاه شد ...
... فرمان ... تا ... آمد دختر
... گرفته انوشیروان از آن دختر متولد شد
... رفته خاقان لشکر ... گرفته
... بود از ... پسر ... مملکت
مطیع گردیده با ایران آمد و پادشاه شد در زمان او
مزدک ملعون دعوی پیغمبری کرده مال و زن همه را
مشترک کرد ... قباد ... کرد ... اسرار ... شورید
و برادر ... پادشاه کردند باز با مداد
پادشاه ... پادشاه شد و ... مزدک ... کرد
اعتقاد ... سبب ... انوشیروان ... شد
و بعد از ... ل ... بعض ...
انوشیروان را ولیعهد ... عبادت
مشغول شد
مدت سلطنت
آثار
شهر ... شهر حلوان

تاریخ عجم

انوشیروان ابن قباد او را کسری گفتندی بعد از پدر پادشاه
که بعد از او ... کسری خواندندی بعد از پدر پادشاه شد
آثار ... عدل و ... جهان بار ... عالم را
از ... ظلم پاک ... اول حکمی که از او صادر شد
قتل مزدک ... هزار ... مزدکی را
دیگر ... از ... عزم روم ... خراج
... قیصر ... ماوراء النهر رفته با خاقان صلح
کرده دختر او را ... هند و چین رفته
از آنجا ... قلماق ... جمیع ... ایران
... از ... او ... عالم
عالم را ... معمور ... که ... در ممالک
خرابه ... نیافتند ... در بارگاه او چهار کرسی
زرین بود یکی از برای ... یکی از برای قیصر و یکی
برای ملک چین و یکی برای ... حضرت رسالت پناه
علیه و آله السلام در زمان او ... آتشکده ... فرو مرد
و ... ده ... شد و ... کنگره ... قصر او
فرو ریخت آثار او ... است

اسم ... — شهر ... — مدت سلطنت

ملک
تاریخ پادشاهان عجم
در روزگار پادشاه ... سلطنت ...
... آثار ... سره خوانند

هرمز ابن انوشیروان بعد از پدر پادشاه شد
ظالم و جبار ... ضعفا ... استیصال عظما
کوشیده در اندک زمانی سیزده هزار ... را
... ارکان دولت متنفر شد ... پادشاه
... ملک ایران ... پادشاه
ترکستان و پادشاه ... قیصر روم و ... عرب
... شد و بهرام چوبین را ...
پادشاه ترکستان فرستاد بهرام چوبین پادشاه
ترکستان ... غنیمت ...
لایق پادشاه ... هرمز از این حرکت
... وزیر خلعت زنانه
برای او فرستاد چون بهرام آن را دید ... عاصی شد
باتفاق سرداران هرمز ... بالاخره ...
... هرمز ... گویند

مدت سلطنت

بهرام چوبین ... از نسل ... کار او ...
از نسل ... میلاد ... خسرو ... هرمز
... پادشاهی ... خراسان هرمز ...
پادشاه ترکستان را ...
هرمز ... پادشاه شد خسرو پرویز ... هرمز
با ... بهرام ... شد
شد و پرویز ... دختر قیصر را ...
در ... قیصر با ایران آمده بهرام ...
گویند بهرام ... پرویز ...
که او را ... گشت

مدت سلطنت

خسرو ٥٦٩

مدت سلطنت

۳۸ سال

خسرو پرویز ابن هرمز قرار گرفته شدن بهرام چوبین بر تخت نشست و کسانی که پدرش را کشته
بودند از جمله خالان او را بکشت و بعضی گویند ... بهرام چوبین استیلا یافت همه را بقصاص پدر کشت فارسیان
در پرویز کار در مبالغه کنند و گویند که ملوک پیشین از نسل او نبود و او در خوبی و لطف و حسن خلق
و دلیری و قوت شهوانی سرآمد روزگار بود و نتیجه او را از پادشاهی بود ... دنیا همیرا نبود و پانزده هزار کنیز
مطربه و خدمتکار داشت و سی هزار قطار و نهصد و پنجاه زنده پیل و هشت کنیزک و دویست مجمره
گردان زرین و هزار سقای گلاب پاش و طلاهای ... که با عنبر ... آنچه می خواست
و جامی که چون آب خوش بود آنکه در آن ریزند ... و سعید و باربد مطرب و شبدیز و شیرین حجره
دار ... شبدیز ... و سمندی همه ... گرفتی و تاجی داشت ... از زر ناب مرصع
بجواهر ... ایوان ... هر گاه با رعام دادی آن تاج بر سر آن بودی و تختی داشت
از ... و عاجی که ... سی نفر استاد زرگر ... کیفیت ... داشتند در آن تخت ...
شکل کره زمین و اقالیم سبعه و صورت دوازده برج و کواکب سیاره و ثوابت در آن نقش کرده بودند و در آن
تخت طاقی برآورده ... برشال ... و کوی زرین و ... در ... بشبر ...
بودند که هر گاه یک ساعت ... آن کوی زرین ... آن شیر ... طلا ...
و چهار ... فرش داشت که ... فصول ... یکی از آن فرشها که مرصع بیاقوت
و مروارید ... در ایام خلافت عمر خطاب سعد ابن وقاص
مداین را مسخر و آن فرشها را بمدینه فرستاد عمر آنرا تقسیم و بمقدار کف دستی بدست حضرت
علیه السلام آمد که آنرا به بیست هزار مثقال طلا فروخت و شطرنجی داشت که نصف مهرهای
آن یاقوت و نصف دیگر از زمرد و نردی داشت که ... آن از فیروزه و طرف دیگر
از عقیق یمانی بود و دیگر آنکه او را ... گنج بود که یکی از آنها گنج باد آورد بود ... چون نوزده سال
از پادشاهی او گذشت حضرت سید کاینات ... شرف ... نامه بپرویز
نوشته او را باسلام خواند او از شقاوت نامه حضرت را پاره کرد ... حضرت ... شیرویه
پسرش شکم او را درید و این ... هفتم از هجرت واقع شد و آنرا ... شیرین

[illegible]

دکه ... بستون

حالات

تاریخ پادشاهان عجم ۵۵۸

... در این ... که خسرو ... بکسره ...

... که بیستون که فرهاد ساخته و ناتمام است ملاحظه شده است

... ۶ م

شیرویه ٥٥٩

مدت سلطنت

... ماه

... ماه

شیرویه ابن خسرو پرویز قرار گرفتن پدر پادشاه شد
هفده برادر خود را بکشت و طمع از تزویج شیرین
کرد شیرین گفت ... بشرط ... بعد ... از
یکی را ... انکه رخصت دهی تا ... بزیارت
قبر خسرو رفته ... شیرویه قبول نمود
شیرین بزیارت پرویز رفته قدری زهر همراه
داشت ... جان تسلیم کرد ... شماه ... گفت
او گذشت ... در خزانه یافتند که در سر آن ...
که ... قوت باه نافع است ... جماع ...
قدری خورد و فورا جان داد گویند بعلت طاعون
در گذشت

اردشیر ابن شیرویه قرار پدر پادشاه شد
دختر ... بشاره شهرازاد نامی که از امرای
سرحد بود او را از هر ... هلاک کرد و شهرازاد
بعد از آنکه پادشاه شد گویند اردشیر ...
یکی از ... خود کشته شد این قول ...

... ماه

شهرازاد امیری بود از امرای پرویز حاکم روم بود
... اردشیر پادشاه شد ...
اورا ... داشتند ... خاندان ... سلطنت ...
از شهر بیرون آمد ... کسی ... رسید ...
... اورا ... کشته اند

... عام

... ماه

پوران دخت بنت خسرو پرویز چون از نسل خسرو
اولادی ذکور نماند او را پادشاه کردند در ایام سلطنت او امور
مملکت ضایع ماند اردشیر از فرزندان شهرازاد بود
او را بقتل آورد

[illegible]

... عام

... ماه

آزرمیدخت ۶۳۱
مدت حکومت سلطنت

ایام سلطنت یزدجرد که آخر اکاسره بود
کرزان ... تسلط نمود
بیست سال

... ماه

آزرمیدخت بنت پرویز خواهر پادشاه شد امیر لشکر خراسان که با او عشقبازی کند او را بحضرت رساله ... قتل آورد او و جهان ... با او به آزرمی که او کشته شد

... ماه

فرخ زاد ابن پرویز که از لشکر اصفهان بود در مطلع ... پرویز بود متولد شده ... آزرمیدخت خواهر ... پادشاه شد و مدت سلطنت او ... ماند ... بر احوال ... راه یافته امرا و ارکان دولت شنیدند که یزدجرد ابن شهریار ابن خسرو پرویز که از بیم شیرویه گریخته با صطخر رفته در آنولایت پنهان است ... ایران او را آورده به تخت نشاندند ... امور مملکت نظام یافت

... ماه

یزدجرد ابن شهریار ابن خسرو پرویز آخر ملوک عجم بود ... شیرویه برادران ... خود ... زلزل ... ملک ... یزدجرد ... فارس گریخته پنهان شده او ... عزت ... ایران ... او را از فارس آورده پادشاه کردند سعد ... بجنگ او رفته شکست یافت ... لشکر کشیده یزدجرد ... بالاخره ... پنهان شد ... حال ... ترکستان ... با فرزندان ... دولت اکاسره ... شد

از اول ... اسلام ... بیست سال

فات

... ماه

در ذکر نبوت و بعضی از احوال جناب خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت پسر عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ابن قصی ابن کلاب ابن مرة ابن کعب ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک ابن نضر ابن کنانه ابن خزیمه ابن مدرکه ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ابن ادد ابن الهمیسع ... والده آنحضرت آمنه بنت وهب است مولد او در روز دوشنبه ... ربیع الاول ... مکه معظمه در زمان انوشیروان عادل دایه آنحضرت حلیمه از بنی سعد ابن بکر و پیش از تولد آن حضرت پدرش ... درگذشت ... سال ... جدش عبد المطلب درگذشت او را به عمش ابو طالب سپرد ابو طالب او را در دوازده سالگی بتجارت شام فرستاد ... بیست و پنج ... رسید خدیجه ... بتجارت رفت ... بشرف ... شده چهار ... نکاح ... سه زن ... طلاق داده ... وفات آنحضرت ... خدیجه ... پیش از آنحضرت دو شوهر ... دختری آورده ... و از آنحضرت سه پسر قاسم و طاهر و عبد الله پیش از وحی متولد شدند و پیش از مبعث وفات یافتند و چهار دختر آورد زینب و رقیه و ام کلثوم پیش از وحی و جناب فاطمه در زمان وحی متولد شد ... در ماه ... در سال ... از وحی درگذشت ... در حیات ... آنحضرت زن دیگر ... و قرآن ... در ... شهر رمضان ... این ... و عمر آنحضرت شصت و سه سال ... بعثت ... سیزده سال ... ده سال در مدینه ... که ... فی المدینة ... فی المکة ... و ... وفات ... اسامة ابن زید ... روز دوشنبه ... صفر ... ربیع الاول ...

[illegible]

در ذکر نبوت

نیز گفته اند بروایت امام جعفر صادق علیه السلام آنحضرت را در روز فتح خیبر در بزغاله زهر داخل کرده خورانیده

مسموم ساختند آنحضرت قدری تناول کرده بزغاله بزبان آمده گفت که من زهر آلوده ام حضرت از اکل آن احتراز

نموده اند زهر در بدن آنحضرت ظاهر شد تا آنکه بجهان حق رحلت فرمود بروایت دیگر عایشه و حفصه

معاونت آنحضرت را مسموم ساخته شهید کردند و گفته اند که شاید از زهر در شب وفات آنحضرت و چنین نوشته اند

بعضی وفات آنحضرت را در بیست و هشتم شهر صفر و بعضی در دوازدهم شهر ربیع الاول و بعضی در دوم و هشتم

نیز هم گفته اند و اکثر در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال یازدهم از هجرت گفته اند و این

اصح است و خلافی نیست که عمر آنحضرت شصت و سه سال بود

مدت عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله

ع م

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۲۴ ...

در ذکر خلافت خلفای ثلاثه [illegible]

ع م

۱۲ یوم

ابو بکر علیه اللعنه و هو ابن ابی قحافه ابن عامر ابن عمرو ابن کعب ابن سعد ابن تیم ابن مره ابن کعب ابن لوی ابن غالب است بلاهت و حماقت او از غایت شهرت محتاج به تحریر نیست [illegible] او همین بس است که جنازه مرتضی جناب سید المرسلین را بر زمین گذاشته به سقیفه بنی ساعده رفته مردم را به بیعت خود خوانده غصب خلافت جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام نموده [illegible] آنست که در روز وفات جناب رسول صلی الله علیه و آله انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند [illegible] بسیار اول عمر بیعت کرد بقولی بشیر ابن سعد اول بیعت کرد و آن روز بنو هاشم بتجهیز و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشغول شدند و بعد از سه روز که از کفن و دفن فارغ شدند ابا بکر حضرت علی علیه السلام را بمسجد طلبید حضرت تشریف بمسجد آورده [illegible] چون [illegible] طلبیده اید عمر گفت با بیعت که مسلمانان بر آن اتفاق کرده اند حضرت فرمودند [illegible] من در این روزها از همه کس اولی ام عمر گفت تا بیعت نکنی دست از تو بر نداریم حضرت فرمودند که شما که بر انصار غلبه کردید بخویشی حضرت رسول [illegible] را وسیله حجت [illegible] انصاف دهید که [illegible] بشیر ابن سعد گفت که اگر در روز سقیفه از شما این سخن [illegible] هر کس [illegible] که رسول خدا را دفن کنم [illegible] خلافت [illegible] ابو عبیده گفت [illegible] ابو بکر گفت که اگر [illegible] خلافت [illegible] حضرت [illegible] بیرون رفت [illegible] ابو بکر [illegible] شهر ربیع الاول ۱۱ [illegible] بیست و هشتم شهر [illegible] از هجرت واقع شده و مدت [illegible] سال [illegible] روز [illegible] عمر ابن الخطاب [illegible]

مدت خلافت

ع م

۱۲ یوم

نمره ۲

صورت مدت خلافت

عمر رضی الله عنه پسر خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح ابن عبد الله بن قرط بن رزاح ابن عدی ابن کعب است کنیت او ابو حفص مدت خلافت او [illegible] سال و [illegible] وفات او در روز چهارشنبه بیست و سیم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۲۳ هجری است ابو لؤلؤ غلام مغیره بن شعبه او را کشته [illegible] او مجموع بلاد شام و عراقین و فارس و کرمان و [illegible] و آذربایجان و بعضی از خراسان متصرف او آمده [illegible] و چهار [illegible] منبر [illegible] ساخت [illegible] تعیین خلیفه [illegible] شش نفر [illegible] عثمان [illegible] اول علی ع و [illegible] عثمان و [illegible] عبد الرحمن [illegible] زبیر [illegible] سعد ابن ابی وقاص [illegible] در میان خود خلیفه تعیین کنند [illegible] کشند [illegible] آن [illegible] عبد الرحمن بن عوف [illegible] رایج [illegible] من النار

عثمان رضی الله عنه پسر ابن عفان بن ابی العاص بن امیه ابن عبد الشمس ابن عبد مناف است کنیت او ابو عمرو [illegible] عثمان [illegible] عبد الرحمن عوف بخلافت نشست [illegible] در روز [illegible] سیم شهر محرم سنه ۲۴ واقع شد مدت خلافت او دوازده [illegible] ذی حجه سنه ۳۵ [illegible] سه روز [illegible] در قبرستان [illegible] دفن [illegible] انصار [illegible] بالاخره [illegible] قبرستان [illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم

در ذکر خلافت و امامت و بعضی از احوال حضرت ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

صورت مدت خلافت و امامت

امامت	خلافت
[illegible] عام	[illegible] عام
[illegible] ماه	[illegible] ماه
۱۹ یوم	۱۱ یوم

امیر المؤمنین علی علیه السلام

امامت	خلافت
[illegible] عام	[illegible] عام
[illegible] ماه	[illegible] ماه
۱۹ یوم	۱۱ یوم

اسد الله الغالب علی علیه السلام پسر ابن ابی طالب بن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف والده آنحضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ولادت آنحضرت در روز جمعه سیزدهم شهر شعبان [illegible] از عام الفیل در حرم [illegible] عمر شریف حضرت رسول [illegible] سال بود [illegible] آنحضرت با عبد الله پدر رسول [illegible] بعثت آن حضرت [illegible] سنه ۳۵ هجری [illegible] آنحضرت در ایام خلافت سه مرتبه جنگ کرد اول جنگ جمل با عایشه و طلحه و زبیر که آنحضرت فایق آمد مرتبه دویم [illegible] صفین با معاویه ابن ابی سفیان [illegible] عثمان [illegible] آنحضرت [illegible] لشکر معاویه [illegible] هزار [illegible] مرتبه سیم جنگ [illegible] در شب جمعه نوزدهم رمضان [illegible] آنحضرت زد [illegible] در شب یکشنبه بیست و یکم شهر رمضان سنه ۴۰ [illegible] حسن و حسین [illegible] محمد حنفیه و عباس [illegible] عثمان [illegible] امام حسین [illegible] شهید شدند [illegible]

[illegible]

امام حسن ع

حرز حضرت خلافت وامامت

امام ثانی امام حسن ابن علی علیه السلام ولادت آنحضرت در مدینه نیمه رمضان سال سیم از هجرت بقولی در سال دوم هجرت بود و در احد سیم رمضان سنه ثلث واقع شد چون دید که معاویه ابن ابی سفیان در اسلام استیلا یافته و اهل عراق نیز در مقام نفاق اند با معاویه صلح کرده امور ملک را بنابر مصلحت چند با او واگذاشت عمر شریفش چهل و هفت سال بعضی چهل و چهار سال و کم از چهل و شش سال گفته اند و اول اصح است در شهادت آنحضرت در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم هجرت بعضی در هفتم صفر سال چهل و نهم و بعضی در سال پنجاه و دوم اول اصح است سبب شهادت آنحضرت جعده بنت اشعث بتحریک معاویه آنحضرت را در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاهم هجرت مسموم ساخت در بقیع مدفون شد

عمر آنحضرت

ایام امامت

مدت امامت

امام ثالث حسین ابن علی علیه السلام کنیت او ابو عبد الله و ابو علی نیز گفته اند و القاب او رشید و شهید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و شهید و سعید است نقش نگین او ان الله بالغ امره گویند الحمد لله بوده آنحضرت در پنجشنبه سیم شعبان در سال چهارم از هجرت و بعضی پنجم ماه گفته اند و جمعی در روز شنبه و شیخ طوسی در آخر ربیع الاول و طایفه در نیمه آن ذکر کرده اند [illegible] جدت ضعیفه میان آنحضرت و برادرش امام حسن ع شش ماه بود که مدت حمل او همینه است عمر شریف آنحضرت پنجاه و شش سال و شش ماه و روزی است و شهادت او در روز جمعه یا شنبه دهم محرم سال شصتم از هجرت بقولی در سال شصت و یکم اول اصح است با هفتاد و دو نفر بقولی [illegible] در زمین کربلا [illegible] یزید پلید ملعون [illegible] آنحضرت شهید ساخت [illegible] شد اولاد آنحضرت شش نفر [illegible] غیر از امام زین العابدین علیه السلام نسل نماند

مدت عمر

ایام

مدت امامت

علم تاریخ [illegible]

در ذکر بعضی از احوالات ائمه معصومین علیهم السلام

امام رابع ع

حرز امامت

امام خامس عام

امام رابع علی ابن الحسین کنیت او ابو الحسن و لقب او سجاد و زین العابدین و سید العابدین است تولد او در روز پنجشنبه خامس شهر شعبان در روز [illegible] نقش نگین آنحضرت لکل هم حسبی الله علیه السلام روزی که نقش نگین آنحضرت [illegible] و آنحضرت در سال شهادت جناب علی ع [illegible] و در واقعه کربلا بیست و یک ساله و بعد از آن حادثه سی و چهار سال دیگر زنده ماند [illegible] در روز شنبه بیست و دوم شهر محرم سنه نود و پنج هجری که هشام ابن عبد الملک آنحضرت را زهر داد بعضی گویند ولید ابن عبد الملک او را مسموم ساخت و در بقیع مدفون شد

مدت عمر

مدت امامت

امام خامس امام محمد ابن علی باقر بنی هاشمی علوی از ولد او [illegible] تولد آنحضرت در روز دوشنبه سیم صفر سنه [illegible] واقع شد بقولی دوم غره رجب سنه [illegible] کنیت او ابو جعفر و لقب او باقر و نقش نگین او العزة لله جمیعا و آنحضرت در روز شهادت جد خود امام حسین ع [illegible] ساله بود و در زمان [illegible] در روز دوشنبه هفتم ذی الحجه [illegible] سنه در بقیع نزد پدر بزرگوار خود مدفون شد [illegible] ابراهیم ابن ولید ابن عبد الملک آنحضرت را زهر داد

مدت عمر

مدت امامت

امام سادس جعفر ابن محمد ع کنیت آنحضرت ابو عبد الله و لقب او صادق و فاضل و طاهر و صادق است ولادتش [illegible] هفدهم شهر ربیع الاول سنه ۸۳ در مدینه بقولی در سنه ۸۶ روح قدسی او را مسموم ساخت در روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سنه ۱۴۸ رحلت فرمود عمر آنحضرت شصت و پنج سال است بقولی [illegible] و [illegible] سال اول اصح است مدفن شریفش در قبرستان بقیع و آنحضرت در زمان جد خود امام زین العابدین [illegible] سال بود و در زمان وفات پدر [illegible] امامت کرد نقش نگین او الله خالق کل شی ده نفر اولاد داشت هفت پسر و سه دختر

مدت عمر

مدت امامت

امام سابع امام موسی ابن جعفر کنیت او ابو الحسن و ابو ابراهیم و لقب او کاظم و صابر و صالح و امین تولد او [illegible] هفتم صفر سنه ۱۲۸ و بقولی ۱۲۹ [illegible] نقش نگین او کن مع الله [illegible] آنحضرت [illegible] بیست ساله بود [illegible] آنحضرت را مسموم ساخت [illegible] در بیست و پنجم رجب سنه ۱۸۳ واقع شد [illegible] بیست نفر اولاد ذکور و بیست و سه اناث داشت بقولی سی و هفت [illegible] داشت

مدت عمر

مدت امامت

امام ثامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا کنیت آنحضرت ابوالحسن [illegible]
[illegible] و القاب او رضا و مرتضی [illegible]
و ولادت او در روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده سنه ١٥٣
واقع شد گویند در ربیع الآخر سنه مذکوره والده او ام البنین
نقش نگین او ما شاء الله لا قوة الا بالله مأمون عباسی او را [illegible]
مسموم ساخته در سنه ٢٠٩ رحلت فرمود در مشهد طوس [illegible]
مدفون شد

مدت عمر
[illegible] محمد بن امام [illegible]
[illegible]

امام تاسع محمد بن علی التقی آنحضرت را امام [illegible] کنیت او ابو جعفر [illegible]
[illegible] او را ابو جعفر ثانی گویند و لقب او تقی
و جواد و مرتضی و منتجب [illegible] ولادت او در روز جمعه [illegible] سنه ١٩٥
در مدینه واقع شد گویند در پانزدهم رمضان سنه مذکوره
نقش نگین او نعم القادر الله [illegible] وفات او در روز سه‌شنبه
[illegible] رجب سنه ٢٢٠ بزهری که معتصم عباسی با او داده
شد در مقبره بنی هاشم [illegible] پهلوی جد بزرگوارش امام موسی کاظم
مدفون شد

مدت عمر
[illegible] محمد بن امام [illegible]
[illegible]

امام عاشر علی بن محمد النقی در آنحضرت کنیت او ابوالحسن
[illegible] و القاب او [illegible] نقی [illegible] ابوالحسن
ثالث گویند و القاب او النقی و الهادی [illegible] ولادت او
در روز جمعه [illegible] رجب سنه ٢١٣ در مدینه [illegible] نقش
نگین او حفظ العهود من اخلاق المعبود [illegible]
عباسی او را [illegible]
او را مسموم ساخت در روز دوشنبه [illegible] رجب سنه ٢٥٤
رحلت فرمود در سر من رای مدفون شد

مدت عمر
[illegible] محمد بن امام [illegible]
[illegible]

امام حادی عشر حسن بن علی العسکری آنحضرت را کنیت ابو محمد [illegible]
[illegible] و القاب او عسکری و سراج و خالص [illegible]
[illegible] ولادت او در روز [illegible] هشتم ربیع الآخر سنه ٢٣٢
گویند ولادت او در [illegible] رجب سنه ٢٣١ [illegible] نقش نگین
او انا لله شهید [illegible] عباسی او را مسموم ساخت در جمعه هشتم
ربیع الاول سنه ٢٦٠ رحلت [illegible] در سر من رای [illegible]
[illegible] خون شد [illegible] امام محمد مهدی [illegible]

مدت عمر
[illegible] محمد بن امام [illegible]
[illegible]

امام ثانی عشر محمد بن حسن در آنحضرت [illegible] کنیت [illegible]
[illegible] و القاب او مهدی [illegible] صاحب الزمان
و حجة [illegible] ولادت آنحضرت در جمعه پانزدهم شعبان
سنه [illegible] آنحضرت [illegible] وفات [illegible]
پنج ساله [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حسن [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
[illegible] پادشاهانی که قبل از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند

از ابتدای خلافت بنی امیه الی [illegible] دولت چنگیزخان

سلاطینی که در زمان [illegible] سلطنت کرده‌اند

[illegible]

خلفای بنی امیه

سلاطینی که در زمان خلفای بنی عباس سلطنت کرده‌اند

خلفای بنی عباس

ملوک طوایف که در زمان سلطنت چنگیزخان [illegible]
سلطنت سلطان ابوسعید حکومت کرده‌اند

خلفای بنی عباس

[illegible] که در زمان خلفای بنی عباس سلطنت کرده‌اند

[illegible]

غزنویان [illegible] — آل بویه [illegible] دیلم

[illegible] عام

سلاطین [illegible] که در [illegible] — [illegible] مغرب [illegible] آل [illegible]

[illegible] عام

مغول [illegible]

[illegible] عام

ملوک [illegible] که در [illegible] حکمرانی [illegible] سلطان [illegible] حکومت کرده‌اند

[illegible] عام [illegible] ماه

چنگیزیان	ایلکانیان	[illegible]
[illegible] عام	[illegible] عام	[illegible] عام
سلغریان	[illegible]	سربداران
[illegible] عام	[illegible] عام	[illegible] عام

[illegible] مدت سلطنت

بنی امیه — بنی عباس — مغول

[illegible] عام — [illegible] عام — [illegible] عام

[illegible] تاریخ [illegible] عجم [illegible]

فذلکه [illegible] اسلام [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ابتدای دولت بنی امیه الی [illegible] چنگیزخان

بنی امیه علیهم اللعنة [illegible] نفر [illegible] شاعر [illegible] در قطعه ذکر کرده [illegible] بوده‌اند [illegible] امیه [illegible] که [illegible] اول معاویه پسر هند [illegible] وز بعد او یزید [illegible] و آنگه معاویه [illegible] مروان و بعد او عبدالملک ولید و سلیمان و پس عمر [illegible] و آنگه یزید [illegible] هشام [illegible] پس ولید [illegible] وز بعد او یزید [illegible] ابراهیم [illegible] مروان بن محمد [illegible] لقب حمار [illegible] آخرین [illegible]

[illegible] مدت خلافت

[illegible] عام [illegible] ماه [illegible]

معاویه [illegible] مدت خلافت

[illegible] عام [illegible] ماه [illegible]

معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه حاکم شام [illegible] حضرت امام حسن [illegible] جمیع ممالک اسلام حاکم [illegible] بیعت [illegible] واقع شد [illegible] ابن ابی [illegible] فتح [illegible] حسن [illegible] عتبه بن ربیعه [illegible] که در جنگ احد جگر حمزه سید الشهدا را در دهان [illegible] [illegible] عمر [illegible] حفص [illegible] علی [illegible] حضرت [illegible] ابی سفیان [illegible] معاویه [illegible] شام [illegible] حضرت امام حسن [illegible] عبدالله زبیر عبدالله عمر عبدالرحمن [illegible]

[illegible] عام

یزید ابن معاویه [illegible] حاکم [illegible] معاویه [illegible] عبدالله زبیر [illegible] معاویه [illegible] عبدالله [illegible] طلاق [illegible] ابو موسی اشعری [illegible] یزید [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] یزید ملعون [illegible] حضرت [illegible] حضرت امام حسین [illegible] شهید [illegible] عبدالله زبیر خروج [illegible] یزید ملعون [illegible] عبدالملک ابن مروان [illegible] یزید [illegible]

[illegible] عام [illegible] ماه

معاویه ابن یزید کنیتش ابولیلی بود در ربیع الاول سنه ۶۴ با او
بیعت کردند بعد از چهل روز بر منبر رفته گفت ایها الناس
گذشت دولت من طاقت آتش جهنم ندارم و فتنه‌ای که سلف
کردند این امر رسید اینجا حاکم نخواهم شد و از منبر فرود آمده بخانه
رفت و روی بعبادت آورد و در همان روزها وفات کرد
بعد از او بر لحد وی حکم ابن یزید را خواسته که بحکومت
او نیز را با نخوه بر منبر رفت و به آواز بلند گفت که این حکومت را
آبا و اجداد من از ائمه اطهار غصب نموده‌اند بعد مروان ابن حکم
بحکومت نشست

مروان ابن حکم ابن ابی العاص بن امیه بعد از یزید علیه ما علیه
در سنه ۶۴ حاکم شد و در عهد او سلیمان ابن صرد بطلب خون
سیدالشهداء علیه السلام خروج کردند و در آخر زوجه مروان
بالش بر دهان او نهاده بر آن نشست تا بمرد و او پسر
خود عبدالملک را پیشتر ولی عهد خود ساخته بود

عبدالملک بن مروان بعد از پدر حاکم شد در سنه ۶۵ و در
در کوفه مختار خروج کرد و ابراهیم مالک اشتر با مدد او
آمده عمر سعد و شمر ذی الجوشن و عبیدالله زیاد علیهم اللعنه
و هرکه در کربلا بحضرت امام حسین علیه السلام جنگ کرده بودند
قتل آورد و بر مقاتلی جهد داشت هزار کس از اعداء دین
اهل بیت بقتل رسانید و سرهای آنها را بمکه نزد
محمد حنفیه فرستاد عبدالملک حجاج را از حجاز عزل
و عراقین و خراسان را باو داد و در سنه ۸۶ وفات یافت

ولید ابن عبدالملک بعد از پدر حاکم شد در سیم شوال سنه ۸۶
و عمر عبدالعزیز را بمدینه فرستاد تا خانه‌های ازواج
حضرت پیغمبر صلعم را خراب کرده داخل مسجد کند و در مسجد الحرام
ستونهای رخام نصب کرد و سقفش را از چوب
ساج ساخت و در سنه ۹۶ وفات کرد و در حالت
نزع برادر خود سلیمان را ولی عهد ساخت

مسجد جامع دمشق در ایام او ساختند

تاریخ پادشاهان عجم
و دیگر پادشاهان بعد از ظهور اسلام
از ابتدای خلافت خلفای بنی امیه الی انتهای دولت ایشان

سلیمان ابن عبدالملک بن مروان بعد از پدر بپادشاهی رسید
و یزید بن مهلب را بفرستاد تا گرگان و طبرستان
را بگرفت و چندان خزانه یافت که هزار هزار
دینار زر سرخ خمس آن بحضور برسید که وزیر او بود
فرمود نایب و نفره را تمام عیار زدند چه در زمان
عبدالملک کم عیار شده بود زر جعفری بدو منسوب است
و دنیا بر آنکه عمر عبدالعزیز را ولیعهد کرده بود او را مفتاح الخیر
خواندند گویند سلیمان هر روز بسیار طعام خوردی
و شبها طبقها پر حلوا بر بالین او نهادندی
و چون بیدار شدی تناول کردی
و چون سلیمان گشنه شدی بیشتر از همه سلاطین طعام خوردی
و در مرض موت صبر نکردی
جامه کرتی خوانده در دابق سنه ۹۹ وفات کرد

عمر عبدالعزیز بعد از او بحکم سلیمان بپادشاهی رسید
معاویه عهد او بر منبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
میکرد او گفت که از آن فعل بدعت نهی نمود و حضرت
امیر را احترام میکرد و در ... و جواهر ...
اهل البیت تمام تمام میکرد و فدک را باولاد فاطمه علیها السلام داد
و در زمان او ابتدای دعوت بنی عباس بود ...
که علم او باد و القعده در سنه ۱۰۱ در گذشت

یزید ابن عبدالملک مروان بعد از عمر بپادشاهی رسید
در سنه ۱۰۱ در روز پنجشنبه ۲۴ شعبان سنه ۱۰۵ وفات
یافت و در زمان او ابومسلم خراسانی ...
بر دعوت مشغول شد

هشام ابن عبدالملک بعد از برادر در شعبان سنه ۱۰۵ حاکم شد
در زمان او زید ابن علی ابن الحسین علیهما السلام در کوفه ظهور
کرد یوسف عمر ثقفی با او جنگ کرده شهید شد
و جسد او را در نهر آب مدفون کردند یوسف او را از مدفن
بیرون آورده بر صلیب کشید و بعد از ... فرود آورده سوختند
و هشام در ... اقرباء ...
تا دویست دینار عطا ... در سنه ۱۲۵ وفات کرد

ولید ابن یزید ابن عبد الملک قرار عم در ۲۰۵ شهر ربیع الآخر
سنه ۱۳۵ حاکم شد و [illegible] در خراسان و عراق [illegible]
و مسخره بود و اوقات او به شرب خمر مشغول شد
و با اهل بیت [illegible] بشرب [illegible] تاریخ
[illegible] فضل [illegible]
با نایب گفته تا نایب گفت براین تقدیر [illegible]
از [illegible] خلافت [illegible]
و طریقه زنادقه ظاهر کرد او را [illegible] کشته شد
پسر [illegible] یزید [illegible]
[illegible] در سنه ۱۲۴ درگذشت

یزید ابن ولید قرار پدر حاکم شد و او را یزید ناقص گفتندی
بجهت آنکه [illegible] و دیگر آنکه مدت ملکش
ششماه [illegible] و دیگر آنکه [illegible]
[illegible] در سنه ۱۲۶ در دمشق
بعلت طاعون درگذشت

ابراهیم ابن ولید ابن یزید ابن عبد الملک قرار
برادر [illegible] مدت ملکش دو ماه و [illegible]
دو ماه و ده روز بود و در آن چند روز هم حکم او [illegible]
نداشت مروان [illegible] هزار سوار
جمع کرده [illegible] آمد ابراهیم گریخته از او امان
طلبیده با او بیعت کرد [illegible] ۱۳۲ [illegible]
[illegible] عبد العزیز ابن حجاج کشته شد

مروان الحمار ابن محمد ابن مروان الحکم [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۷ حاکم شد در عهد او [illegible]
در خراسان [illegible] نصر سیار خروج کرده
کشته شد [illegible] عراق
فرستاد [illegible] یزید ابن [illegible]
[illegible] حسن ابن [illegible]
امیر [illegible] سفاح عباسی [illegible]
با او بیعت کردند مروان [illegible]
[illegible] از مرگ [illegible]
[illegible] در میان صفوف شام [illegible]
سپاهیان [illegible] مروان [illegible]
[illegible] منهزم شدند مروان را
[illegible]
رایت عباسیان طالع و چراغ سلطنت بنی امیه
فرو مرد

تاریخ پادشاهان [illegible]
در روزگار پادشاهان [illegible]
[illegible] خلفای بنی امیه [illegible]

[illegible]

سفاح ابو العباس ابن عبد الله ابن محمد ابن علی ابن عبد الله
ابن عباس [illegible] ربیع الاول سنه ۱۳۲ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عمر عبد العزیز [illegible]
مدت عمر سفاح [illegible] سال
[illegible] در سنه ۱۳۶

المنصور ابو جعفر [illegible] سفاح [illegible]
[illegible] ۱۳۶ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سنه ۱۵۸ [illegible]

امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]

المهدی بالله ابو عبد الله محمد بن منصور بعد از پدر حاکم شد
به بیت الله الحرام حرکت کرد امر نمود که در اطراف مسجد الحرام بیفزایند
معادل دوازده هزار [illegible] ... و بیان کعبه [illegible]
برف ... باکعبه رسانند ... مینمود و وقایع
خانه کعبه را بفقرا تقسیم نمود ... پوشانیده
... در غرفات ... خوردند
و بزرگ مدینه را عطا داد و زندان را ... نمود
در عهد او مردی حکیم برقعی نام ... خروج کرده
مذهب تناسخ در میان آورد و دعوی خدائی کرد ... شد
... از رستان ...
از جای که در ولایت نخشب واقع بود ...
... بیرون می آمد که سه فرسخ در سه فرسخ ... می انداخت
جمعی کثیر متابعت او کردند مهدی مسلم بن سعید را که
حاکم خراسان بود بدفع او امر کرد مسلم لشکر برد ... او
برقعی محصور شد ... قلعه ... در ... آتش افروخت
دکه ... قلعه را گشاده مسلم بر حرم
آمد ... ان ... خبری ... تعیین
برقعی که ... تا گویند که برقعی
با اصحاب باسمان رفته عنقریب خواهد آمد
با کنیزی نام ... هادی و هارون از کنیزان ...
بیعت گرفته مقرر شد که اول هادی خلیفه باشد
و در ۱۶۹ وفات یافت کنیزکان او گلیم
پوشیده مادام ... گلیم ... بودند

الهادی بالله موسی بن مهدی در زمان فوت پدر
در جرجان بود هارون که برادر کوچکتر بود بنا بر وصیت
پدر بنام هادی از مردم بیعت گرفته قاصدی فرستاد
هادی به بغداد آمد حاکم شد و هادی مردی فرزانه ...
ولب زیرینش کوتاه بود خود زشت سخن ... و در زمان او
سوع بن عبد القدوس و عبد الله و داود عمزاده ... و
عبد الله هاشمی ... شده نقیض قرآن انشا کنند و
ابن المقفع که افصح فصحا بود مدت ... در این کار
رنج برده یک کلمه نتوانست گفت ... آیه را
بگفت مدت عمر هادی ... بود

خلافت ... بنی عباس ...
... در سال ۱۳۲ ...
از ابتدای خلافت بنی ... الی ... جهان ...
بنی عباس ...
خلفای بنی عباس

رشید ...
... مدت سلطنت

الرشید بالله هارون بعد از برادر حاکم شد در آن زمان
که هادی وفات کرد با او بیعت کردند و هم در آن شب مامون
ملعون متولد شد در یک شب خلیفه بمرد و دیگری بنشست
و دیگری متولد شد و از ... هاشمیه گویند حضرت امام موسی
... کرد وزارت را به یحیی بن خالد برمکی داد و هارون ...
را امان داد ... هاشم ... هارون گفت به
این نقیم ... و ... رسید
رسید ... و ... باقیمانده و ...
محفوظ ... در آخر ... که جعفر بن
یحیی ... هارون گفته بود ... در ۱۹۳ در
طوس ... پسرش محمد امین از او ببغداد ... گذاشته
وصیت کرده بود که با مامون ... در ملک ...

... ۲۳ سال ... یوم

الامین بالله محمد بعد از پدر بحکم پدر حاکم شد در
... مامون ... از ... کرده از ... بغداد
پدر ... نشست ... عیش و عشرت
و شرب مدام مشغول بود ... فضل بن ربیع
که وزیر او بود با مامون ... علی بن عیسی
مامون ... طاهر بن ... منهزم شد ... ببغداد
رفته امین ... رسید در ۱۹۸

المامون ابو العباس عبد الله بن هارون ... بعد از برادر
در ... مامون ... بغداد ...
... یک ... در بغداد
آمده امین ... حاکم شد ... فضل بن سهل
که وزیر او بود ... امام علی رضا ...
این ... مامون ... فضل ... شد ...
مامون گفت ... حکمت ... و ...
... در ... خروج ...
... در ۲۱۸ ...
فوت ... در طرسوس

المعتصم بالله ابو اسحاق محمد بن هارون بعد از مامون حاکم شد در
... بابک ... از ... و روم
... غلام اهتمام داشت ... خلیفه هشتم
... خلیفه هشتم ... بود ... پسر ...
... هزار غلام ... داشت و ... هزار دینار ...
شهر سامره را ساخت ... مسلم ... ابن ...
... ساخته ... در ۲۲۷ ...

... ماه ... ۱۷ روز

الواثق بالله ابوجعفر هارون بن معتصم بعد از پدر حاکم شد و او بدین سبب که مذاهب اعتزال داشت صلحا و علما را در دست سیده داشت در ایام او احمد بن نصر خروج کرد بقتل رسید و او در رسی دست [illegible] ممتاز بود و همچنک ... ضعف ... شد بمرض استسقا در سنه ۲۳۲ در گذشت

المتوکل علی الله ابوالفضل جعفر بن معتصم بعد از برادر حاکم شد و با اهل بیت رسالت عداوت تمام داشت مردم را از زیارت سید الشهدا منع میکرد و آب در صحرای کربلا انداخت فدک را از اولاد فاطمه گرفت در زمان او در بسیار دیار زلزله آمد قزوین بزمین فرو رفت و نصف عمارت دامغان خراب شد و در ری و جرجان و نیشابور و اصفهان همین حادثه روی داد و آخر متوکل باغوای پسرش منتصر در سنه ۲۴۸ بدست غلامان کشته شد بعد از دولت عباسیان ضعیف شد و تجربه نمود عزل و نصب ایشان در دست غلامان افتاد

مستنصر بالله [illegible]

المستنصر بالله ابوجعفر محمد بن متوکل بعد از پدر حاکم شد و مردم را رخصت بزیارت حضرت سید الشهدا داد و بمرض سرسام در سنه ۲۴۸ در گذشت

المستعین بالله ابوالعباس احمد بن محمد بن معتصم بعد از عم زاده حاکم شد و در ایام او داعی بسر داعی الی الحق حسن بن زید علوی در سنه ۲۵۰ خروج کرد و از ملک ری تا کنار سفید رود گرفت و در سنه ۲۵۲ بحکومت طبرستان مشغول بود چون سه سال و نه ماه از حکومت مستعین گذشت غلامان او را خلع کردند و بعد از او گرفت و در سنه ۲۵۲ بفرمان معتز مقتول گشت

المعتز بالله کشی

تاریخ پادشاهان عجم ...
زر در بابهم با یکه ... از ظهور اسلام ... کرده ...
ز ارسداد ... صلوات ... الله علیه ... [illegible]
خلفاء بنی عباس ...
خلفاء بنی عباس

المعتز بالله ابوعبدالله زبیر بن متوکل بعد از مستعین حاکم شد و در قزوین و ابهر و آذربایجان را از تصرف داعی علوی بیرون آورد و در آخر غلامان او را خلع کردند و در سنه ۲۵۵ در گذشت

امام علی النقی ... در ایام او ...

المهتدی بالله ابواسحق محمد بن واثق بن معتصم بعد از معتز حاکم شد و روش عمر بن عبدالعزیز پیش گرفت و در سنه ۲۵۶ غلامان او را کشتند

المعتمد علی الله ابوالعباس احمد بن متوکل بعد از مهتدی حاکم شد و در سنه ۲۷۹ در گذشت

در ایام او ... امام حسن عسکری ... [illegible]

المعتضد بالله ابوالعباس احمد بن موفق بن متوکل بعد از عم حاکم شد ... [illegible] ... اولاد فاطمه ... در سنه ۲۸۹ وفات کرد

المکتفی بالله ابومحمد علی بن معتضد بعد از پدر خلیفه شد ... خروج کرد ... مکتفی ایشان را برانداخت و فدک را از اولاد فاطمه گرفت و در سنه ۲۹۵ ... در گذشت

المقتدر بالله ابوالفضل جعفر بن معتضد بعد از برادر حاکم شد و در زمان او قرامطه ... [illegible] ... و در سنه ۳۲۰ وفات یافت

شیخ ابوالحسن ... و شیخ ابوبکر ... شیخ ابوسعید ... و شیخ ابوالعباس ... و شیخ منظور ... و شیخ ابوالکبی ... از مشایخ ... معاصر مقتدر بالله بودند [illegible]

القاهر بالله ابو منصور محمد بن معتضد بعد از برادر حاکم شد و بعد از یکسال و شش ماه ترکان او را خلع کردند و میل کشیدند و شانزده سال دیگر زیست در سنه ... وفات یافت عمرش پنجاه و دو سال بود

الراضی بالله ابو العباس بن مقتدر بعد از عم حاکم شد ابن مقله خط وزیر او بود به حکم ما کان در ... ابن مقله را برید بسبب آنکه مکتوبی نوشته دیگری را امیر الامرا خوانده بود مدت خلافتش ... در سنه ۳۲۹ درگذشت او آخر کسی از خلفا که نایب تعیین کرده بود

شیخ ابو بکر محمد ...

المتقی بالله ابو اسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از برادر راضی حاکم شد در عهد او در بغداد او چنان قحط شد که آدم آدم می‌خورد و وبا نیز حادث شد که مرده را دفن نمی‌کردند بعد از چندی او را عزل نمودند و میل کشیدند و در سنه ۳۵۷ درگذشت

المستکفی بالله ابو القاسم عبد الله بن مکتفی بعد از متقی حاکم شد معز الدوله از آل بویه برو خروج کرد و او را خلع نمود میل کشید در سنه ۳۳۸ مکحول گشت و در آن سنه وفات یافت عمرش چهل و شش سال بود

المطیع لله ابو القاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی حاکم شد بعد معز الدوله از آل بویه با قرامطه صلح نمود و حجر الاسود را از کوفه بمکه نقل نمود بعد از ... مفلوج شده خود را خلع نمود و پسر خود طایع را بجای خود نشاند در سنه ۳۶۳ درگذشت

الطایع لله ابو بکر عبد الکریم بن مطیع بموجب وصیت پدر از مطیع بالله حاکم شد و بالزام بهاء الدوله دیلمی خود را خلع نمود در سنه ۳۸۱ درگذشت

القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع حاکم شد و در سنه ۴۲۲ وفات یافت عمرش نود و شش سال بود در عهد او سلطان محمود سبکتگین در خراسان پادشاه شد

القایم بامر الله ابو جعفر عبد الله بن قادر بعد از پدر حاکم شد در ایام او طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق خراسان را گرفت قایم ضعف حجت او ... بعد از آن ... تبریزی که امیر ... دیلم بود دعوت اسمعیلیان نمود قصد قایم کرد طغرل بیک استعانت کرده او را منهزم ساخت و در سنه ۴۶۷ درگذشت

شیخ ابو الحسن صایغ و شیخ عبد الله ... و شیخ ابو یعقوب ... و شیخ ابو بکر ... و شیخ ابو الحسن ... و شیخ ابو سعید ...

جدول ...
تاریخ پادشاهان عجم ...

بزرگان دولت بعد از ظهور اسلام ... قصه ...
از ابتدای خلافت بنی امیه الی ... چنگیز خان
خلفای بنی عباس

المقتدی بامر الله ابو القاسم عبد الله بن محمد بن القایم بعد از جد خود حاکم شد و در زمان حکومت ... ترکان رسیده ... بعد از آنکه در ابتدای خلافت او ... دکانها بسوخت در سنه ۴۸۷ وفات یافت

المستظهر بالله ابو العباس احمد بن مقتدی بعد از پدر حاکم شد در زمان او فرنگیان ... را گرفتند در سنه ۵۱۲ درگذشت

المسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر بعد از پدر حاکم شد و سلاطین سلجوق را تمکین نداد بنابراین میان او و سلطان مسعود سلجوقی ... سپاه رسیده مسترشد گرفتار شد ... و در سنه ۵۲۹ کشته شد

الراشد بالله ابو جعفر منصور بن مسترشد بعد از پدر ... سلطان مسعود ... خلافت ... نام ... سلطان مسعود ... بغداد رفت و راشد باصفهان رفت ... در سنه ۵۳۲ کشته شد قبر او در ... اصفهان ...

المقتفی لامر الله ابو عبد الله محمد بن مستظهر بعد از راشد حاکم شد و سلطان مسعود با او جنگ کرد در سنه ۵۵۵ وفات کرد

المستنجد بالله ابو المظفر یوسف بن مقتفی بعد از پدر حاکم شد ... تمام ... طبع ... در سنه ۵۶۶ درگذشت

مستضیء بالله ابو محمد حسن بن مستنجد فرزند پدر حاکم شد بغایت بزرگ
عطیه بود ابن عطا که بدر خانه او بود اورا جایزه داده
که هر عطا و انعام که کمتر از دو هزار اشرفی باشد تخلیه نکند
بمستحق رسانیده در ۵۷۵ درگذشت

الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن مستضیء بعد از پدر خلیفه شد
مردی دلاور و دانا بود در عهد او بغداد و ملک
عرب آبادان تمام داشت خوارزمشاهیان سلطنت
از سلجوقیان گرفته چنگیز خان ممالک ایران و توران مستولی
شده قتل عام کرد و با آخر ۶۲۲ درگذشت

چنگیز خان [illegible]
[illegible]

الظاهر بالله ابو نصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد حسن
سیرت [illegible] از خلفای بنی عباس [illegible]
کارش رواج نیافت در ۶۲۳ درگذشت

مستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر فرزند پدر حاکم شد
[illegible]
خلفای بنی عباس [illegible]
[illegible] در ۶۴۰ درگذشت

[illegible]

مستعصم بالله ابو احمد عبدالله بن مستنصر فرزند پدر حاکم شد
آخر خلفای بنی عباس است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و دولت عباسیان [illegible]
سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز [illegible]
چهارم از صفر شد [illegible] هلاکو [illegible] دولت عباسیان
آنرا سر

[illegible]
ذکر پادشاهان عجم [illegible]

[illegible] اسلام [illegible]
از ابتدای خلافت بنی عباس [illegible]
بنی عباس [illegible]

سلاطین که در زمان بنی عباس سلطنت کرده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
بنی عباس ذکر کرده اند [illegible] ممالک ایران [illegible]
نوشته [illegible] احوال [illegible] بطریق اجمال معلوم [illegible]

طاهریان ایشان [illegible] در خراسان زمان مصعب [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در خراسان [illegible]
[illegible]

طاهر ابن حسین بن مصعب [illegible] ذو الیمینین
میخواندند در زمان مامون [illegible] امیر الامرا
[illegible] مامون [illegible]
[illegible] حکومت خراسان [illegible]
[illegible] ذو الیمینین [illegible]
علی بن موسی [illegible]
[illegible] مامون [illegible]
[illegible]
[illegible] ذو الیمینین [illegible]
در ۲۰۷ وفات کرد

طلحه بن طاهر بعد از پدر بحکم مامون حاکم خراسان
شد [illegible] سیستان
خروج کرده [illegible]
[illegible] ۲۱۳ وفات کرد

[illegible]

عبدالله بن طاهر فرزند طاهر بعد از پدر بحکم ... والی خراسان شد بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوت بی نهایت داشت و در عدل و داد کوشید در زمان او خراسان آبادان شد در سنه ٢٣٠ درگذشت

طاهر بن عبدالله فرزند اوست بحکم واثق والی خراسان شد او نیز سیرت پدر داشت در سنه ٢٤٨ درگذشت

محمد بن طاهر فرزند اوست بحکم مستعین بجای پدر نشست بعقل و ادب موصوف و بلهو و لعب مایل بود در زمان او یعقوب بن لیث صفار در سیستان خروج کرده لشکر بخراسان کشید و از علویان حسن بن زید که بداعی کبیر مشهور است بخراسان آمد محمد مضطر شده ایلچی نزد یعقوب فرستاد که اگر منشوری از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنم یعقوب شمشیر ... ایلچی این پیغام ... بنزد او برآمده محمد را با صد و شصت نفر از خویشان اسیر کرد در سنه ٢٥٩ و دولت طاهریان سپری شد

مدت سلطنت ... [illegible]

از روز ... ظهور اسلام ... [illegible]

از ابتدای خلافت ... [illegible]

... [illegible]

صفاریان حکومت ایشان در جمیع خراسان و سیستان و مازندران و فارس و کرمان و ... [illegible]

ابتدا ... سلطنت ... [illegible]

ابتداء سلطنت ... سنه ٢٨٧ ... [illegible]

لیث صفار در سیستان بزرگری مشغول بود چون کار او ... دید از بزرگی بعیاری و قلاشی ... در خانه نصر بن رافع ... در رفت جز ... بلور ... کوهر قیمتی ... برداشته بر زبان زد ... حق نمک را ... گذاشته باز آمد چون صبح شد بخدمت نصر رفته مقدمه ... را خاطرنشان او نمود نصر او را امیر لشکر کرد ... سیستان فرستاد و مدت دو سال در سیستان حکومت کرد

یعقوب بن لیث چون نصر وفات یافت یعقوب بر پسران نصر خروج کرده بسیستان مستولی شد و روز بروز کار او در ترقی بود ... دست یافت و دیگر ابن طاهر را ... بود گرفته بند نمود و سلطنت خراسان بر او قرار گرفت و ... تسخیر خراسان ... شیراز و کرمان را ... مسخر کرد ... خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد ... آهنگ عراق و مازندران کرده ... ساخته از آنجا ... معتمد خلیفه ... معتمد برادر خود موفق را ... فرستاد و یعقوب منهزم شده بخوزستان رفته و در سنه ٢٦٥ بمرض قولنج درگذشت

عمرو بن لیث بعد از برادر پادشاه شد
و بر خراسان و عراق و کرمان و فارس و سیستان
و غزنه و مازندران و قهستان مستولی شد
و در بغداد بنام او خطبه خواندند بعد از آن طمع
در خراسان و عراق عرب کرد با معتضد
طریق منازعه پیمود امیر اسمعیل سامانی را که
والی ماوراءالنهر بود بجنگ او امر فرمود در میانه
فریقین جنگ عظیم [illegible] اسب
اسب عمرو بن لیث لنگ شد او را در ربود
و بمیان لشکر امیر اسمعیل سامانی آورد و امیر او را
مقید ساخت و نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را محبوس
ساخت در وقت فوت خلیفه او را در حبس
فراموش کردند تا بعد از دو سال سنه ۲۸۷
از گرسنگی بمرد و عجب آنکه در زمان پادشاهی او
ساربانان سیصد شتر در زیر بار مطبخ او بود

طاهر بن محمد بن عمرو بعد از عمرو امیر شد
طاهر را که به سجستان رفت ارکان دولت او را
بپادشاهی برداشتند بعد از آن امیر اسمعیل
سامانی را خلیفه کرد و سلطنت از او بستد و دولت
از صفاریان سپری شد

[illegible]

[illegible]

سامانیان ایشان نه نفر بودند چنانچه سامانیان مرتب رانده و ترتیب ذکر کرده شد [illegible] بودند از آل سامان مشهور
هر یک بامارت خراسان مذکور اسمعیل و احمد و نصر و نوح و دو عبدالملک و دو منصور
مدت ملک ایشان یکصد و سه سال و بیست و شش روز است و دارالملک ایشان در بخارا بود و مملکت ایشان
از دریای [illegible] تا حد هندو فارس و عراق بود سامان از تخم بهرام چوبینه است پیش از ظهور اسلام اجداد
او حاکم ماوراءالنهر بودند بعد از اسلام پدر سامان را روزگار مختلف شده بمرتبه افتاد چون گوهر [illegible]
داشت شتربانی [illegible] ده بعبادت مشغول شد و پسر سامان اسد در عهد مامون خلیفه پیدا شد
بعد از آن مامون پسران اسد را بامارت فرمان داد در سنه ۲۶۱ معتمد خلیفه تمامی ماوراءالنهر را بنصر بن
احمد بن اسد بن سامان تفویض نمود و بعد از نصر تمامی کارها بر امیر اسماعیل که اول سلاطین سامانیان است قرار گرفت

نصر [illegible] مدت سلطنت

تاریخ عام
پنجاه [illegible] روز

امیر اسمعیل ابن احمد بن اسد بن سامان مردی بود
فرزانه و دانشمند بعد از فوت نصر با صفاریان
حرب [illegible] را مستاصل ساخته پادشاه شد
و در سنه ۲۹۵ درگذشت

امیر احمد بن امیر اسماعیل بعد از پدر پادشاه شد
در سنه ۳۰۱ بدست جمعی از غلامان و بندگان خود
کشته شد

[illegible] عام

امیر نصر بن احمد بعد از پدر پادشاه شد و تمامی
غلامان را که قصد پدرش کرده بودند بکشت و در
سنه ۳۳۱ درگذشت

[illegible] عام

امیر نوح بن نصر بعد از پدر پادشاه شد و در سنه ۳۴۳
درگذشت

[illegible]

امیر عبد الملک بن نوح فرزند پدر پادشاه شد و بعد از هفت سال و نیم حکومت در حالت [illegible] از اسب افتاد و بمرد در سنه ۳۵۰ بود

[illegible] عام / [illegible] ماه / ۱۵ روز

امیر منصور بن نوح فرزند برادر پادشاه شد پادشاهی بود عادل و عاقل و در خیرات سعی می نمود و در سنه ۳۶۶ درگذشت

[illegible] عام / [illegible] ماه

وزیر او ابن محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری بود

امیر نوح بن منصور فرزند پدر پادشاه شد امرای خراسان از او عاصی شدند و او به امیر سبکتگین امیر غزنین نامه نوشت که خراسان را از ایشان کفایت کند و امارت بعضی از خراسان را به سبکتگین و بعضی را به پسرش سلطان محمود تفویض نمود ابتدای سلطنت سلطان محمود از اینجاست و نوح در سنه ۳۸۷ به دار البقا رفت

[illegible] عام / [illegible] ماه

امیر منصور بن نوح بن منصور فرزند پدر پادشاه شد بکتوزون که غلام پدر او بود به مرتبه امیر الامرائی رسیده بود او را در سرخس گرفته میل کشید و در سنه ۳۸۹ درگذشت و بقولی در سنه ۳۹۱ درگذشت

ابو المظفر بن برغش وزیر او بود

یکعام / نو ماه

امیر عبد الملک بن نوح بن منصور فرزند برادر پادشاه شد خواست امارت خراسان را که نوح به سلطان محمود تفویض کرده بگیرد بدین سبب میان ایشان چند دفعه محاربه واقع شده عبد الملک منهزم شده به بخارا رفت و در سنه ۳۸۹ وفات یافت و آتش دولت سامانیان فرو نشست

[illegible]

غزنویان

[illegible]

غزنویان جد ایشان سبکتگین است و او غلام البتکین مملوک سامانیان بود و البتکین در زمان سامانیان مدتی [illegible] در غزنه و حدود آن پادشاهی کرد و بعد از او در سنه ۳۶۴ ملک به سبکتگین رسید و امارت خراسان نیز بدست آورده بعد از او در سنه ۳۸۷ وفات یافت سلطان محمود بر جای او نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان سلطنت خراسان او را شد

[illegible]

السلطان یمین الدوله ابو القاسم محمود بن سبکتگین پادشاهی کرد [illegible] از ملک هند بسیاری [illegible] در آخر عهد بر عراق عجم مستولی شده و از دست مجد الدوله دیلمی گرفته بگرفت و عراق را به پسرش مسعود داد و محمود جمیع عراق را متصرف [illegible] در سنه ۴۲۱ درگذشت

[illegible]

ناصر الدوله مسعود بن محمود فرزند پدر پادشاه شد و برادرش محمد را [illegible] گرفته میل کشیده محبوس ساخت و در آخر میان مسعود و سلجوقیان [illegible] منهزم شد لشکریان محمد مکحول را بر تخت نشاندند و مسعود را پیش محمد آوردند و بقتل رسید [illegible] برگشته شدن مسعود و محمودیان به غزنین قناعت کرده طمع در ولایت دیگر ننمودند از این جهت ایشان را غزنویان گویند

[illegible]

عماد الدوله محمد بن محمود در حیات برادرش مسعود [illegible] حکومت غزنین کرد و بعد از قتل مسعود نیز یک سال پادشاهی کرد و در سنه ۴۳۳ بدست برادرزاده خود مودود کشته شد

[illegible]

شهاب الدوله ابو الفتح مودود بن مسعود به عزم [illegible] خروج کرده به قصاص خون پدر او را با تمامت اولاد [illegible] که در قتل پدرش سعی کرده بودند بکشت [illegible] و در عرض راه در سنه ۴۴۱ درگذشت

[illegible]

عماد الدوله مسعود بن مودود فرزند پدر [illegible] پادشاه کردند اکابر مملکت [illegible] اتفاق کرده او را خلع کردند

[illegible]

بهاء الدوله علی بن مسعود [illegible] پادشاهی [illegible] عبد الرشید بن محمود که [illegible] لشکر جمع کرده او را منهزم ساخت

[illegible]

مجد الدوله عبد الرشید بن محمود بعد از برادرزاده حاکم شد و دختر جعفر بیک بن میکائیل [illegible] لشکر بر سر او آورده اورا اسیر نمود [illegible] طغرل اسیر [illegible] طغرل بر آن ملک مستولی شد نه نفر از شاهزادگان را بکشت و دو سه نفر باقی مانده را خواست بکشد غلامی اورا پاره پاره کرد

ظهیر الدوله ابراهیم بن مسعود برادر فرخ زاد پادشاه شد اورا سلاطین کشته اند خطوط خوب داشته [illegible] مصحف بخط خود نوشته با اموال بسیار بمکه و بقاع متبرکه فرستاد [illegible] دات و علما و درویشان از خزانه [illegible] بازداشته و خیرات [illegible] در سنه ٤٩٢ درگذشت

جمال الدوله فرخ زاد بن مسعود بعد از عبد الرشید پادشاه شد و چون زابلستان خراب شده بود خراج [illegible] بخشید و بعض [illegible] عمارت در عهد عالی داشت و بمرض قولنج درگذشت در سنه ٤٥١

علاء الدوله مسعود بن ابراهیم بعد از پدر پادشاه شد و خواهر سلطان سنجر [illegible] بالارکش [illegible] در سنه ٥٠٨ درگذشت

کمال الدوله شیرزاد بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد و برادرش ارسلان شاه برادر [illegible] فرخ [illegible] اورا در [illegible] قتل آورد

سلطان الدوله ارسلان شاه بن مسعود بعد از برادر پادشاه شد با برادر دیگرش بهرام شاه منازعه نموده بهرام شاه بناه [illegible] سلطان سنجر خال خود برد بمدد او برادر ارسلان شاه نصرت یافته اورا بکشت و این در سنه ٥١٢ بود

یمین الدوله بهرام شاه بن مسعود [illegible] سلطان سنجر بود [illegible] در اکثر وقایع [illegible] عالم [illegible] علم [illegible] فضل [illegible] کتاب [illegible] بنام او ساخته اند [illegible] سیف الدین در عهد علاء الدوله اول ملوک غور برادر [illegible] خروج کرده [illegible] برادر [illegible] غزنه [illegible] بهرام شاه باز [illegible] آمده سیف الدین را بکشت علاء الدوله باز عزم غزنه کرد بهرام شاه پیش از رسیدن علاء الدوله در سنه ٥٤٤ فوت شد

ظهیر الدوله خسرو شاه بن بهرام شاه بعد از پدر پادشاه شد با علاء الدین [illegible] بمقاومت نتوانست گریخت علاء الدوله غزنه را قتل و غارت کرد [illegible] علاء الدوله خسرو شاه [illegible] دستگیر کرده در حبس او بماند و در سنه ٥٥٥ درگذشت و فرع [illegible] غزنویان منقرض گشت و ملک به غوریان انتقال یافت

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

غوریان ایشان پنج نفر اند مدت ملک ایشان شصت و چهار سال اصل ایشان از [illegible] سوری پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود غزنوی اورا [illegible] نبیره او [illegible] نام از [illegible] سلطان محمود [illegible] گریخت [illegible] سام [illegible] حسین نام [illegible] سام با پسر [illegible] عازم غور شده [illegible] حسین [illegible] حسین زندان بماند [illegible] پادشاه [illegible] حسین [illegible] طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی [illegible] حسین [illegible] سلطان ابراهیم رسانیدند [illegible] سلطان مسعود بن ابراهیم رسید اورا امارت غور داده [illegible] پسر او حسن [illegible]

علاء الدین حسن بن حسین بن سام [illegible] غزنویان [illegible] استیلا یافت پادشاه شد [illegible] سلطنت در سنه ٥٥١ درگذشت

سیف الدین محمد بن علاء الدین بعد از پدر پادشاه شد و [illegible] سلطان سنجر [illegible] در سنه ٥٥٦ درگذشت

غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بن سام
بعد از برادر زاده پادشاه شد برادر خود شهاب
الدین مظفر را در سرات نایب خود کرد غزنین
را دار الملک ساخت در سنه ٥٩٦ در گذشت

شهاب الدین مظفر بن سام بن حسین بعد از برادر
شاه شد در عهد برادر خود غیاث الدین امارت داشت
و بعد از فوت برادر چهار سال حکومت کرد در راه
نماز کشتند اورا شهید گویند

[illegible]

محمود بن محمد بن سام بعد از عم پادشاه شد و بعد از
هفت سال حکومت در سنه ٦٠٩ اورا در خانه
کشته یافتند چون از غوریان کسی نمانده مملکت
بخوارزمشاهیان منتقل شد دولت غوریان
با خر رسید

آل بویه که ایشان را دیالمه گویند ایشان هفده نفر بودند و از ابتدای ذی القعده سنه ٣٢١ هجری تا ظهور [illegible] سنه ٤٤٧
که یکصد و بیست و هفت سال باشد حکومت کردند نسب ایشان به بهرام گور است و ابو شجاع بویه [illegible]
ملازمت ماکان بن کاکی که پادشاه طبرستان بود میکرد و اسفار بن شیرویه و مرداویج بن زیار و برادرش
وشمگیر بن زیار که از معتقدین ماکان بودند آخر اسفار بن شیرویه بر ماکان خروج کرده اورا از آنجا براند در سنه ٣١٥
بر ملک دیلمان مستولی شد و بعد از یکسال بدست [illegible] کشته شد مرداویج بر جای او حاکم شد
رودبار و طالقان و اکثر بلاد را ضبط کرد و لوای [illegible] مازندران و ملک ری و قزوین و ابهر و زنجان
و طارم را مستخلص کرد به تسخیر بلاد کوشید و علی بن بویه را با برادران بکرج فرستاد و خود باصفهان
رفت آخر غلامان اورا در حمام در سنه ٣٢١ کشتند علی بن بویه بعد از این واقعه باصفهان رفت با وشمگیر بن
زیار که بعد از او اسپهبد گردید جنگ کرد وشمگیر بطبرستان رفت بدان ملک قناعت کرد علی بن بویه را
ملک عراق و فارس مسلم شد

عماد الدوله علی بن بویه در سنه ٣٢١ پادشاه شد
عراق را به برادر کهتر خود حسن داد و اورا رکن الدوله
لقب نهاد و برادر کوچک احمد را بکرمان فرستاده
و اورا معز الدوله لقب کرد و شیراز را دار الملک ساخت
از جانب خلیفه منشور یافت در سنه ٣٣٨
در گذشت

رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر عراق عجم پادشاه شد
اورا سه پسر بود عز الدوله و مؤید الدوله و عضد الدوله
مادر عضد الدوله و مؤید الدوله کنیزک ترک بود عز الدوله
از دختر حسن بن فیروزان که پسر عم ماکان بن
کاکی بود مملکت بر پسران قسمت کرد یزد و اصفهان
و قم و کاشان و نطنز و جرباذقان را بمؤید الدوله
و ری و همدان و قزوین و آذربایجان [illegible]
و کردستان را بعز الدوله و فارس را بعضد الدوله داد
در سنه ٣٦٦ در گذشت

معز الدوله احمد بن بویه نصریان برادر عماد الدوله بود بکرمان رفته مسخر نمود و از آنجا بخوزستان و البصره رفته مسلم و سپس [illegible] مستکفی خلیفه او را ببغداد طلبید و منصب امیر الامرائی داد و آخر مستکفی را میل کشیده مطیع بالله را خلیفه ساخت و [illegible] بدعت عید غدیر و تعزیت حضرت سید الشهدا را در عاشورا او بنیاد نهاد و در سنه ۳۵۶ در گذشت

اخترعات
عید غدیر
اقامت تعزیت حضرت سید الشهدا در عاشورا

معاصر عماد الدوله و رکن الدوله
[illegible]

عز الدوله بختیار بن معز الدوله در ایام عضد الدوله ببغداد بود و با عضد الدوله [illegible] جنگ کرده کشته شد و این در سنه ۳۶۷ بود

معاصر عضد الدوله [illegible]

عضد الدوله فنا خسرو بن رکن الدوله چون پادشاه شد ببغداد رفته با عمزاده خود عز الدوله جنگ کرده او را کشت در روز ورود او ببغداد خلیفه او را استقبال نمود و او در عدل و سیاست بی نظیر بود در سنه ۳۷۲ وفات کرد نعش او در مشهد علی ابن ابیطالب ع

آثار
مسجد [illegible] | مسجد [illegible] | دار الشفا [illegible]
بارو [illegible] | بند امیر | [illegible]

معاصر [illegible]
[illegible]

مؤید الدوله ابو منصور بن رکن الدوله در ایام پدر [illegible] بعد از پدر با برادر عضد الدوله [illegible] و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی قابوس که والی طبرستان بود جنگ شد و ظفر یافت و در سنه ۳۷۳ در گذشت

معاصر عضد الدوله
[illegible]

[illegible] شاهان بنی بویه [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
آل بویه

فخر الدوله علی بن رکن الدوله [illegible] بعد از مؤید الدوله [illegible] عضد الدوله او را اخراج کرده [illegible] رفته و بعد از وفات مؤید الدوله صاحب اسمعیل ابن عباد او را آورده پادشاه شد

[illegible]

مجد الدوله ابو طالب رستم بن فخر الدوله بعد از پدر پادشاه عراق با و تعلق گرفت چون کودک بود مادرش سیده که فی [illegible] ملک شده تا سیده در حیات بود امور ملک به رفق [illegible] چون مادرش وفات یافت سلطان محمود غزنوی او را گرفته اورا در سنه ۴۱۵ بغزنین آورد

شرف الدوله ابو الفوارس شیردل ابن عضد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد [illegible] بفارس صمصام الدوله [illegible] شرف الدوله [illegible] کشته در قلعه [illegible] محبوس [illegible] شرف الدوله در سنه ۳۷۹ در گذشت

صمصام الدوله ابو کالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از پدر [illegible] او را [illegible] بیرون آورده [illegible] بهاء الدوله [illegible] صمصام الدوله [illegible] پسران عضد الدوله [illegible] در سنه ۳۸۸ در گذشت

بهاء الدوله ابن عضد الدوله بعد از پدر پادشاه شد [illegible] القادر بالله او را قوام الدوله لقب [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible] بهاء الدوله [illegible] سلطان محمود [illegible] در سنه ۴۰۳ در فارس در گذشت

سلطان الدوله ابن بهاء الدوله بعد از پدر پادشاه شد برادرش ابو الفوارس را [illegible] کرده مغلوب شد و سلطان الدوله در سنه ۴۱۶ در فارس در گذشت

معاصر شرف الدوله

شرف الدوله ابو علی حسن بن بهاء الدوله قبل از پدر از [illegible] به نیابت بر فارس سلطان الدوله امارت داشت و در آخر کار خطبه بنام خود کرد و در [illegible] در سنه ۴۱۶ وفات یافت

معاصر جلال الدوله [illegible]

عماد الدوله ابو کالیجار بن سلطان الدوله بعد از پدر ۵ ماه در فارس پادشاه شد میان او و عم او جلال الدوله که در بغداد امیر بود جنگها واقع شده بالاخره صلح نمودند بعد از جلال الدوله بغداد را [illegible] در آورد اما کار فارس انتظامی نداشت و از خوف ترکمان بشیراز رفته اسمعیل شبانکاره را بر او خروج کرده در کار آل بویه خلل کرد و عماد الدوله در سنه ۴۴۰ درگذشت

معاصر الملک الرحیم

الملک العزیز ابو منصور بن عماد الدوله بعد از پدر در فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره را بر او خروج کرده در سنه ۴۴۰ او را گرفته محبوس نمود [illegible] درگذشت و فارس بتصرف فضلویه در آمد [illegible] سلجوقیان استیلا یافته [illegible] در آوردند و از آل بویه ملک ابو علی بن عماد الدوله [illegible] بر [illegible] سلطان [illegible] گشته [illegible] در سنه ۴۸۷ [illegible] رفت دولت از آل بویه [illegible] شد [illegible] الملک الا و [illegible]

جلال الدوله ابن بهاء الدوله در اول [illegible] حاکم بصره بود بعد از [illegible] امارت یافت در سنه ۴۳۵ درگذشت

الملک الرحیم ابو نصر ابن عماد الدوله بحکم پدر امارت بغداد را [illegible] گرفت و سلطان طغرل بیک سلجوقی [illegible] او را گرفته در قلعه طبرک اصفهان محبوس [illegible] در سنه ۴۵۰ [illegible]

طبقه [illegible]
تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] بنی عباس [illegible]
[illegible]

سلجوقیان

سلجوقیان ایران | سلجوقیان کرمان | سلجوقیان روم

[illegible] سلجوقیان کرمان و روم که از ایران [illegible] شده اند

اول سلجوقیان ایران [illegible] چهارده نفر بودند مدت ملکشان از سنه ۴۲۹ الی سنه ۵۹۰ که صد و شصت و یک سال [illegible] و دیگری [illegible] از سنه ۴۲۹ الی سنه ۵۹۰ که مدت یکصد و شصت سال [illegible] سلجوق پسر [illegible] میر [illegible] اسرائیل و میکائیل و موسی [illegible] در اوایل [illegible] ترکستان [illegible] خرگاه [illegible] آمدند بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی رخصت خواسته [illegible] آمدند و در [illegible] و ابیورد مقام [illegible] و میکائیل [illegible] پسر [illegible] طغرل بیک و جغری بیک [illegible] قوم [illegible] شدند اهل خراسان [illegible] ایشان را [illegible] سلطان محمود غزنوی لشکر بجنگ ایشان [illegible] سلجوقیان غالب شده سلطان [illegible] جانب ایشان [illegible] از هند [illegible] رفت و نوبتی [illegible] سلطان [illegible] ایشان [illegible]

سلطان رکن الدین ابو طالب طغرل بیک [illegible] بن میکائیل بن سلجوق در [illegible] سنه [illegible] سلطان [illegible] سلطان محمود [illegible] تخت [illegible] سیرت [illegible] روز [illegible] سلطان [illegible] و [illegible] در سنه ۴۵۵ [illegible]

سلطان عضد الدین ابو شجاع الب ارسلان بن [illegible] سلجوق [illegible] پادشاه شد و [illegible] الب ارسلان [illegible] [illegible] او [illegible] سلطان [illegible] غزنین [illegible] سلطان [illegible]

سلطان جلال الدین ابوالفتح ملکشاه ابن الب ارسلان فرزند بود
بسعی نظام الملک پادشاه شد بخت موافق داشت ممالک
ایران و توران را در ضبط درآورده حکم او بروم و شام
نیز جاری شده جهت دفع هفت هزار سوار پیوسته ملازم
او بود اول الملک او اصفهان بود بزیارت مکه معظمه
رفته در بادیه در راه مکه خانه ها و رباطها ساخته در اواخر
عهد نظام الملک را از وزارت معزول کرده جای او را
بتاج الدین ابوالغنایم داد و نظام الملک را فدائی [illegible]
حسن صباح بجهد در رمضان سنه ٤٨٥ شهید کردند
و سلطان نیز در شوال همان سال وفات یافت
قبر او در اصفهان است و قبر خواجه در مدرسه
که خود بنا کرده

سلطان رکن الدین ابوالمظفر برکیارق بن ملکشاه ولیعهد
پدر بود فرزند بزرگ پادشاه شد خوش خوی و سخی بود در
زمان او حوادث و وقایع بسیار روی داده بود و او را
با برادران و اعمام جنگها واقع شد بر همه مظفر بود
و در سنه ٤٩٠ ایالت خراسان را به برادر خود سلطان
سنجر داده بود و در سنه ٤٩٨ در بغداد درگذشت قبرش در
اصفهان است

سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن ملکشاه فرزند
برادر پادشاه شد و در دفع ملاحده سعی بسیار نمود و جهت جهاد
با کفار سعی کرده که مظفر شد در سنه ٥١١ درگذشت
قبرش در اصفهان و حال در جنب میدان [illegible]
در وقت وفات این ابیات گفته
بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نداشت
بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای

سلطان معز الدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه در عهد برادر برکیارق
و محمد بیست سال حاکم خراسان بود بعد از برادران
از حد ختا و ختن تا اقصای مصر و شام و بحرین بتمام
در تصرف او بود و نوزده مصاف عظیم کرده مظفر و منصور
[illegible] داشت در آخر بر او غزان [illegible]
با او حرب کرده منهزم شد [illegible] آمده عذر خواست
سلطان عراق عرب و اقصای شام با او بود در آخر
عهد سلطان [illegible] ماوراء النهر [illegible] بدست غزان
اسیر شده و بعد از [illegible] در سنه ٥٥٢ درگذشت
ترکان خاتون زوجه سلطان در آن جنگ گرفتار
شده بعد از [illegible] فوت شد

[illegible] در وقت سلطان سنجر [illegible]

[illegible] ترکان پادشاه [illegible] سلطان [illegible] ایران [illegible]

سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن ملکشاه فرزند عم او در عراق
پادشاه شد و مدتی [illegible] داماد سلطان سنجر بود [illegible]
و یکبار امیر قماج خراسان داد با سلطان سنجر حرب کرده
مغلوب شد و عذر خواسته معفو شد چنانکه گذشت
و در سنه ٥٢٥ درگذشت

سلطان رکن الدین ابوالمظفر طغرل بن محمد بن ملکشاه بحکم
سلطان سنجر در عراق [illegible] پادشاهی کرد و در سنه ٥٢٩
وفات یافت

سلطان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد فرزند برادر سنجر پادشاه شد
در اوایل [illegible]
و [illegible] در آخر عهد او سلغریان
در فارس خروج کرده سلطنت بایشان [illegible]
و سلطان در سنه ٥٤٧ درگذشت

سلطان معز الدین ابوالحارث ملکشاه بن محمود بن محمد فرزند عم پادشاه شد
[illegible] امرا [illegible]
[illegible] برادر [illegible] حبس کرده [illegible]
بخوزستان رفت و بعد از وفات برادرش [illegible]
او خواهد آمد باصفهان رفته بسلطنت نشست و بعد از
پانزده روز در سنه ٥٥٥ درگذشت

سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود بن ملکشاه
[illegible] برادرش ملکشاه را محبوس کرده از خوزستان
آمده پادشاه شد پادشاهی لطیف خلق [illegible]
کامل [illegible] صاحب [illegible] داشت و علما و فضلا را
دوست داشتی و در سنه ٥٥٤ وفات یافت

سلطان معز الدین سلیمان شاه ابن ابوالحارث سلیمان شاه بن محمد
ملکشاه [illegible] سلطان محمد درگذشت امرا [illegible]
او را از موصل [illegible] بر تخت نشاندند [illegible]
او را گرفته محبوس کرده پادشاهی را به برادرش سلطان
ارسلان دادند و سلیمان شاه در حبس [illegible] بعد از
یکسال در سنه ٥٥٦ درگذشت

سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه

حسن طبیعت بود و نیکو سیرت و صاحب حیا و رحیم
در وقت خشم هیچ ناسزا از او لفظی نشنیده بود
[illegible] در زمان او خراسان [illegible]
[illegible]
در وقت او پادشاه بود [illegible] بخشید
هیچ پادشاه [illegible] در سنه ۵۷۱
درگذشت

سلطان غیاث الدین طغرل بن ارسلان بعد از پدر پادشاه شد

پادشاهی خوب صورت نیکو سیرت صاحب [illegible]
لطیف طبع بود و نسخه [illegible] شعر بسیار
خوب گفتی [illegible]
[illegible] در اواخر عهد سلطان [illegible] خوارزمشاهی
با او [illegible] گشت و سرش را ببغداد [illegible]
خلیفه فرستاد و دولت سلجوقیان بر رسید

[illegible] سلجوقیان کرمان و روم [illegible]

[illegible] سلجوقیان روم [illegible]
دولت ایشان را [illegible]

[illegible] سلجوقیان کرمان [illegible]
حکومت از دست ایشان بیرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

خوارزمشاهیان [illegible] نفر بودند و مدت ملکشان در سنه ۵۲۱ تا سنه ۶۲۸ [illegible]
[illegible]
غلام [illegible] غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود [illegible]
[illegible] قطب الدین محمد در زمان سلطان [illegible] در سنه ۴۹۱ [illegible]
خوارزمشاه لقب [illegible] در سنه ۵۲۱ درگذشت [illegible] سلطان اتسز
بجای او نشست

سلطان اتسز بن محمد بن نوشتکین [illegible]
با سلطان سنجر [illegible]
تا در سنه ۵۰۳ [illegible] در سنه ۵۴۱
[illegible]

سلطان [illegible] بن ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد
[illegible]
بسبب ضعف سلجوقیان [illegible]
در سنه ۵۸۹ درگذشت

سلطان شاه بن ارسلان بعد از پدر پادشاه شد [illegible]
تکش که برادر مهتر او بود با او [illegible]
در میان ایشان [illegible] سلطان تکش
برادر غالب آمده [illegible]
بعضی از خراسان حاکم شده در سنه ۵۸۹ درگذشت

سلطان تکش ابن ارسلان بعد از برادر در سنه ۵۸۹
پادشاهی نشست و سلطان طغرل سلجوقی را [illegible]
مملکت عراق را نیز [illegible] آخر در سنه ۵۹۶
بمرض خناق درگذشت

سلطان قطب الدین محمد بن تکش بعد از پدر پادشاه شد و دولت این خوارزمشاهان در عهد او بذروه اعلا رسید هیچ کس با او تاب مقاومت نداشت تمامی خراسان و حدود هند و بلاد ما وراء النهر مسخر او شد و عراق عجم و آذربایجان و فارس خراج گذار گشت چون مدتی سال از سلطنت او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد که چنگیز خان لشکر بجانب او آورد شهر بشهر میرفت لشکریان او در تعاقب که از خوارزم بجزیره آبسکون گریخت و در همانجا وفات یافت و در سنه ٦١٧ مغول در این ممالک قتل عام کردند اما چنگیز خان از پنج بیشتر نیامد

له عقب

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش فرزند دولت پدر از جزیره آبسکون بمیان قفچاق رفته از آنجا بخراسان آمده و از آنجا بغزنین رفت و او را با مغول اتفاق جنگ بسیار شد و در شکست جنگ خان آخر پادشاه شجاع و دلیر بود در جنگ آخر چنگیز خان با لشکر بیکران ایلغار کرده در کنار آب سند و ملاقی شده کارزارات عظیم شده سلطان مغلوب شد و چون آگاهی یافت که چنگیز خان از ایران بازگشت دیگر باره بایران آمده مدتی سلطنت نمود در آخر عهد او اکتای قاآن پسر چنگیز خان لشکر برای او فرستاد و در سنه ٦٢٨ منهزم و بشهر حلب رفته دیگر کسی او را ندید

عقب

سلطان غیاث الدین و سلطان رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان جلال الدین هر چندی در عراق سلطنت کردند در آخر رکن الدین بدست مغول کشته شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب در کرمان کشت دولت خوارزمشاهیان سپری شد

براق حاجب

له عقب

طبقه
ذکر پادشاهان عجم
در ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
از ابتدای ... تا ... سلطنت چنگیز خان
طبقه
بیست و سیم
سلاطینی که در زمان ... عقب

اتابکان و ایشان سه شعبه اند یک شعبه در ایران و دو شعبه در شام و عراق و دیار بکر سلطنت کرده اند
سه شعبه
و شعبه شام و عراق که بایران تعلق ندارند

اتابکان فارس مشهور بسلغریان — شعبه
اتابکان شام و دیار بکر — شعبه
اتابکان عراق و دیار بکر — شعبه

اتابکان فارس
له عقب — مظفرالدین سنقر — ١٢ نفر

فارس که مشهورند بسلغریان ایشان یازده نفرند و مدت ملک ایشان یکصد و سی و هشت سال و دوازده روز از سنه ٥٤٣ تا آخر سنه ٦٨١

له عقب — مظفرالدین سنقر — ١٢ نفر

[illegible]

اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرده ملک فارس را بقهر فرو گرفت و در سنه ٥٥٦ درگذشت

له عقب

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود است بعد از برادر سلطنت فارس برو مقرر شد و سلطان ارسلان طغرل سلجوقی نیز آن مملکت را بر او مسلم داشت و در سنه ٥٧١ از تخت حیات بتخته ممات رحلت نمود

له عقب

اتابک مظفرالدین تکله بن زنگی بعد از پدر پادشاه شد و او پادشاهی عادل بود و خواجه امین الدین کازرونی که صاحب کرامات و حاتم زمان بود وزیر او بود و تکله در سنه ٥٩٠ وفات یافت

له عقب

اتابک قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود پادشاهی منصف و با تمیز بود و میان او و سعد زنگی بارها کارزارات شده بالاخره بدست سعد بن زنگی اسیر شد در سنه ٥٩٩

له عقب

اتابک مظفر الدین ابو شجاع سعد بن زنگی برادرزاده طغرل [illegible]
در سخاوت حاتم روزگار و در شجاعت رستم کارزار
بود با هزار کس در عراق خود را بر سپاه سلطان محمد زد
سلطان او را اکرام نموده بر سر ملک فرستاد و پسرش ابوبکر
امارات منع دخول شیراز شده اهل شیراز شب او را
بشیراز برده پسر خود را گرفته محبوس ساخت و کرمان را نیز
تصرف خود در آورده و در سنه ٦٢٣ بدار فنا رفت

آثار
مسجد جامع [illegible]

[illegible]

قتلغ

اتابک مظفر الدین ابوبکر قتلغ خان بن سعد بن زنگی برادر [illegible]
پادشاه شد اخبار عدل و آثار او بجمیع اطراف
جهان شایع گشت و در بعضی از بلاد هند بالقاب
او خطبه خواندند و در عهد او ملک فارس رونق تمام یافت
و در سنه ٦٥٨ بدار بقا رفت

آثار
رباط مظفر مظفریه مظفریه که در [illegible] حرم سلطان

سی سال

در زمان او شیخ مصلح الدین سعدی گلستان بنام او تصنیف کرد

اتابک مظفر الدین سعد بن ابوبکر بعد از پدر پادشاه شد
و مدت دوازده روز حکم راند که در جهان در سنه ٦٥٨
بجهان بقا رفت

دوازده روز

اتابک محمد بن سعد [illegible] بعد از وفات پدر
پادشاهی بنام او مقرر شد مادرش ترکان خاتون
بر سر ملک بود و در سنه ٦٦٠ از بام قصر افتاده
بعز [illegible] نشست

دو سال

اتابک محمد شاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی برادرزاده
سعد پادشاه شد و او شب و روز بلهو و لعب مشغول
و کار ملک را [illegible] ترکان خاتون در سنه ٦٦١ با او
حرب کرده او را اسیر و قید ساخت

هشت ماه

اتابک مظفر الدین سلجوق شاه بن سلغر شاه بن ابوبکر
بن سعد برادر محمد شاه بجای او حکم کرد و ترکان خاتون را
بحرات [illegible] برادر ترکان خاتون علاء الدوله
یزدی پناه بهلاکو خان برد لشکر از او [illegible]
خواهر [illegible] سلجوق شاه آمد سلجوق منهدم [illegible]
رفت لشکر مغول در عقب او رفته او را از مسجد کازرون
بیرون آورده بقتل آوردند

پنج ماه

اتابک آبش خاتون بنت سعد بن ابوبکر برادرزاده سلجوق شاه
پادشاهی باو دادند خواهر آن [illegible] شاهزاده منکو تیمور
ابن هلاکو خان بخواستند و فارس بتصرف مغول [illegible]
سلغریان برافتادند در سنه ٦٨١

[illegible]

[illegible]

شام و عراق هر چند غرض از تحریر این مختصر اظهار احوال سلاطین ایران است و بیان پادشاهان ذی شأن [illegible]
لیکن چون مختصر [illegible] احوال ایشان نیز مفهوم شود

[illegible] مدت سلطنت [illegible] دوره [illegible] عام

اتابکان شام و دیار بکر ایشان نه نفر بودند و مدت ملک ایشان در سنه ٤٨١ [illegible] اول ایشان آق سنقر غلام سلطان ملکشاه سلجوقی اند
[illegible] مقرر بانجام سلطنت [illegible]

آق سنقر در سنه ٤٨١ بحکم سلطان ملکشاه
حاکم حلب شد و در [illegible]
در سنه ٤٩١ [illegible]

عماد الدین زنگی بن آق سنقر در سنه ٥٢١
بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی
ولایات [illegible]
کشته در سنه ٥٤١ [illegible]

نور الدین محمود بن عماد الدین زنگی برادر
بعد از پدر پادشاه شد و او پادشاهی عادل [illegible]
بود و او از جمله [illegible] شمرده [illegible]
گویند [illegible]
وفات یافت در دمشق مدفون است

ملک صالح ابن نور الدین در زمان
وفات پدر یازده ساله بود [illegible]
و [illegible] صلاح الدین یوسف [illegible]
[illegible] خطبه بنام او خواند در سنه ٥٧٧
بدار بقا رفت

سیف الدین غازی بن عماد الدین زنگی برادر
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] در سنه ٥٤٤ وفات یافت

سیف الدین مودود بن عماد الدین زنگی
[illegible] در سنه [illegible] وفات
یافت

سیف الدین غازی بن مودود بن عماد الدین
[illegible]
و در سنه ٥٧٦ وفات یافت

عز الدین مسعود بن مودود برادر [illegible]
و در سنه ٥٨٩ بعالم فنا رفت

معز الدین ارسلان شاه بن مسعود [illegible]
سلطنت در سنه [illegible] عالم فانی رفت
[illegible] عز الدین مسعود [illegible]
و [illegible] زمان وفات [illegible]
[illegible] بدر الدین لولو که [illegible]
[illegible]
[illegible] شده با هلاکو خان [illegible]
آخر [illegible] عذاب [illegible] آمد

اتابکیان عراق و آذربایجان از ایشان شش پادشاه بحکومت رسیده از سنه ۵۳۲ الی سنه ۶۲۲ در عراق و آذربایجان پادشاهی کرده اند

مدت سلطنت

اتابک ایلدگز او غلام سلطان مسعود سلجوقی بود که بقابلیتی که داشت بامارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود طغرل را که مادر سلطان ارسلان بود به وی داد و ایلدگز از آن زن جهان پهلوان محمد و قزل ارسلان متولد شد قدر و مرتبه ایلدگز چنان بلند شد که سلطان بی اجازت او بامری اقدام نمیکرد و مدت سیزده سال سلطنت مطیع و مطاع او بود در سنه ۵۶۸ درگذشت

جهان پهلوان اتابک محمد بن ایلدگز فرزند زن سلطان ارسلان در عراق سلطان شد و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را که هفت ساله بود بر تخت نشاند و برادر خود قزل ارسلان را با آذربایجان فرستاد ملوک شرق و غرب از او حساب میبردند نام خلیفه را از خطبه انداخت و در سنه ۵۸۱ درگذشت

اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز فرزند برادر جهان پهلوان از تبریز بعراق آمده پادشاه شد فرزند سلطان طغرل را گرفته محبوس نمود در شب بخواب کشته یافتند در سنه ... ظهیر فاریابی در عصر او بود و قصیده که از ایشان او گفته نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد برای او گفته نظامی خسرو شیرین بنام او گفته

اتابک ابوبکر بن جهان پهلوان فرزند برادرزاده قزل ارسلان در تبریز پادشاه شد در سنه ۶۰۷ بجهان جاودانی افتاد

قتلغ اینانج بن جهان پهلوان فرزند برادرزاده سلطان طغرل سلطان تکش خوارزمشاه را [illegible] برادرزاده داشت و در شهور سنه ۵۹۴ بر دست کسانی که از جانب خوارزمشاه میان و الدین بود کشته شد

اتابک مظفر بن ازبک بن اتابک محمد فرزند برادر ابوبکر در آذربایجان پادشاه شد و چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه در ملک آذربایجان مستولی شد در قلعه [illegible] در سنه ۶۲۲ درگذشت و دولت اتابکیان سپری شد

[illegible] ملاحده [illegible]

[illegible]

اسمعیلیان ایشان دو شعبه اند یک شعبه در ایران و شعبه دیگر در مغرب [illegible]

دو شعبه

اسمعیلیان ایران

اسمعیلیان مغرب و آل ادریس و معروف به [illegible]

اسمعیلیان مغرب و آل ادریس و علویان

مدت سلطنت

اول اسمعیلیان ایران که ایشان را خداوندیان و ملاحده نیز گویند و ایشان هشت نفر بودند از سنه ۴۸۳ الی سنه ۶۵۴ حکومت کردند [illegible] ایشان را حمیدیه و [illegible] نیز گویند و اول ایشان حسن صباح [illegible]

حسن صباح ابن [illegible] ابن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد [illegible] حمیری [illegible] حسن [illegible] آمده [illegible] رفت و در آنجا [illegible] حسن [illegible] متولد شد و حسن [illegible] قواعد شریعت [illegible] بجهت [illegible] دیگر [illegible] تصانیف [illegible] از شیعه [illegible] جعفر [illegible] صادق [illegible] اسلام [illegible] و [illegible] اصول و فروع [illegible] دیلمات [illegible] قلعه الموت رفته [illegible] و [illegible] قلعه الموت [illegible] و در آن [illegible] قزوین [illegible] سلطان سنجر [illegible] در سنه ۵۱۸ فوت شده [illegible]

محمد بن بزرگ امید قهراً از پدر حاکم شد و او در ظاهر شرع را رعایت نکردی اما پسرش حسن شوم بد اعتقاد و در خفیه بمناهی مشغول شده جمعی را بر جهت داد و قرآن را تأویلات باطله کردی و دعوی امامت کرد چون محمد پدرش آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر من است و اعتقاد امامت در حق او باطل است و حسن را مجبوس کرده جمعی را بوی راه نداد و در سنه ۵۵۷ بدار بقا رفت

(لهم ع)

حسن بن محمد قهراً از پدر حاکم شد و بنیاد الحاد نهاده دعوی امامت کرد و در سال در رمضان ۵۵۹ در پای قلعه الموت مردم را جمع کرد و گفت من امام و تکلیف از اهل جهان برداشتم و در همین روز قواعد آمد افطار کرد و مرتکب انواع مناهی شده و قوم او متفق شده آن روز را عید القیام بنهادند و تاریخ از آن روز گرفتند و در سنه ۵۶۱ در الموت برادران زن او کشته شد و بجهنم شتافت

(لهم ع)

خواند محمد بن حسن بن محمد بن بزرگ امید قهراً از جد پادشاه شد و در زمان پدر بر گشت و الحاد در زمان او قوت گرفت و شعار اسلام در زمان او برافتاد در سنه ۶۰۷ بجهنم رفت گویند پسرش جلال الدین او را مسموم ساخت

(لهم ع)

خواند جلال الدین بن محمد قهراً از پدر پادشاه شد و از طریقه جد و پدر تبرا نمود علما و فقها بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانند فرمان داد تا در هر دهی از دهات رودبار مسجدی و حمامی بنا کنند و رسم اذان و اقامه نماز تازه کرد و در سنه ۶۱۸ در گذشت

(لهم ع)

خواند علاء الدین محمد بن حسن قهراً از پدر پادشاه شد ترک مذهب پدر و رسم مسلمانی کرده بسر الحاد رفت و در سنه ۶۵۳ بدست حسن مازندرانی که منظور نظر او گشته بود کشته شد

خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد قهراً از پدر پادشاه شد حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت و هلاکوخان بجنگ او رفته حرب عظیم کردند خورشاه ناچار بخدمت هلاکو پیوست و این در سنه ۶۵۴ بود و هلاکو قلاع ملاحده را خراب کرد و خورشاه را بطرف ختا بخدمت منکو قاآن فرستاد چون بما وراء النهر رسید بحکم منکو قاآن او را کشته و دولت ملاحده بآخر رسید

شمس الدین ابو ... [illegible]

... نزاریان او ... در قلعه الموت ...

(لهم ع)

طبقه ... پادشاهان عجم ... در دیار ... که قبل از ظهور اسلام ... سلطنت کرده اند ... که بعد از اسلام ... سلطنت کردند

طبقه ... بنی عباس ... که در زمان بنی عباس سلطنت کردند

اسمعیلیان

ترجمه اسمعیلیان مغرب و آل ایوب و غلامان هرچند غرض از تحریر این خلاصه تشخیص احوال پادشاهان ایران است و این فرقه با ایران دخلی نداشته اند ولیکن طرد اللباب شمه از احوال ایشان تحریر شد

(ساکت ع)

اسمعیلیان مغرب ایشان چهارده نفرند و مدت ملک ایشان ... و شصت و سه سال ... علما و مورخان این طایفه اگرچه حضرت امام جعفر صادق ع را اول بر امامت اسمعیل که پسر بزرگتر آن حضرت است نص نمود و اسمعیل را امام و مهدی غایب میدانند و از سنه ۲۹۶ الی سنه ۵۶۷ در مصر و شام و مغرب پادشاهی کرده اند تقریباً از سنه ۵۵۵ که دولت ... شد ... سلطنت کرده اند

(لهم ع) ... (لهم ع) ... سلطنت

ابو القاسم محمد بن عبدالله بعضی از اهل مغرب او را نسل عبدالله بن سالم بصری میدانند و در عنوان التواریخ نسبت او را بدین نوع آورده محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق ع و او داعی اسمعیل بن امام جعفر صادق ع است

القائم بامر الله ابن محمد قهراً از پدر حاکم شد و در سنه ۳۳۴ در گذشت

(لهم ع)

المنصور بقوة الله اسمعیل بن قایم بعد از پدر ... و در سنه ۳۴۱ وفات یافت

المعز لدین الله ابو تمیم معد بن منصور قهراً از پدر حاکم شد پادشاهی صاحب رای بود ملک او وسعت تمام یافت و در سنه ۳۶۵ در گذشت

(لهم ع)

العزیز بالله ابو منصور نزار بن معد قهراً از پدر حاکم ملک شام شد و در سنه ۳۸۶ در گذشت

(لهم ع)

الحاکم بامر الله ابو علی منصور بن عزیز قهراً از پدر پادشاه شد در امر و نهی از حکم بجدی مبالغه کردی که حکم بقطع شرب خمر بسیار و از درخت میوه ببرید و حکم کرد که زنان از خانه بیرون نروند ... و در سنه ۴۱۱ ... غلامان ... کشته شد

(لهم ع)

... [illegible]

الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم بجای پدر نشست قائم پدر گشت و در سنه ۴۲۳ بمرض استسقا بدار فنا رفت

المستنصر بالله ابو تمیم معد بن ظاهر در هفت سالگی پادشاه اول نزار پسر خود را ولیعهد کرد و او را امیری لقب نهاد و در آخر از او رنجیده با احمد پسر دیگر داد و او را مستعلی لقب نهاد و حسن صباح تابع نزار است بالجمله در سنه ۴۸۶ وفات یافت

المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر بحکم وصیت بجای پدر نشست برادر خود نزار را گرفته در دیوار مجبوس کرد تا بمرد و در عهد مستعلی فرنگان بیت المقدس مستولی شده اهالی هفتاد هزار مسلمان را در مسجد اقصی شهید کردند و مستعلی در سنه ۴۹۵

الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بعد از پدر پادشاه شد و جمعی از فدائیان او را در سنه ۵۲۴ بکشتند

الحافظ لدین الله ابو میمون عبد المجید بن محمد بن مستنصر بعد از برادرزاده پادشاه شد و در سنه ۵۴۴ درگذشت

الظافر بالله ابو منصور بن حافظ بن منصور عباس بن تمیم وزیرش او را در سنه ۵۴۹ بکشت

الفائز بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر بعد از پدر پادشاه شد و او صغیر بود و در سنه ۵۵۵ درگذشت

العاضد لدین الله ابو محمد عبد الله بن یوسف بن حافظ بعد از پدر حاکم شد و در عهد او فرنگان قصد مصر کردند از سلطان شام استمداد کرد صلاح الدین بمدد او آمده وزیرش گشت و در روز جمعه دویم محرم سنه ۵۶۷ خطبه بنام مستضیء عباسی کرد عاضد بعد از ده روز درگذشت و دولت این طبقه بآخر رسید

آل ایوب و غلامان که در مصر و شام سلطنت کرده اند

آل ایوب ایشان [illegible] در مدت [illegible] سال از سنه ۵۶۴ [illegible] اول ایشان ملک صلاح الدین است که بمدد عاضد از شام بمصر آمده بود و بعد از [illegible] روز وزیر عاضد شد [illegible] خلافت عاضد گشته [illegible] در زمان عاضد در سنه ۵۶۷ خطبه بنام مستضیء عباسی کرد [illegible] بعد از فوت عاضد در سنه ۵۶۹ بر مملکت مصر مستولی شده سلطان لقب یافت و در سنه ۵۷۰ شام را نیز تصرف کرد و در سنه ۵۸۳ بیت المقدس را از تصرف فرنگان بیرون آورده [illegible] و در سنه ۵۸۹ وفات یافت [illegible] دیگر از آل ایوب در آن مملکت حکومت کردند [illegible]

غلامان که ایشان از چراکسه و ترکان [illegible] در مدت ملکشان از سنه ۶۴۸ [illegible] سلطنت آل ایوب سلطنت مصر را به غلامان رسید [illegible] و در اواخر سنه ۹۲۲ سلیم شاه پادشاه [illegible] مستولی شد سلطنت از دست غلامان بیرون رفت [illegible] دولت غلامان بانتها شده [illegible] و دولت از غلامان [illegible] در سنه ۹۲۳ [illegible] مصر را [illegible] سلیم [illegible]

[illegible] پادشاهان [illegible]

در ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند [illegible]

سلاطین قراختای که در کرمان سلطنت کرده اند

براق حاجب از امرای گورخان قراختای بود [illegible] سلطان محمد خوارزمشاه آمده [illegible] یافت و از ارکان دولت و امرای او شد و در [illegible] مغول بر کرمان مستولی شده سلطنت [illegible] و از دار الخلافه و دیوان چنگیزخان [illegible] قتلغ سلطان گشته در سنه ۶۳۲ درگذشت

سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب بعد از پدر پادشاه شد و بعد از [illegible] سال در سنه ۶۵۰ بحکم منکوقاآن معزول شده بفرمان منکوقاآن بردرش سلطان قطب الدین کشته شد

سلطان قطب الدین محمد بن حمید که برادرزاده براق حاجب است بفرمان منکوقاآن سلطنت کرمان بر او مسلم شد و عمارت عالیه بنا کرد و در سنه ۶۵۵ درگذشت

سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر [illegible] منکوقاآن پادشاه شد چون کودک بود [illegible] قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود و [illegible] منکوقاآن [illegible] حاکم شد و بعد از آنکه [illegible] سلطان حجاج بحد رشد رسید قتلغ ترکان را احترام نکرد [illegible] قتلغ ترکان رنجیده بدرگاه [illegible] رفت حکم شد که سلطان حجاج [illegible] قتلغ ترکان حاکم باشد و حکومت [illegible] در سنه ۶۸۱ است [illegible] اخراج است و مدت حکومت سلطان حجاج [illegible] و الله اعلم بالصواب

قتلغ ترکان بنت براق حاجب فرزند [illegible]
[illegible] نفر ماشد

پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین که در
حباله نکاح کینی توخان بود بعد از عزل شدن
سیورغتمش بحکم کینی توخان پادشاه شد و برادر
سیورغتمش را بکشت و بعد از این حسن خاتون
منکوحه سیورغتمش و دختر شاه عالم خاتون
که در حباله بایدو خان بود بحکم بایدو خان در سنه ۶۹۴
پادشاه خاتون را بقصاص سیورغتمش بکشتند
و پادشاه خاتون زنی فاضله عاقله و جمیله بود
و شعر خوب میگفت این رباعی از اوست رباعی
آن روز که در ازل نشان کردند — آسایش جان
پیدا نشان کردند — دعوی طلب [illegible] ثبات
ز آن روز [illegible] سبیح [illegible] نشان کردند

آن روز ر

سبیح ر

سلطان قطب الدین شاه جهان ابن سیورغتمش فرزند [illegible]
پادشاه کرمان شد فرزند [illegible] حکومت [illegible] سلطان
او را عزل کرد و او [illegible] پیش گرفت و یک دختر
داشت که او را [illegible] شاه [illegible] و [illegible]
قتلغ [illegible] بود امیر مبارز الدین محمد مظفر او را
[illegible] شاه شجاع و شاه محمود [illegible]

سلطان جلال الدین سیورغتمش ابن قطب الدین فرزند
قتلغ ترکان بحکم ارغون خان پادشاه شد
و دختر منکو تیمور بن هلاکو خان کردوجین خاتون را
در نکاح داشت در سنه ۶۹۱ بحکم کینی توخان معزول [illegible]

سلطان مظفر الدین محمد شاه ابن سلطان حجاج بحکم
غازان خان در سنه [illegible] سلطنت کرمان رسید
و او پادشاه خوب صورت و نیکو سیرت و بزرگ
منش و سخی بود [illegible]

سلاطین مغول

ذکر تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

ذکر پادشاهانی که [illegible] فرزند [illegible] اسلام [illegible]
از ابتدای [illegible] چنگیز خان [illegible]

مغول [illegible] در زمان [illegible] ابو سعید [illegible]

سلاطین مغول یعنی چنگیز خان [illegible] سال [illegible] سنه ۶۲۰
[illegible] سنه ۵۹۹ [illegible] ۷۳۹ [illegible]

چنگیز خان [illegible]

چنگیز خان ابن [illegible] بهادر بن برتان بهادر بن
قبل خان بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن [illegible] خان
[illegible] خان بن [illegible] خان است و [illegible] خان
[illegible] بن یافث بن نوح [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible] چنگیز خان [illegible]
مشرق پادشاه بود [illegible]
سلاطین مغول از نسل او بند و [illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] در وقت وفات [illegible]
[illegible]
[illegible]
در سنه ۵۹۹ [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قطب الدین محمد خوارزمشاه [illegible]

اوکتای قاآن بن چنگیز خان فرزند [illegible]
ربیع الاول سنه ۶۲۱ [illegible] سنه ۶۲۶ [illegible]
چون مغول [illegible] پادشاه را قاآن
یا خان گویند [illegible] اوکتای قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
درهم [illegible] دینار [illegible]
در سنه [illegible] پادشاه زاده [illegible]
با ایران فرستاد تا سلطان جلال الدین را [illegible]
[illegible] خوارزم [illegible]
و ممالک ایران سوای عراق عرب [illegible]
مستنصر خلیفه عباسی [illegible] مغول را [illegible]
[illegible] آن مدت سیزده سال [illegible]
در سنه ۶۴۲ [illegible]
در سنه ۶۳۹

فرمان روا گشت و لشکر مغول در اکثر ایران غارت و قتل
تمام کردند و از غایت شهرت مستغنی از تحریر است و از این آمدن
هرگز چنین حادثه روی ننموده قریب به هفتاد سال کفار بر اهل
اسلام غالب و حاکم بودند بالجمله چنگیز خان در سنه ۶۲۴
بتوقی ئیل در سنه ۶۲۴ بجهنم شتافت

گیوک خان ابن اوکتای قاآن قرار بدر و چهار سال در
سنه ۶۲۶ تنقوز ئیل در سنه ۶۴۳ پادشاه شد قبل از جلوس او
مادرش توراکینا خاتون حکومت بر آنکه آئین مغول
چنان است که چون پادشاه فوت شود تا آن [illegible]
از زوجات آن ملک خاتونی که مادر فرزند مهین باشد
حکم کند گیوک خان تقویت دین نصاری کرد و [illegible]
پدر را بخشید بنده بود قرار از [illegible] سلطنت او در سنه ۶۴۷
در صد [illegible] بدار باقی رفت بتوقای در سنه ۶۴۶

منکو قاآن ابن تولی بن چنگیز خان قرار عمرش چهار ساله
در سنه ۶۱۵ [illegible] پادشاه شد بصفت عدل و انصاف [illegible] داشت
تقویت اهل اسلام کرده ایشان را بر مردم دیگر تقدیم
فرمود سادات و علما و شیخ را از جمیع تکالیف دیوانی
معاف داشت برادر خود قبلای قاآن را بطرف
مشرق و هلاکو خان را بطرف غرب جهانگیری فرستاد
و خود بطرف ماچین رفته منکو ساخت در آنجا به
سبب عفونت هوا بیمار شده در سنه ۶۵۹ [illegible]
خانش بمغرب [illegible] نشست تولای در سنه ۶۵۷ بدار
باقی رفت

ذکر پادشاهان چنگیزیه

هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بفرمان
برادرش منکو قاآن در سنه ۶۵۳ از جیحون عبور کرده
با ایران آمده بقلع قلاع ملاحده پرداخت و در
تون و توابع که منشأ طایفه اسمعیلیه بود قتل عام نمود
بعد از آن بعراق آمده بالموت رفت و خواند
رکن الدین را در سنه ۶۵۴ از قلعه میمون دز بیرون
آورده قلاع ایشان را خراب کرده بعد از آن
ببغداد رفته مستعصم خلیفه را با چهار پسر در سنه
ششصد و پنجاه و شش [illegible] بغداد را غارت
و قتل عام نموده مذکور شد مشهور که در بغداد هزار
و هشتصد هزار آدم کشته شد و هلاکو خان بسیار
حکمت دوست بود و حکما را بر کسب علوم ترغیب کردی و
علما و حکما و علم کیمیا میل داشت زر و جواهر بسیار
کیمیاگران که از خزانه خرج کرده بود [illegible]
عشر عشیر از آن حاصل نیاورده بود [illegible]
بود و در سنه ۶۶۳ در مراغه بمرد در تاریخ وفات او
گفته اند بیت چون هلاکو ز مراغه برستاخیز شد
[illegible] از نوبت عمرش آخر سال بر
ششصد و شصت و سه شب یکشنبه که شب نوزدهم
بود بربیع الاخر

اباقا خان ابن هلاکو خان قرار پدر در خراسان [illegible]
قبلا خان که بجای منکو قاآن پادشاه بود سلطنت ایران
با دخل گرفت و میان او و براق خان پادشاه
ماوراءالنهر محاربات شده اباقا خان مظفر شده
قرار هفده سال پادشاهی در سنه ۶۸۰ در همدان
وفات یافت گویند او را [illegible]
بود که [illegible] عارض شده
[illegible] سنه مذکور [illegible] در تاریخ
وفاتش گفته اند بیت [illegible]
[illegible] اباقا [illegible] ششصد
و هشتاد در گذشت اباقا

احمد خان بن هلاکو خان بعد از برادر در ایران پادشاه شد در سنهٔ ۶۸۱ در آلهٔ داغ بپادشاهی نشست اول نام او نکودار اغل بود چون بشرف اسلام مشرف گشت بسلطان احمد موسوم شد بعد از دو سال و دو ماه ارغون خان بن ابقا خان بر او خروج کرده او را در سنهٔ ۶۸۳ بکشت

[illegible]

ارغون خان بن ابقا خان بن هلاکو خان بعد از احمد خان پادشاه شد و خواجه شمس الدین صاحب دیوان را که مدت ده سال وزارت جد و پدر و عمش کرده بود با انواع فضایل و خصایل مرضیه اتصاف داشت بتهمت آنکه ابقا خان را زهر داده در سنهٔ ۶۸۳ در آذربایجان بکشت و بعد او اولاد خواجه بهاء الدین و فرج الله و مسعود و اتابک یوسف رسید شد قبر خواجه و اولادش در چرنداب تبریز است بالجمله ارغون خان بعد از هفت سال در سنهٔ ۶۹۰ درگذشت

ارغون الدین خان [illegible] حمد [illegible]

گیخاتو خان ابن ابقا خان بعد از برادر بسلطنت رسید ارغون خان مدت سه سال و هفت ماه پادشاهی کرد و وزارت بخواجه صدر الدین احمد خالدی داد و او بادی بود کریم طبع بود و در عشرت و مباشرت افراط کردی و ذکور و اناث و حلال و حرام فرق نکردی خواست که در ایران شیوهٔ خطاب بجای آورد میسر نشد و فتنهٔ عظیم پدید آمده بایدو خان برادر خروج کرده امرا طرف بایدو خان رفتند و او کشته شد و آن واقعه در سنهٔ ۶۹۴ اتفاق افتاد

بایدو خان ابن طرغای بن هلاکو خان بعد از گیخاتو خان پادشاه شد غازان خان بن ارغون خان با او جنگ کرد در آن سال غازان خان مسلمان شد و اکثر از مغول با او مسلمان شدند و بعد از جنگ بایدو خان که بایدو خان منهزم و بطرف نخجوان رفت در عرض راه گرفته کشته شد و این در سنهٔ ۶۹۴ بود

احمد عالم

احمد عالم [illegible]

غازان خان

تاریخ پادشاهان مغول جسم [illegible]

در روزگار پادشاهان [illegible] بعد از آنکه بسلام [illegible]

از ابتدای [illegible]

مغول [illegible]

سلاطین مغول

غازان خان ش.

احمد حر

غازان خان بن ارغون خان بن ابقا خان بعد از عم زاده در سلخ ذی الحجه سنهٔ ۶۹۴ پادشاه شد بنیاد عدل و داد کرده در ترویج دین اسلام کوشید و در سنهٔ ۶۹۹ در حدود دمشق با مصریان جنگ کرده مظفر شد و بدمشق رفته از آنجا مراجعت کرده بایران آمد و در نواحی قزوین در سنهٔ ۷۰۳ درگذشت تابوت او را به تبریز آورده در گنبدی که بجهت خود در آنجا ساخته بود و بنسبت غازان مشهور است دفن کردند پیش از او پادشاهان مغول را کور [illegible] بود

آثار

عمارت غازان	مسجد جامع
خانقاه	دار الشفا
رصد آباد	حمام الغیب

محمد سلطان

نواب اولجایتو خان سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان بن ابقا خان بعد از برادر در سنهٔ ۷۰۳ در تبریز پادشاه شد از پادشاهان مغول مانند وی پادشاهی بعدل و داد و عطا و آیین ادیان باطله منسوخ کرد و جزیه به یهود و نصاری معین نمود و امر کرد تا در جمیع ممالک ایران خطبه بنام دوازده امام خواندند و در سنهٔ ۷۰۵ شهر سلطانیه را بنا کرد و چون دوازده سال و سه ماه از سلطنت او گذشت بعد از رجعت از شام در شب عید رمضان سنهٔ ۷۱۶ وفات نمود او را در مقبره که جنب گنبد ابواب البر در سلطانیه ساخته بود دفن کردند

آثار

شهر سلطانیه	شهر سلطان آباد
	الله سواد آباد

احمد عالم ۹۵۰

احمد عالم

احمد ماه

سلطان ابو سعید بهادر خان ابن سلطان محمد خدابنده
بعد از پدر پادشاه شد چون کودک بود امور سلطنت بدست
امیر چوپان ابن طوران بهادر سلدوز سپرده و امیر
چوپان ایالت خراسان را به پسر مهترش امیر حسن
داد و گرجستان را به پسر دیگرش شاه محمود و دیار
بکر و روم را به پسر دیگرش امیر تیمورتاش داد
و پسر دیگرش امیر دمشق خواجه با پدر در خانه بود و این
سلطان ابو سعید در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله
صیرفی است و در شجاعت از سایر سلاطین مغول ممتاز
اول پادشاهی که در ایران لقب بهادر در اضافه نام
اوست با امیر چوپان مستعر شده با دختر او
بغداد خاتون که در نکاح امیر شیخ حسن بزرگ بود
تعشق ورزیده فتنه عظیم برپا شد و امیر چوپان
با سه پسرش سر در سر این کار کرد و عاقبت امیر
شیخ حسن بغداد خاتون را طلاق گفته سلطان
او را بعقد خود درآورد فریفته او شد و عنان اختیار
سلطنت را بقبضه اقتدار او نهاد و او را [illegible]
ساخت و بعد از نوزده سال پادشاهی در سنه ۷۳۶
وفات کرد و در جنب پدر مدفون است بعد از او
سلاطین مغول استقلال نیافتند و در هر طرف
از ایران پادشاهی بحکومت نشست چنانکه مذکور
خواهد شد

تمام

ارپاخان چون از نسل سلطان ابو سعید کسی نماند ارپاخان را
که از نسل اریق بوکا بن تولی خان بود خواجه
غیاث الدین محمد بن رشید بپادشاهی برداشتند
چون این خبر به علی پادشاه که خال سلطان ابو سعید
بود رسید موسی خان را که از نسل بایدو خان بود
به سلطنت برداشته متوجه ارپاخان شد ارپاخان
در هفدهم رمضان سنه ۷۳۶ منهزم شد بعد از چند
روز او را گرفته آوردند و در عید فطر او را بکشتند

تمام

موسی خان

تاریخ پادشاهان عجم
ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام [illegible]
از ابتدای [illegible]
مغول
سلاطین مغول

موسی خان [illegible] محمد [illegible] سلطنت

تمام

موسی خان بن علی بن بایدو خان بعد از کشته شدن ارپاخان
در سنه ۷۳۶ در اوجان بتخت نشست
امیر شیخ حسن [illegible] که با امیر شیخ حسن بزرگ
مشهور است محمد خان را که از نسل هلاکو خان است
بسلطنت برداشته اند و متوجه لشکر او شده متوجه
تبریز و با موسی خان و علی پادشاه جنگ کرده علی
پادشاه را بکشت و موسی خان فرار کرد و بالاخره
او را بدست آورده بکشتند

تمام

محمد خان بن [illegible] بن اروجین بن هلاکو خان
بعد از کشته شدن علی پادشاه و هزیمت موسی خان
در سنه [illegible] بتخت نشست و امیر حسن دلشاد خاتون
را که منکوحه سلطان ابو سعید بود بنکاح درآورد و طغاتیمور خان
که در مازندران بود خروج کرد و موسی خان با او یار
محمد خان و امیر شیخ حسن ایشان را منهزم و
موسی خان را بدست آورده کشتند و طغاتیمور خان
بخراسان گریخت پس امیر شیخ حسن کوچک پسر
تیمورتاش بن چوپان که در روم بود بجنگ محمد خان
و امیر شیخ حسن بزرگ آمده بر ایشان مظفر شده
محمد خان را در سنه [illegible] بقتل آوردند و امیر شیخ حسن
گریخته بسلطانیه رفت

تمام

طغاتیمور خان چون شنید که محمد خان پادشاه شد
از مازندران حرکت کرده باتفاق موسی خان بجنگ
محمد خان آمده منهزم شده بخراسان گریخت بعد از
چندی بجنگ ساتی بیک خاتون آمده منهزم و در سنه [illegible]
در استراباد [illegible] تبرزین بر سر او زده او را بکشت

تمام

ساتی بیک خاتون بنت سلطان محمد خدابنده
بعد از قتل محمد خان بسعی امیر شیخ حسن کوچک در تبریز
پادشاه شد امیر شیخ حسن بزرگ که بسلطانیه گریخته
بود در ساوه [illegible] طغاتیمور خان با [illegible]
آمده امیر شیخ حسن کوچک او را فریب داده بنکاح ساتی بیک
خاتون [illegible] امیر شیخ حسن ترغیب [illegible] نوشته
[illegible] نزد امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] سلیمان
[illegible] فتنه کرد طغاتیمور خان بطرف استراباد گریخته
بعد از چندی [illegible]
[illegible] ساتی بیک خاتون آمده [illegible]
[illegible] شیخ حسن کوچک [illegible] سلیمان نام
که از نسل هلاکو خان است بر تخت نشاند

تمام

سلیمان خان بن محمد بن سنکتا بن تیمور بن
هلاکو خان که از اغول ساتی بیک خاتون
پادشاه شد و ساتی بیک خاتون را در حباله
نکاح درآورده که از این امیر شیخ حسن بزرگ
از عذر چوپانیان زنده رسیده ببغداد رفت و جهان
تیمور خان را پادشاهی برداشت

تمام

انوشیروان خان که او را ملک اشرف گویند امیر
شیخ حسن بزرگ که از اغول جهان تیمور خان
او را پادشاهی نصب نمود و شش ماه حکومت کرد
که از این تا زمان ظهور امیر تیمور کورکان که
سیورغتمش اغلن را بخانه نگاه داشته بود دیگر
کسی در ایران از ایشان پادشاه نشد

جهان تیمور خان بن الافرنک بن کیخاتو خان بن اباقا خان
بقصد مملکتی که در تصرف امیر شیخ حسن کوچک
بود رفته منهدم شده و امیر شیخ حسن بزرگ
جهان تیمور خان را بسبب آنکه در جنگ شکست خورده بود معزول
کرد و مرتبه شیخ حسن کوچک بلند شد و احوال
او ذکر خواهد شد

ے ماه

صـ

ملوک شعر
تاریخ پادشاهان عجم دفتر
دفتر دیگر پادشاه که از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
در ابتدای علاءالدین ... سلطنت ...
مغول ...

ملوک طوایف که در زمان سلاطین مغول که از اولاد سلطان ابوسعید حکومت کرده اند چون که از اولاد سلطان ابوسعید
بن سلطان محمد خدابنده سلاطین مغول در ایران استقلال نیافتند لهذا هر طرفه از ایران پادشاهی بر سر کار
نشستند و ایشان شش طایفه اند و سی و چهار نفر در زمان حکومت ایشان سیصد و بیست و چهار سال و شش ماه

ے طایفه محمد الموز سلطان ... ے ماه

اول چوپانیان ایشان از نسل امیر چوپان سلدوز اند که در زمان غازان خان والی بیوخان ... امیر چوپان
سلطان محمد خدابنده از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید مدت دوازده سال مدار سلطنت او بود ...
پسر ملک ابن توران بهادر سلدوز است مجاهد و ... صفات آراسته در راه حج ... و بادیه مکه معظمه
عمارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای آب که در مکه معظمه کرده ... بسبب حیله سلطان
ابوسعید کشته در هرات بدست ملک غیاث الدین که امیر چوپان با و پناه برده بود بفرمان سلطان ابوسعید
کشته شد در سنه ۷۲۸ گویند در بقیع مدفون است و او نه پسر داشت اول امیر حسن که والی خراسان بود
در خوارزم زخم خورده در گذشت دویم امیر تیمورتاش که والی روم بود که از اجتماع قتل پدر بمصر رفت
بفرموده ملک ناصر بقتل رسید سیوم امیر دمشق خواجه که نایب سلطان ابوسعید بود در سلطانیه ...
بفرمان سلطان بقتل رسید چهارم امیر محمود والی کرجستان بود بفرمان سلطان در تبریز بقتل رسید
پنجم ... خان بفرموده ملک غیاث الدین او نیز بقتل رسید گویند نعش او را ... بمکه بردند
ششم امیر سیورغان در دیار بکر بود بفرموده امیر ایلکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد هفتم امیر ...
در تبریز بفرموده ملک اشرف بقتل رسید هشتم و نهم ... امیر تیمورتاش ...
یکی امیر شیخ حسن و دیگری ملک اشرف مدت نوزده سال و شش ماه و بقول بعضی بیست سال
در آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حکومت کردند زیاده هم گفته اند اول اصح است

دوم ...

ے ماه

امیر شیخ حسن کوچک ابن تیمورتاش بن امیر چوپان
بعد از سلطان ابوسعید چنانکه گذشت بر ممالک آذربایجان
و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم استیلا یافته
پادشاه شد و او سیاست تمام داشت چند روزی
ساتی بیک خاتون را معزول کرده سلیمان خان را
چنانچه گذشت بخانی برداشت و امیر شیخ حسن بزرگ
چند نوبت با او محاربه کرد همه نوبت مغلوب شد
در آخر زوجه او عزت ملک داشتی که در حرم
خفته بود خصیتین او را گرفته بیفشرد تا بمرد و این
در سنه ۷۴۴ واقع شد

ملک اشرف ابن تیمورتاش ابن امیر چوپان
بعد از برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و
دیار ایران حاکم شد و نیز چند روزی انوشیروان عادل
را بسلطنت نصب کرده بعد از آنش معزول کرده باستقلال
بحکومت بنشست و او مردی ظالم ستمکار و غدار
ناسازگار بود [illegible] را به انواع از ظلم و ستم
جمع کرده بود که چهار صد قطار شتر و هزار قطار را
استر از جواهر و زر و سیم و اجناس در خزینه داد
جمع شد گروهی از ظلم او جلاء وطن کرده
حضرت شیخ صدر الدین صفوی بگیلان رفت
و شیخ [illegible] اقتاد و قاضی محی الدین بردعی
بدشت قبچاق رفته روزی موعظه میکرد جانی بیک
پادشاه دشت قبچاق مجلس وعظ او حاضر گشته
قاضی در اثنای موعظه ظلم و ستم ملک اشرف را
شرح کرد که پادشاه و اهل مجلس در گریه شد جانی بیک
عرض لشکر دیده متوجه تبریز شد و ملک اشرف را
در صحرای خوی و اردبیل در سنه ۷۵۸ بدست آورده
بکشت و قطارها از زر و سیم و اجناس که از ظلم اندوخته
بود بدست مردم جانی بیک افتاد [illegible] عربی گفته
دیدی که چگونه اشرف خر — از مظلمه بر دو
جانی بیک زر در سر [illegible] جانی بیک [illegible]
تبریز [illegible] که نوبت لشکر [illegible]
[illegible] مولانا سعد الدین تفتازانی
شرح مختصر تلخیص را باسم جانی بیک گفته

طبقات
تاریخ پادشاهان
در ذکر پادشاهانیکه بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
از ابتدای خلافت بنی امیه الی [illegible]
[illegible]
ملوک طوایف

طبقه سیم ایلکانیان
[illegible] سلطنت

ایلکانیان ایشان در زمان چنگیز خان [illegible] ابن امیر ایلکان
در زمان سلطنت گیخاتو خان منصب امیر الامرائی داشته [illegible] با بایدو خان کشته شد پسرش امیر حسین
در زمان سلطان ابوسعید [illegible] امیر حسین بود دختر ارغون خان را در نکاح داشت [illegible] در سنه ۷۲۲
بمرد بعد از او پسرش امیر شیخ حسن و اولاد او چهار نفر پادشاه رسیده مدت پنجاه و چهار سال حکومت کردند

امیر شیخ حسن ابن امیر حسین بن امیر [illegible]
ایلکان و او شیخ حسن بزرگ ملقب است در عهد
سلطان ابوسعید ایالت دیار بکر و روم بدو تفویض
بود بعد از آن با خان [illegible] با پادشاه محاربه کرده غالب
آمد و چون امیر شیخ حسن کوچک چوپانی خروج کرد
میان ایشان محاربات عظیمه واقع شده بالاخره
امیر شیخ حسن بزرگ بعراق عرب رفت در سنه ۷۵۷
بدار البقا رفت در زمان او کوفه خراب شد همچنین
خراب است

امیر شیخ اویس ابن امیر شیخ حسن بعد از پدر پادشاه شد
در سنه ۷۵۹ از بغداد عازم آذربایجان و با اخی جوق که از
جانب جانی بیک حاکم تبریز بود جنگ کرده مظفر شد
اخی جوق فرار کرده امیر شیخ اویس در تبریز پادشاهی نشست
بعد از او در [illegible] مرتبه دیگر به تبریز آمده اخی جوق [illegible]
[illegible] در سنه [illegible] در گذشت

سلطان حسین ابن شیخ اویس بحکم وصیت پدر بر سریر سلطنت نشست
در زمان او [illegible] برادرش
[illegible] سلطان احمد بر او خروج کرده
او را در تبریز در سنه ۷۸۴ بکشت [illegible]

سلطان احمد ابن امیر شیخ اویس [illegible]
چهار سال سلطنت او گذشت امیر تیمور گورکان آذربایجان
مسخر کرده سلطان احمد متوجه [illegible] بعد از
وفات امیر تیمور دیگر بار او سلطنت عراق عرب [illegible]
[illegible] تبریز با قرا یوسف ترکمان جنگ [illegible]
[illegible] قرا یوسف او را گرفته در سنه [illegible]
۸۱۳ کشته شد و دولت ایلکانیان باخر رسید

هفتم امیر شیخ ابو اسحق ابن امیر شاه محمود اینجو [illegible] عبدالله انصاری [illegible] است و او در زمان پادشاهان مغول دیار
خاصه بوده چنانکه او را اینجو می گفته اند چه آن زمان آنچه خاصه سلاطین بوده است آن را اینجو می گفتند [illegible] شیراز املاک و رقبات
بسیار داشته [illegible] شیراز [illegible] تمام داشتند [illegible] در زمان سلطان ابوسعید
مرتبه او بلند شده و از پسران امیر شاه محمود امیر مسعود شاه بروم رفت و امیر شیخ ابو اسحق [illegible] که خال ابوسعید بود
پیوست و چون [illegible] آمد امیر شیخ ابو اسحق بفارس رفت چون امیر شیخ حسن کوچک [illegible] نشست
[illegible] امیر حسن [illegible] اصفهان را با امیر شیخ ابو اسحق [illegible] ملک اشرف [illegible]
کوچک امیر شیخ حسن [illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible] حکومت [illegible]
ملک اشرف [illegible] امیر شیخ ابو اسحق [illegible]
از آمدن ملک اشرف [illegible] شهر را محکم [illegible] ملک اشرف را مانع دخول شد و در این اثنا خبر قتل امیر شیخ حسن
کوچک [illegible] رسید ملک اشرف [illegible] آذربایجان [illegible] امیر شیخ ابو اسحق در شیراز بحکومت
نشست [illegible] امیر مسعود [illegible] شیراز آمد امیر شیخ ابو اسحق شیراز را [illegible]
[illegible] امیر مسعود شاه [illegible] امیر شیخ ابو اسحق در سنه ۷۴۲ بسلطنت نشست سکه و خطبه بنام خود کرد
مناقب و [illegible] که بقلم شرح توان داد [illegible] ابواب عدل و احسان
بر روی [illegible]
قانون [illegible] خواجه حافظ [illegible] غزلی در واقعه او گفته که [illegible] این است

شعر راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی « خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود »

[illegible] امیر مبارز الدین مظفری که اول پادشاهان آل مظفر است در میان [illegible] شیراز [illegible] در
[illegible] سنه ۷۵۸ بقتل رسید و قبل از سلطنت ده سال [illegible] حکومت کرد

[illegible]

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از ابتدای خلافت [illegible] سلطنت چنگیز خان

[illegible]

چهارم مظفریان [illegible] ایشان [illegible] ملک [illegible] امیر غیاث الدین
[illegible] خراسان [illegible] لشکر اسلام [illegible] خراسان آمده [illegible]
[illegible] تاتار [illegible]
حرب [illegible] آمده [illegible]
[illegible] امیر محمد و امیر علا و امیر مظفر
[illegible] سه پسر [illegible] ابوبکر و محمد و منصور [illegible]
[illegible] امیر مبارز الدین ابوبکر نام [illegible] سلطان است [illegible]
از [illegible] ارغون [illegible]
بن علاء الدوله [illegible] ارغون آمده [illegible]
وفات ارغون خان وزارت [illegible] غازان خان آمده [illegible]
بلند و امارت هزاره [illegible] امیر مبارز الدین محمد از او
متولد شد و در زمان سلطان محمد خدابنده [illegible] در ۱۳ ذی قعده سنه ۷۱۳ [illegible]
در شبانکاره وفات یافت او را به میبد نقل کردند در مدرسه که خود بنا کرده مدفون شد [illegible]
مانند امیر مبارز الدین محمد [illegible] امیر بدرالدین ابوبکر [illegible]

امیر مبارز الدین محمد سیزده ساله بود که پدرش وفات یافت [illegible] سلطان ابوسعید [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] در
اصفهان [illegible] شاه شجاع [illegible]
[illegible] سنه [illegible]
[illegible]

ابو الفوارس جلال الدین شاه شجاع بن مبارز الدین محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سنه ۷۸۶ [illegible]
حیف از شاه شجاع تاریخ وفات او است

[illegible]

قطب الدین شاه محمود ابن مبارز الدین چون پدر را
مکحول و محبوس شد او حاکم اصفهان شد با شاه شجاع
مخالفت ورزیده سلطنت اصفهان باسم خود کرد
قریب سی و نه سال حکومت کرد در نهم شوال سنه ۷۷۶
در اصفهان درگذشت

سلطان زین العابدین ابن شاه شجاع قریب [illegible] پادشاه بود
میان او و عم [illegible] شاه یحیی و شاه منصور
سلطان ابو یزید مخالفت شده در آخر که سلطان
بعزم دیار خراسان بری آمد خودکار که از جانب
امیر تیمور والی آن مملکت بود او را گرفته نزد شاه منصور
بفارس فرستاد و شاه منصور او را کحیل کشیده
بقلعه سفید فرستاد و در بار دوم که امیر تیمور بفارس
آمد او را از آن قلعه بیرون آورده گویند او را بجانب ماوراء النهر
فرستاد و در آنجا وفات یافت

شاه منصور ابن مظفر بن مبارز الدین محمد در سنه [illegible]
در شیراز بجای شاه یحیی نشست قریب از محمول [illegible] سلطان
زین العابدین و او بغایت شجاع الاعتبار
سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تعلق
بوی داشت تا آنکه امیر تیمور در سنه ۷۹۵ در حدود شیراز
رسید شاه منصور با چهار هزار سوار با صوبه [illegible]
هر یکی را از ولایت برگزیده بود در روز جمعه اشهر ربیع الاول
سنه مذکوره حمله آورد قشون برتر بسیار سواران
زده لشکر خصم را برهم زده هر جا میرفت کار رستم و اسفندیار
زنده بصورت از او میدید اما چون بدو شکست
با فرو رسیده بود او را تیری بر گردن [illegible]
روند و زخم شمشیری هم بر جانب او کارگر رسیده
شکست یافت و در شهر [illegible] یکی از ملازمان
شاهرخ با و رسیده سر نحس او را بریده و آتش
دولت آل مظفر فرو نشست ملک بتصرف امیر
تیموریان درآمد ملک [illegible] تاریخ قتل شاه منصور

سلطان عماد الدین احمد بن مبارز الدین محمد بعد از
شاه شجاع حاکم کرمان بود و بعد از شاه شجاع استقلال
سلطنت گرفت و چون امیر تیمور بفارس آمد او هر بار
بخدمتش می‌رفت بار دوم هم در سنه ۷۹۵ در موضع
قمشه اصفهان در دامان امیر تیمور بقتل آل مظفر
ناظر شده او نیز بقتل رسید

شاه یحیی ابن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد بعد از
شاه شجاع حاکم یزد شد در آنجا سلطنت میکرد
چون که او نیز در قمشه اصفهان بحکم امیر تیمور
بقتل رسید

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

دردکر پادشاهانیکه قبل از ظهور اسلام [illegible]
از ابتدای خلافت [illegible] سلطنت [illegible]

مغول فصل [illegible]

ملوک طوایف

ملوک کرت ایشان هشت نفر بودند و مدت ملکشان یکصد و سی سال است ایشان منسوب بعلام سلطان
غیاث الدین محمد غوری بعضی بر آنند که نسب ایشان بسلطان سنجر بن ملکشاه سلجوقی میرسد چنانچه مؤلف ... روضة
صاحب العلوم نحوی با بران در خسروشاه شیخو

ملک شمس الدین ابن ابی بکر از کرت است
و ابی بکر دختر زاده ملک رکن الدین و او را
فرزندان امیر عمادالدین داود از غلامان سلطان
غیاث الدین غوری است و او وزیر و نایب
سلطان غیاث الدین غوری و المراد شده
حکومت حصار خیسار در بلاد غور را ملک رکن الدین
که جد مادری ملک شمس الدین است در عهد
رکن الدین در سنه ۶۴۳ بعد شمس الدین [illegible]
او نشست و قریب [illegible] بار و [illegible]
بقصه مغول ظفر و گشته امارت هرات و غور
و غرجستان و نیمروز و سیستان و هراه تا بلوچ
و لوحق بعد و [illegible] کارا و قوت گرفت
و در زمان هلاکو خان و ابقاخان بیحکمان
بحکومت استقلال داشت چون براق خان از
ماوراءالنهر قصد ایران لشکر کشیده خراسان
آمد ملک شمس الدین بخدمت او آمد و چون از آنجا
که بار دوم ابقا خان قرب جوار را در کشیده بود
دیگر او را بخدمت انصراف نداد و در تبریز در
سنه ۶۷۶ فوت شد

ملک رکن الدین ابن ملک شمس الدین در
سنه ۶۷۶ باشاره ابقاخان بحکومت هرات
یافت ابقاخان شمس الدین کهین او را لقب رکن
خطاب کرده لهذا او را ملک شمس الدین کهین
گفتندی چو از فوت ابقاخان ملک علاء
الدوله را در هرات نایب خود ساخته قلعه
خیسار رفته مقیم شد و مدت بیست و اندی سال
با سر و در امن عافیت و فراغت گذرانید
بدرگاه هیچ پادشاه تردد نکرد و در سنه ۷۰۵
رخت عالم بقا کشید

ملک فخر الدین ملک شمس الدین کهین بود که
شجاع بود ... با پدر خود مخالفت بسیار
[illegible] ترک اردیا بهفت سال [illegible]
بود بعد از فوت غازان [illegible]

ملک غیاث الدین ابن ملک شمس الدین کهین
بعد از برادر بحکم الجایتو سلطان در سنه ۷۰۶
حاکم هرات شد و در سنه ۷۲۹ وفات کرد
و از او چهار پسر ماند ملک شمس الدین ملک حافظ
ملک حسین ملک باقر

[illegible] ... جلوس بر تخت [illegible] ... ملک شمس الدین [illegible] ... ایران

حکومت هرات و طبس و علم و سراپرده بود
تفویض شد شوکت او بدرجه اعلی رسیده آخر در
مقابله جنگ با [illegible] الدین [illegible] حکومت
او ده سال گذشت خبر فوت پدرش رسید [illegible]
سلاطین بخشش او و بعد از ده سال در سنه ۷۰۶
وفات یافت

[illegible]

ملک حافظ الدین ابن ملک غیاث الدین بعد از
برادرش در هرات حاکم شد و در سنه ۷۳۲ او را
در محاصره قلعه [illegible] غوریان کشته

ملک معز الدین ابو الحسین کرت ابن ملک غیاث الدین
بعد از کشته شدن برادر حاکم هرات شد [illegible]
از جمیع ملوک کرت ممتاز بود غوریان را
مطیع ساخت [illegible] شریعت
علما حرمت تمام داشت و بعد از سلطان ابو سعید
خطبه بنام خود خواند مدتی سربداران حکومت
که در سنه ۷۷۱ وفات کرد

[illegible]

ملک غیاث الدین بن پیر علی بن ملک معز الدین
بعد از پدر حاکم شد
میان او و خواجه علی مؤید سربدار نزاع
داشتند امیر تیمور بعد از فتح هرات او را با پسر
پسر و متعلقان او بماوراء النهر در سنه ۷۸۴
[illegible] آورد

ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین در حال
حیات پدر حاکم فراه و اسفزار و سیستان
بود چون امیر تیمور از ماوراء النهر بقصد
خراسان آمد او را گرفته با پدر و خویش
ملک محمد با ماوراء النهر فرستاد و در آخر
ایشان را بفرمان امیر تیمور در سنه ۷۸۴
بکشت

تمام شد

ششم سربداران

تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

در ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند
از ابتدای خلافت بنی امیه [illegible]
طبقه
مغول
ملوک طوایف

طبقه ششم سربداران ایشان دوازده نفر بودند مدت ملک ایشان [illegible] سال و [illegible] که خواهرزاده
علاء الدین محمد وزیر خراسان را بقتل آوردند روز دیگر علم استبداد در بیرون ده باشتین که [illegible] سبزوار
[illegible] هفتصد نفر با یاران [illegible] سربداران نام نهادند

[illegible]

خواجه عبد الرزاق پسر خواجه فضل الله باشتینی [illegible]
در زمان سلطان ابو سعید خواجه عبد الرزاق ملازم [illegible]
او شد و از جهت تحصیل [illegible] کرمان فرستاده [illegible]
را در اندک زمانی بعیش و عشرت صرف کرد
مضطرب شد و روی در وطن نهاد که املاک
پدر را فروخته [illegible] بدیوان [illegible] در عرض راه
خبر فوت سلطان رسید [illegible] گشته بده باشتین
درآمد و هفتصد نفر با او بیعت کردند و با خواهرزاده
خواجه علاء الدین محمد جنگ کرده او را بکشت و سبزوار را
فتح نمود خطبه بنام خود خواند و بعد از یک سال و دو ماه در
سنه ۷۳۸ بدست برادرش وجیه الدین کشته شد

خواجه وجیه الدین مسعود بن خواجه فضل الله برادر [illegible]
بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق و شجاع و صاحب
دولت بود او درجه اعلی یافت بعد از [illegible]
حکومت در سنه ۷۴۵ [illegible] سمندار و لشکر [illegible]
او را [illegible] کشته [illegible] دیگر از سربداران
که بعد از آن حکومت کرده اند اکثر از نوکران [illegible]
او بوده اند

[illegible]

آی محمد ایتمور فرزند وجیه الدین حاکم شد و بعد از
دو ماه حکومت در سنه ۷۴۷ بدست خلافت شمس الدین
سربداران کشته شد

کلو اسفندیار بعد از آی محمد ایتمور حاکم شد و بعد از [illegible]
یک ماه در سنه ۷۴۹ بقتل رسید

خواجه شمس الدین بن فضل الله برادر کلو [illegible]
حکومت [illegible]
[illegible] کشته شد

خواجه شمس الدین علی [illegible]
سربداران [illegible]
[illegible] سبزوار [illegible]
[illegible] در سنه ۷۵۳ [illegible]
حیدر قصاب کشته شد

امیر خواجه یحیی بن حیدر کراتی بعد از خواجه علی حاکم شد
و او را در مقر ثابت استعداد سپهسالاری نمود از قصاب
دلاوری ... در آخر به سعی ... علاء الدوله ... کشته
شد

یکسال
یکماه

پهلوان حیدر قصاب حسینی بعد از عزل خواجه یحیی حاکم شد
محبوب پهلوانان و صاحب مروت ... بود بعد از
یکسال و یکماه حکومت در سنه ... در ... کشته شد

یکسال
و یکماه

پهلوان حسن دامغانی بعد از قتل خواجه لطف الدین
حاکم شد و نقاره خانه بنام خود زد و خواجه علی
مؤید بر او خروج کرد جمعی که با او همراه بودند
سر پهلوان حسن را بریده نزد خواجه علی مؤید فرستادند

خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه یحیی بعد از قتل ... پهلوان
حیدر قصاب و اکابر بر سربداران حاکم شد
و بعد از یکسال حکومت خود را عزل و همراه ... اسباب
بجهت از خدمه سبزوار به قلعه کراب نقل نمود ... شد

یکسال

خواجه لطف الدین خواجه مسعود بعد از حیدر قصاب ... بر
پهلوان حسن دامغانی بر تخت نشست و بعد از یکسال
و سه ماه حکومت میان او و پهلوان حسن ... گران
سبزوار ... پهلوان حسن شب بر سر او رفته
او را دستگیر و بقتل آورد در سنه ٧٦٢

یکسال
سه ماه

خواجه علی مؤید بعد از قتل پهلوان حسن بر تخت
نشست و چون امیر تیمور گورکان آمد خواجه علی ...
بر بسته ملازم او شد امیر تیمور ... که ... در ...
او بود و تفویض نمود ... در سنه امیر تیمور گورکان
به کردستان ... در آن لشکر ... خواجه علی
مؤید رسیده بدان زخم درگذشت و آفتاب
دولت سربداران غروب نمود و در ... تاریخ
او گفته اند برادر ... چو ... نقطه
تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

... عام
... ماه

... عام
... ماه

... امیر تیمور

در شرح پادشاهان ... نجم ...

در ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده اند

از ابتدای جلوس امیر تیمور گورکان الی ابتدای سلاطین صفویه

... تیمور
سلاطین صفویه
قراقویونلو
آق قویونلو
امیر تیموریان
امیر تیمور گورکان

امیر تیموریان ایشان ... مدت ... از سنه ٧٧١ الی سنه ...
... آنچه در ایران سلطنت کرده اند
... سلطنت

امیر تیمور گورکان ولد امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلنگیر بهادر بن انجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچیجن بن ایرومچی برلاس بن
قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دوتومین خان بن بوزنجر خان است و نسبت او با چنگیز خان
در تومنه خان که جد چهارم چنگیز خان و جد نهم امیر تیمور است بهم میرسد و امیر تیمور را خواتین چنگیزیه ...
... امیر تیمور پادشاهی عظیم الشان و ... صاحب اقبال ... بوده از اکابر ... خان او ...
... دولت ... بنظیر ... و چنگیز خان ... حالات و وقایع او ...
... ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است ... جناب شرف الدین علی یزدی است ... امیر قراچار
که جد پنجم امیر تیمور است در زمان سلطنت جغتای خان بن چنگیز خان امیر الامرا ... قزاقان که ...
بود ... در ماوراء النهر بود امیر تیمور در شب سه شنبه ... سنه ٧٣٦ در ... شهر کش ... ماوراء النهر ...
... قزاقان ... امیر قزغن که یکی از امرای ... بر او خروج ... و ...
... خان ... ماوراء النهر ... امیر تیمور ...
... امیر حسین ... ماوراء النهر ... امیر حسین ... امیر تیمور حاکم ... ماوراء النهر ...
دولت و اقبال ... ملکت کردستان و ماوراء النهر

و خوارزم و غرجستان و سیستان و عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان و دیار بکر و کردستان را تسخیر نموده
سلطنت کشورها را به پسران خود تفویض کرد و بعضی را به امرا داد و چند نوبت به ولایت گرجستان و کفار رفته
با کفار غزا کرده جزیه بر ایشان تعیین نمود و با پادشاه حلب و دمشق و مصر و شام و روم محاربات نموده مظفر شد و ایلدرم بایزید پادشاه روم
گرفتار شد و چون باز به آذربایجان معاودت نمود سلاطین اطراف به خدمتش آمدند و در حرمین شریفین خطبه به نام او خواندند
فرزندان کجانب خراسان آمده متوجه ماوراءالنهر شد و در مرغزار کان گل از سمرقند به عزم تسخیر خطا رفت
در زمستان در اترار بود همان زمستان در شب چهارشنبه [illegible] سنه ۸۰۷ وفات یافت شاعری در تاریخ او گفته

قطعه
سلطان تیمور آنکه چو او شاه نبود ٭ در هفتصد و سی و شش به دنیا آمد او ٭ در هفتصد و هفتاد و یک کرد خروج ٭
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود ٭ نعش او را به سمرقند آورده در گنبدی که جهت مزار خود ساخته مدفون است و چهار پسر داشت
اول امیر غیاث الدین جهانگیر در ایام سلطنت پدر به رحمت رفت و از او دو پسر ماند یکی سلطان محمد که امیر تیمور او را ولیعهد ساخته
بود و در هنگام فتح روم در سنه ۸۰۵ بمرد دیگر پیر محمد که بعد از فوت پدر بر ملک و ولایت [illegible] تفویض شد و امیر تیمور در مرض موت
امرا را به اطاعت او امر کرده بود و او حاکم غزنین و قندهار بود و در سنه ۸۰۹ به دست پیر علی تاز که یکی از امرای او
بود کشته شد دوم معز الدین عمر شیخ که حکومت فارس داشت [illegible] پیش از پدر در سنه ۷۹۶ در پای قلعه
خرماتو به تیری [illegible] رسیده درگذشت امیر تیمور جای او را به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد سوم
جلال الدین میرانشاه که حکومت عراقین و آذربایجان و دیار بکر و سرحد روم و شام داشت [illegible]
در سنه ۸۱۰ در جنگ با قرا یوسف [illegible] آذربایجان کشته شد چهارم معین الدین شاهرخ و احوال او خواهد آمد

میرزا شاهرخ

ذکر پادشاهان عجم

در ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت [illegible]
از ابتدای [illegible] جلوس امیر تیمور گورکان [illegible]
امیر تیمور گورکان

میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان در زمان پدر حاکم خراسان بود چون خبر وفات پدر بدو رسید به دارالسلطنت هرات [illegible]
و با برادرزادگان که در اطراف ایران و توران بودند در نظم [illegible] برآمده در اندک فرصتی بعضی برطرف شده بعضی
به اطاعت درآمدند و او تمامت ممالک ایران که در تصرف گورکانیان بود به دست آورد استیلا یافت و سلاطین عالم
مطیع او شدند و او پادشاهی شرع پرور و عدالت گستر بود و اوصاف حمیده او از حد حصر بیرون است مدارس و مساجد و خوانق
و بقاع خیر بسیار ساخت در سنه ۸۵۰ [illegible] فوت شد و در تاریخ او گفته اند ٭ سلطان جهان شاهرخ آن [illegible] نور
در هفتصد و هفتاد و نه آمد به ظهور ٭ در هشتصد و هفده شد به شاهی مشهور ٭ در هشتصد و پنجاه شد [illegible] ٭ لطف خدا [illegible]
زمان [illegible] تاریخ وفات او است و او را پنج پسر بود اول میرزا الغ بیگ و احوال او مذکور خواهد شد دوم
میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان بعد از قتل میرزا اسکندر مدت بیست سال حاکم فارس بود و در شیراز آثار او بسیار است
مدرسه دارالصفای شیراز از بناهای او است خطوط او بر جدار مدارس و مساجد شیراز هنوز باقی است تاریخ ظفرنامه
به فرموده او ترتیب یافته به نام او نوشته شده سیم میرزا بایسنغر در سنه ۸۳۷ در هرات درگذشت و از او سه پسر
ماند میرزا علاءالدوله میرزا سلطان محمد میرزا بابر احوال هر یک خواهد آمد چهارم میرزا سیورغتمش که ایالت
غزنه و حدود هند بدو مفوض بود او نیز در زمان پدر در سنه ۸۳۰ درگذشت پنجم میرزا محمد جوکی او نیز در زمان
پدر در سنه ۸۴۹ درگذشت و میرزا شاهرخ در وقت وفات دو زن داشت یکی گوهرشاد آغا که
بلقیس زمان بود و آثار خیرات او در مشهد مقدس رضوی و بلده هرات باقی است و دیگری آق سلطان آغا

[illegible]

میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور با جد بزرگوار خود در یورش ختا همراه بود چون خبر فوت او
بعضی امرا او را به سلطنت برداشته در سنه ۸۰۷ در سمرقند بر تخت نشست تمامی ماوراءالنهر و ترکستان را
به ضبط خود درآورد و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن دیار را بدو مفوض داشت در سنه ۸۱۴ در ری فوت شد

میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ در زمان پدر حاکم ماوراءالنهر بود چون خبر فوت پدر با او رسید بعزم تسخیر خراسان ببلخ آمد و در آنجا شنید که برادرزاده‌اش میرزا علاء الدوله در هرات بر تخت نشسته و پسرش میرزا عبداللطیف را محبوس کرده اما میرزا علاء الدوله از راه صلح درآمد و میرزا علاء الدوله میرزا عبداللطیف را نزد پدرش فرستاد و میرزا الغ بیگ بسمرقند مراجعت و بعد از یکسال معاودت و میرزا علاء الدوله را منهزم ساخته بر تخت نشست و چون شنید که میرزا بابر و میرزا علاء الدوله اتفاق کرده قصد او داشتند از شهر هرات بیرون آمده پسرش میرزا عبداللطیف را حاکم تخت کرد در این حالت میرزا الغ بیگ بی جهت بهرات معاودت نمود چون در زمان غیبت او در هرات فتنه شده بود فرمان داد که تا هرات را غارت کنند بعد از آن بماوراءالنهر رفت در غیبت او میرزا بابر [illegible] بهرات آمده بر تخت نشست و میرزا عبداللطیف ببلخ رفته یاغی شد در صدد قتل پدر شد و با پدر جنگ کرده غالب آمد و پدر را بدست عباس نامی داد و او بکشت در سنهٔ ۸۵۳ و قبل از قتل پدر میرزا عبدالعزیز برادرش را بکشت [illegible] گفته که میرزا الغ بیگ پادشاهی عالم [illegible] مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و [illegible] مولانا معین الدین و مولانا غیاث الدین جمشید [illegible] در سنهٔ [illegible] در شمال سمرقند [illegible] رصد بست و زیج جدید [illegible] خانه [illegible] استخراج [illegible] دولت و در تاریخ وفات او گفته‌اند: چو عباس کشتش بتیغ جفا — بود سال تاریخ عباس کشت

[illegible] کلام

میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از وفات جد بسلطنت نشست و بر خزاین جد خود که در قلاع خراسان بود دست یافت و قریب دو سال حکومت کرده پیوسته با خویشان در جنگ و نزاع بود آخر از عمش میرزا الغ بیگ در هرات شکست خورده نزد برادر خود میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید و سیزده سال دیگر زنده ماند [illegible] در سنهٔ ۸۶۵ وفات یافت و در هرات در مدرسه گوهرشادبیگم مدفون است

[illegible] عام

[illegible] میرزا الغ بیگ

[illegible] تاریخ بابریان [illegible]

[illegible] بعد از ظهور اسلام [illegible]

[illegible] امیر تیمور [illegible]

[illegible] امیر تیموریان

میرزا سلطان [illegible]

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ [illegible] از جانب شاهرخ بحکومت عراق آمد و [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] عصیان نمود [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] او از خراسان متوجه فارس شد و میرزا سلطان محمد از فارس بکردستان گریخت میرزا شاهرخ باز گشت در الکاء [illegible] فرستاد در این اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت و چون میرزا سلطان محمد مستقل شد بری آمده بر تخت نشست و عراق و فارس مسخر ساخت و در آخر میل خراسان نمود [illegible] برادرش میرزا بابر [illegible] از [illegible] گرفتار گشته شد در سنهٔ ۸۵۵

میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیگ بعد از کشتن پدر در ماوراءالنهر پادشاه شد اما یک سال [illegible] این بیت از [illegible] سرشته [illegible] پدرکش پادشاهی را نشاید [illegible] آخر [illegible] حسین [illegible] مدرسه میرزا الغ بیگ او را کشت

[illegible] عام

میرزا بابر بن بایسنقر بعد از رحلت میرزا الغ بیگ از خراسان بماوراءالنهر و خراسان بسلطنت نشست و بعد از ده سال [illegible] هفت سال سلطنت در سنهٔ ۸۶۱ فوت شد

[illegible]

میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف در ماوراءالنهر پادشاه شد آخر بدست میرزا سلطان ابوسعید کشته شد

[illegible]

میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بعد از وفات پدر در مشهد مقدس پادشاه شد در [illegible] حسن [illegible] بعد از آن از میرزا ابراهیم [illegible] منهزم [illegible] رفته در سنهٔ ۸۶۳ فوت کرد

[illegible]

میرزا ابراهیم بن علاء الدوله بعد از [illegible] میرزا شاه محمود پادشاه شد [illegible] میرزا [illegible] بن [illegible] ترکمان [illegible] خراسان در [illegible] با لشکر میرزا جهانشاه دوچار [illegible] در [illegible] در سنهٔ ۸۶۳ فوت شد

[illegible]

میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا میرانشاه امیر تیمور فرزند میرزا عبدالله حاکم ماوراءالنهر شده و بعد از آن تسخیر خراسان بهراة آمده گوهرشاد آغا را در نهم رمضان سنه ۸۶۱ بقتل آورده و به بلخ مراجعت نمود و میرزا جهانشاه ترکمان بهراة آمده در زمانی که میرزا سلطان ابوسعید لشکر کشیده مردم در میانه سخن از صلح گفتند و میرزا جهانشاه خراسان را باو تسلیم داشته بعراق آمد و بعد از کشته شدن میرزا جهانشاه امرای ایران طلب میرزا سلطان ابوسعید آمدند او پسر خود میرزا احمد را در ماوراءالنهر گذاشته خود متوجه عراق شد چون بمازندران رسید حسنعلی پسر جهانشاه [illegible] و از جانب حسن بیگ آق قوینلو مکرر ایلچیان آمده التماس صلح نمودند قبول نکرد حسن بیگ ناامید و یاغی شده راه آمد شد در اردو در او قحط پیدا آمد و حسن بیگ با او جنگ کرد گرفتار شد و حسن بیگ او را بیادگار پسر گوهرشاد آغا داد تا بقصاص مادرش او را بکشت و این واقعه در سنه ۸۷۳ بود

میرزا بابر بن میرزا سلطان ابوسعید فرزند پسر [illegible] پنجاه سال پادشاه بود در سنه ۹۳۷ بدار بقا رفت همایون میرزا دیگر میرزا پسران او بعد از پدر پادشاه شدند مملکت هند بتصرف همایون میرزا آمد و پادشاه اعظم [illegible]

میرزا سلطان احمد بن میرزا سلطان ابوسعید فرزند بزرگ بیست و هفت سال پادشاه ماوراءالنهر بود در سنه ۸۹۹ درگذشت

بمیران شاه میرود

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد فرزند سلطان ابوسعید در سنه ۸۷۳ بسلطنت خراسان رسید و بعد از دو سال بردست سلطان میرزا حسین بایقرا در سنه ۸۷۵ کشته شد نسل میرزا شاهرخ بعد از او منقطع گردید

بمیران شاه میرود

[illegible] ۹ ال [illegible]

[illegible] اسلام سلطان [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]

امیر تیمور گورکان

میرزا سلطان حسین بیگ [illegible]

میرزا سلطان حسین بایقرا ابن میرزا منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن امیر تیمور پادشاه بود و صاحب اقبال بود و برعایت علما و فضلا مقید بود و بجهت طلبه علوم در هرات مدرسه ساخته که نظیر آن در ایران و توران نیست و نسب او از جانب مادر با امیر تیمور میرسید بالجمله چون میرزا سلطان ابوسعید مقتول شد او بهرات آمده در دهم رمضان سنه ۸۷۳ بر تخت نشست و او هفتاد سال عمر داشت و سی و هشت سال و قریب چهار ماه بتمام خراسان سلطنت کرد و قریب بیست سال در زمان سلطنت مشغول بود و کودک طبع بود و هر که با او مخالفت کرد مغلوب شد در آخر سلاطین سلطنت ماوراءالنهر را از تصرف اولاد سلطان ابوسعید بیرون کرده طمع در خراسان نمودند میرزا سلطان حسین بقصد دفع او از هرات بیرون آمده بعد از طی چند منزل اجلش در رسید و در ۱۶ شهر ذیحجه سنه ۹۱۱ وفات یافت نعش او را بعد از چهار روز بهرات آورده در مقبره که جهت خود ساخته بود دفن کردند از پسران او چهارده نفر نام یافته اند و در لب التواریخ مسطور است باغ جهان آرا هرات که باغ مراد مشهور است از آثار او است

بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پسران میرزا سلطان حسین بایقرا بعد از پدر بشراکت هم در هرات بسلطنت نشسته بعد از یکسال شاهی بیگ پادشاه اوزبک از ماوراءالنهر بخراسان آمده ایشان را منهزم ساخت بدیع الزمان میرزا بعراق آمده بخدمت شاه اسمعیل صفوی پیوست او را در غازان تبریز منزل داده روزی یکهزار دینار جهت اخراجات او تعیین شد و مدت هشت سال در تبریز بود و در سنه ۹۲۰ سلطان سلیم پادشاه روم به تبریز آمده او را همراه خود بروم برد و در روم وفات یافت و مظفر حسین میرزا باسترآباد گریخته در آنجا در سنه ۹۱۳ درگذشت

دور

[illegible]

بمیران شاه میرود

میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور در وقتی
که امیر تیمور به ایران آمد در سنه ۷۹۳ او را حاکم ماوراء النهر
ساخت نه سال بحکومت آنجا مشغول بود بعد از آنکه امیر تیمور
از سفر شام بآذربایجان آمد او را از سمرقند آورده
حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام برو داد
و حکام شام و عراق را تابع او کرد و حکومت عراق
عرب را به برادرش میرزا ابابکر داد میرزا میرانشاه
را با او به بغداد فرستاد و بعد از دو سال و نیم که خبر
فوت امیر تیمور در تبریز به میرزا عمر رسید سلطنت
آنجا را باسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق
عرب طلبیده محبوس ساخت میرزا ابابکر از حبس
خلاص شده بخراسان نزد پدر رفته باتفاق پدر
آمده میرزا عمر را شکست داد میرزا عمر بفارس
نزد اولاد میرزا عمر شیخ رفته از آنجا مدد گرفته
مرتبه دیگر منهزم شده بخراسان نزد میرزا شاهرخ
رفت محترم شد و استرآباد و مازندران با توابع [illegible]
و در آنجا با میرزا شاهرخ یاغی شده جنگ کرده منهزم
شد اراده سمرقند نزد برادر خود خلیل سلطان نمود
زخم تیری داشت داروغه گان آن حدود او را
گرفته بخدمت میرزا شاهرخ فرستادند حکم فرمود که او را
به معالجه کنند در عرض راه در سنه ۸۰۹ وفات یافت

میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه بعد از فوت برادرش
در آذربایجان حاکم شد چون مشهور و شجیع بود در ایام
اولاد و احفاد امیر تیمور سلسله اویس و قرایوسف
ترکمان که در آن ایام از مصر گریخته [illegible]
که یورت اصلی آن [illegible] بود میرزا ابابکر دو بار با او
جنگ کرده هر دو بار مقهور و مغلوب گشت در نوبت
سیم میرزا میرانشاه پدرش بدست غلامی در سنه ۸۱۰
کشته شد بعد از این آذربایجان بتصرف قرایوسف
آمده میرزا ابابکر بکرمان رفته با حاکم کرمان
سلطان اویس جنگ کرده در سنه ۸۱۱ کشته شد

[illegible] [illegible]

[illegible] امیر تیمور گورکان

ذکر پادشاهان عجم [illegible]

در ذکر پادشاهانیکه بعد از امیر تیمور در ایران سلطنت کرده‌اند

از ابتدای جلوس امیر تیمور گورکان تا ابتدای صفویه

که بعد از امیر تیمور پادشاه شدند احوال ایشان به جدول اولاد و احفاد امیر تیمور معلوم است اما بجهة ظهور حال امیر تیموریان تا ظهور ایشان اول نمود و ایشان دو طبقه اند یکی ترک و دیگری اوزبکیه و از اتراک نیز دو قوم اند

قراقویونلو و آق قویونلو

طبقه اول

[illegible]

طبقه

اقی از اتراک ترکمانیه

طبقه دوم

[illegible] ماجبهم تمام

قراقویونلو

اقی قراقویونلو ایشان چهار نفر اند و مدت حکومتشان ۶۳ سال

[illegible]

قرایوسف ابن قرا محمد بن تورمش بن بیرام خواجه
ترکمان قرا محمد از امرای سلطان احمد ایلکانی بود
دختر خود را بسلطان احمد داده سردار الوس قراقویونلو
با و تعلق داشت بعد از بیرام خواجه جد او بر جمیع کار
و از حبس حکومت یافت و بعد از وفات پدر در سنه ۷۹۲ قرایوسف
بجای او نشست [illegible] با امیر تیمور [illegible]
تمامت آذربایجان را متصرف گشته و عراق عرب را
ضبط کرده متوجه عراق عجم شد به سبب [illegible]
بازگشت و سلطانیه و قزوین و [illegible] را با [illegible]
بگرفت و متوجه [illegible] شد بعد از چند وقت میرزا شاهرخ
ابن امیر تیمور از عراق در سنه ۸۲۳ متوجه او شد قرایوسف
استقبال نموده [illegible] در سنه ۸۲۳ فوت شد [illegible]
ترکمه و ذخیره [illegible] را غارت و [illegible]
[illegible]

[illegible]

امیر اسکندر ابن قرایوسف [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] قراقویونلو [illegible]
[illegible] قراقویونلو [illegible] شده با میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ [illegible] تبریز آمده
بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شده بار دیگر با
میرزا شاهرخ [illegible] روم [illegible]
و بعد از [illegible] میرزا شاهرخ از روم آمده امیر [illegible]
بر [illegible] از جانب میرزا شاهرخ به [illegible]
آذربایجان منصوب [illegible] آورده بار دیگر میرزا
شاهرخ به آذربایجان آمد او فرار کرد و سلطنت
آن مملکت تا سرحد روم و شام بمیرزا جهانشاه
تفویض شد با [illegible] و میرزا جهانشاه
برادر [illegible] منهزم [illegible]
[illegible] رسید

[illegible]

میرزا جهانشاه ابن قرا یوسف بحکم میرزا شاهرخ
حاکم آذربایجان شد و روز بروز دولتش در تزاید
بود و در هر مصاف فتح و ظفر او بود و شوکت وی بمرتبه
اعلی رسید تمامی ممالک عراق عرب و عجم و فارس
و کرمان و سواحل دریای عمان و آذربایجان تا سرحد
روم و شام در تصرف او بود بالاخره در سنه ۸۷۲ بقصد
دفع حسن بیک حاکم دیار بکر رفته کار بر زمستان
در شتاء شد خواست معاودت نماید اردو دیگر
را پیش روان کرده خود از عقب می آمد حسن بیک
فرصت یافته بر راه او آمده او را بقتل آورد و جسد
او را به تبریز آورده در مظفریه مدفون شد و او کوه
مدح بود و سرداران را با اندک بهانه می کشت
و شرع را اعتبار نمیداشت و فاسق و فاجر بود و
پسرانش محمدی میرزا و ابو یوسف میرزا گرفتار شدند
محمدی میرزا مقتول و ابو یوسف میرزا مکحول شد

حسنعلی ابن میرزا جهانشاه در زمان پدر
در قلعه ماکو محبوس بود بعد از پدر بیرون آمده
بر تخت نشست و قریب بیست هزار سوار بر او
جمع شدند و چون مدت بیست و پنج سال
محبوس بود لهذا خللی در دماغ او راه یافته
تدبیری نداشت و مردم بیهوده را تربیت میکرد
و آنرا خرج بی نام نهاده بود حسن بیک
اق قوینلو متوجه آذربایجان شد حسنعلی استقبال
نموده در حوالی تبریز از او تخلف نموده منهزم شد
بار دیگر جمعی کثیر از اکراد و احشام بر او جمع
شده در همدان با حسن بیک آق قوینلو جنگ کرده
بقتل گرفتار شد بعد از چندی در شهر شوال سنه ۸۷۳
خود کشت و دولت قراقوینلو باخر رسید

مدت ۸
مدت ۱

طبقه
[illegible] پادشاهان [illegible]

در ذکر پادشاهان که بعد از ظهور سلسله سلطنت گورکانیه
از ابتدای جلوس امیر تیمور گورکان الی ابتدای [illegible]
که معاصر امیر تیمور بوده اند

ترکمان آق قوینلو که ایشان را بایندری گویند ایشان نه نفر بودند و ملک ایشان سی و [illegible] سال
مدت حکم

مدت ۱۲

حسن بیک ابن علی بیک بن عثمان بیک بن
قتلغ بیک بن طور علی بیک بن پهلوان بیک
پادشاهی دانا و فاضل و صاحب شوکت و عظمت
بر و در بود و در زمان او شرع شریف رواج عظیم
گرفت و مدارس و مساجد و رباطات بسیار ساخت
و دولت او در فتح بزرگ میسر شده بر دو پادشاه
عالیقدر ظفر یافت اول میرزا جهانشاه
دویم سلطان ابوسعید خان با جمله ۱۶ اقلیم
و آذربایجان بتصرف او درآمده و او در نسبت
بدودمان رفیعه صفویه اخلاص تمام بود لهذا خواهر
زاده خود خدیجه بیگم را با سلطان جنید و علم شاه خاتون
دختر خود را با سلطان حیدر عقد بست و قریب یازده سال
و سه ماه پادشاهی در شب عید فطر سنه ۸۸۲ در تبریز
وفات یافت و در باغ مدرسه نصریه که او بنا کرده مدفون گشت

مدت ۱۱
۳ ماه

سلطان خلیل ابن حسن بیک بعد از پدر بسلطنت رسید
و دو برادر بزرگ خود یعقوب بیک را [illegible]
برادر یاغی شده به آذربایجان آمده سلطان خلیل
با او مقابله و محاربه نموده مغلوب و کشته شد

۶ ماه
۱۵ یوم

یعقوب بیک ابن حسن بیک بعد از قتل برادر بسلطنت
نشست بشعر رغبتی تمام داشت و کار شعر او در
زمان او رونق گرفته جنگ [illegible]
او کرد حضرت سلطان جنید صفوی [illegible]
بشروان کشیده فرج بسیار از یعقوب بیک
[illegible] آنحضرت را شهید کرد لهذا یعقوب بیک
از عمر بهره نیافته در سنه ۸۹۶ وفات کرد

مدت ۱۲
۸ ماه

بایسنغر میرزا ابن یعقوب بیک بعد از پدر بسعی صوفی خلیل
بپادشاهی رسید و چون کوچک بود زمام امور
پادشاهی در قبضه صوفی خلیل بود جماعت آق قوینلو
و دیگر امرا بجنگ صوفی خلیل [illegible] میرزا ابن
حسن بیک را بپادشاهی برداشته با صوفی خلیل محاربه نموده
مغلوب شد [illegible] رستم [illegible] لشکر جمع کرده [illegible]
محاربه بود در [illegible] در سنه ۸۹۷ کشته شد

مدت ۱
۶ ماه

رستم بیک ابن مقصود بیک بن حسن بیک
بعد از قتل گیتی‌ستان میرزا بر دست بایسنقر میرزا محبوس
بود بعد از چندی نجات یافته در سنهٔ ۸۹۷ بسلطنت نشست
چون پنج سال از سلطنت رستم بیک گذشت در اوایل
سال ششم در شهور سنهٔ ۹۰۲ احمد بیک ابن اغورلو
محمد بن حسن بیک از روم بر او خروج کرده در نواحی
با او محاربه نموده در مرتبهٔ دوم در ماه ذی قعده سنهٔ ۹۰۲
رستم بیک گرفتار شده بقتل رسید

احمد بیک ابن اغورلو محمد ابن حسن بیک بعد از
رستم بیک پادشاه شده بغیبت پدر [illegible]
اجتناب [illegible] در طبع او غالب بود
و این سیرت بر او [illegible] و بعد از یک سال
در محاربهٔ قاسم بیک [illegible] در سنهٔ ۹۰۳ کشته شد

الوند بیک ابن یوسف ابن حسن بیک بعد از
احمد بیک بعد دو سه سال بسلطنت آذربایجان
نشست بالاخره از لشکر نواب شاهزاده اسمعیل
منهزم و در دیار بکر در سنهٔ ۹۱۰ وفات یافت

محمدی میرزا ابن یوسف بیک بن حسن بیک
بعد از قتل احمد بیک جمعی از اشرار او در عراق
پادشاه کردند چون یک سال از حکومت او گذشت
در حدود اصفهان در محاربهٔ سلطان مراد
در سنهٔ ۹۱۶ بقتل رسید

سلطان مراد ابن یعقوب بیک بر فارس و عراق
مستولی شد چون نواب شاه اسمعیل
عراق آمد او بطرف قراباغ روم رفته
دیگر دولت ندید و در سنهٔ ۹۱۳ در دیار بکر از
لشکر ظفر اثر بقتل رسید و دولت از قراقوینلو
سپری شد

ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند
از ابتدای جلوس امیر تیمور گورکان الی ابتدای صفویه
معاصر امیر تیمور بوده‌اند

اوزبکیه که بعد از سنهٔ ۹۰۶ بماوراءالنهر و خراسان آمدند
تا مدت حکومت بعد از وضع سلطنت عبداللطیف خان که شیخ

شاهی بیک خان ابن بوداق سلطان ابن ابوالخیر خان
از نسل توشی خان ابن چنگیز خان است شاهی
بیک خان در سنهٔ ۹۰۶ سلطنت ماوراءالنهر را از
اولاد امیر تیمور بیرون کرده بعد از آنکه سلطان
حسین میرزا پادشاه خراسان وفات یافت
لشکر بخراسان کشیده بر بدیع الزمان میرزا
و مظفر حسین میرزا نصرت یافت و در خراسان
متمکن گشته بالاخره بدست لشکر نواب شاه اسمعیل
صفوی در سنهٔ ۹۱۶ در حدود مرو بقتل رسید

کوچکونجی خان ابن ابوالخیر خان که بکوچم خان
مشهور است بعد از قتل شاهی بیک خان چون رسم ایشان
چنین است که هر کس که از ایشان که اکبر باشد
خان شود بنا بر این او در ماوراءالنهر پادشاه
نشست قریب بیست سال پادشاهی کرده در
سنهٔ ۹۳۳ وفات یافت

در ماوراءالنهر
در خراسان

ابوسعید خان بن کوچم خان بعد از پدر بسلطنت
نشست و بعد از چهار سال در سنهٔ ۹۳۶ در گذشت

عبید خان ابن محمود سلطان که برادرزاده
شاهی بیک خان بود بعد از ابوسعید خان در ماوراءالنهر
پادشاه شد و او مکررات و مرات در زمان سلطنت
کوچم خان و ابوسعید خان و زمان حکومت
خود بخراسان آمد و با امرای اعلیحضرت محاربات
رفت و در ضبط فتنهٔ او اکثر بلاد خراسان خراب
شد و مردم بسیار تلف شدند تا در اواخر ذی قعده
سنهٔ ۹۴۶ وفات یافت

عبد الله خان ابن کوچم خان فرزند عبید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد قریب شش ماه حکومت کرده در سنه ۹۵۱ در گذشت

عبد اللطیف خان فرزند عبد الله خان بسلطنت رسید و او نیز پسر کوچم خان است

منتص بست

باب پنجم

در ذکر پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام تسلط گرفته اند

از ابتدای جلوس نواب شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه تا دولت حضرت سلطان صفویه

صفویه

سلطان حیدر

شاه اسمعیل

شاه اسمعیل بهادر خان و آنحضرت پسر سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن
شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین بن موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین
جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عوض الخواص
بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن حسن بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن
محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد بن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام
و آنحضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت و شان و جلال و شکوه و در جلالت و مهابت چنان بود
که ارکان دولت را در بارگاه رفیعش بار نبود همانا در شان او گفته اند بیت مهابت تو اگر بانگ
بر زمانه زند ٭ قطار هفته ایام بگسلد مهار ٭ و در کرم و جود ناسخ عطاهای حاتم طائی
و معن ابن زایده چنانکه گفته اند مصرع دست جودش نگذارد که شود جمع بهم ٭ تا آن پراکنده بود حرف
زر از یکدیگر ٭ بدانکه ابتدای سلطنت این سلسله علیه در زمان سلطان جنید بود شرح این مقال بر سبیل اجمال
آنکه چون نوبت ارشاد بسلطان جنید رسید داعیه سلطنت نموده روز بروز تعلق جمعیت اصحاب
زیاده میشد و چون پادشاه آن زمان میرزا جهانشاه از فرقه سلاطین قراقویونلو بر داعیه او اطلاع
یافت بتوهم زوال ملک او را از قلمرو خود جلای وطن فرمود آنحضرت با جمعی کثیر بجانب حلب رفت و از آنجا
بدیاربکر آمده والی آنجا که مخالف میرزا جهانشاه بود باستقبال آمده خواهر خود را بنکاح او در آورد
سلطان حیدر از این خاتون متولد شد و سلطان جنید بعد از چندی از آنجا بطرف طبرستان
آمده با کفار آنجا غزا کرده بشیروان رفت امیر شیروان لشکر کشیده سلطان جنید در جنگ کشته شد
بعد از او سلطان حیدر بمسند ولایت و ارشاد کامیاب گشت و چون حسن بیک که بعد از میرزا جهانشاه بسلطنت
ایران با استقلال گرفته بود از وفور اخلاص دختر خود علم شاه خاتون را بنکاح سلطان حیدر در آورد
و شاه اسمعیل از این متولد شد و ولادت آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم

رجب سنه ۸۹۳ بود سلطان جنید حیدر در زمان سلطان یعقوب بیک آق قوینلو با لشکر بملک شیروان
رفته فرخ شاه ابن امیر خلیل را منهزم و فرخ شاه از یعقوب بیک استمداد نموده در حدود تبریز
محاربه و تیری بسلطان حیدر رسیده درگذشت بعد از این واقعه یعقوب بیک شاهزاده کان
آنحضرت را بجانب اصطخر فارس فرستاده و مدت چهار سال و نیم اوقات ایشان
بذلت گذشت و چون نوبت سلطنت آق قوینلو برستم بیک رسید شاهزاده کان را از فارس
باذربایجان طلبیده شاه اسمعیل در اواخر شهور سنه ۸۹۹ بگیلان رفته و پادشاه گیلان
کارکیا میرزا علی نسبت بآنحضرت در مقام خدمتگذاری برآمد و مدت شش سال در گیلان
توقف نمودند و چون دولت آق قوینلو ضعیف شد شاه اسمعیل در سنه ۹۰۵ کارکیا میرزا علی را
وداع کرده بعزم تسخیر ممالک ایران در حرکت آمد و در اندک زمانی تمامی عراق عرب و عجم
و فارس و کرمان و آذربایجان و خوزستان تا سرحد روم و شام را بتصرف خود در آورده
سلاطین عالم در اطاعت در آمده تمامت خراسان مفتوح کرده قصد ماوراء النهر نموده مظفر شد
و شاهی بیک خان اوزبک را بقتل رسانیده و بعراق معاودت نمود در سنه ۹۱۹ در نوبت
دوم بخراسان رفت و در سنه ۹۲۰ سلطان سلیم پادشاه روم عاصی شده بحدود آذربایجان آمد
چون نواب شاه اسمعیل مطلع شد بمحاربه او رفته در چالدران خوی جنگ کرده شکست عظیم
خورده به تبریز معاودت نموده در بیست و ششم ذیحجه سنه ۹۱۹ شاه طهماسب تولد و در سنه ۹۳۰
در حدود تبریز مریض شده بعالم بقا شتافت نعش او را باردبیل آورده در مقبره صفویه
مدفون شد قطعه شاه گیتی خسرو داور نگین جم ۞ که چو از ملک جهان انقطاع
گفت قضا از پی تاریخ او ۞ شاه جهان کو جهان را وداع ۞ و عمر آنحضرت سی و هشت سال
بود چهار پسر داشت یکی شاه طهماسب دوم القاص میرزا سیم سام میرزا چهارم بهرام میرزا

شاه طهماسب

شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل بعد از پدر بحکم وصیت
دو روز قبل از وفات در سنه ۹۳۰ بر مسند سلطنت نشست
پادشاهی ذی جاه در عقیدت بپدر و عامه علما
و کافه برایا در عهد امن و امان گذرانیده بود و در لشکر کشی
و کشورگیری بی نظیر مجموع ممالک ایران و آذربایجان
تا سرحد روم و شام و فارس و کرمان و خراسان
و قندهار را بحیطه ضبط در آورده سلاطین عالم خود را
باطاعت او در آورده همایون پادشاه فرمانفرمای
هند بسبب طغیان شیر خان افغان شکست
خورده اراده شرف ملاقات شاه طهماسب نموده
و به قران سعدین اتفاق افتاد و در سنه ۹۵۱ همایون
پادشاه با سپاه بسیار از کرمان و خراسان و سیستان
از حضرت شاه مرخص و روانه مقصود شده
بالجمله پادشاه جمجاه ... دار الملک ...
مدت ... و پنجاه ... طرف توجه نفرموده
و اگر در اطراف ممالک فسادی ...
تدبیر صاحب ... و ارباب سردار ...
کوشیدی تا آنکه در ۱۹ شهر صفر سنه ۹۸۴ جهان فانی را
وداع نموده بعالم باقی شتافت

شاه اسمعیل ثانی ابن شاه طهماسب بعد از فوت شاه طهماسب
سلطان حیدر میرزا را از تخت ...
نبت شاه پرور بنا بر وصیت لشکر را بعرض شاه اسمعیل
شاه که در آن وقت در قلعه قهقهه محبوس بود رسانیده
بجهه رفع فساد راضی بقتل سلطان حیدر میرزا شده
او را بقتل آوردند و شاه اسمعیل ثانی از قلعه قزوین
شده در سنه ۹۸۴ بر تخت نشست و او بسلطنت
و سیاست بود و دولت داشت ...
... چون بار عالم ...
غضبناک نشستی و باندک تخطی عقوبت ...
کردی و بجهه دوام پادشاهی خود بسیاری ...
که منافی مروت و دین داری بود ...
حمل اولاد و احفاد و اقربای پادشاه مرحوم ...
خود نمود و بعد اراده تسخیر عالم نموده ...
در میان ... و آثار کراهت از ناصیه ...
نفرس ... از سه روز ...
قرنفل ... که معتاد بود اندکی زیاده خورده
بخوابید بعد از دو ساعت بیدار شده خود ...
مترقب موت ... هر چند ... کردند ...
نبخشید درگذشت و این در سنه ۹۸۶ بود

شاه سلطان محمد ابن شاه طهماسب صفوی در ایام پادشاهی
پدر حاکم شیراز بود چون شاه اسماعیل ثانی کحل کشیدن
واقربا را امر فرمود مقرر فرموده که رفته در فارس
او را نیز عاطل نماید چون قورچی بشیراز رسید خبر فوت
شاه اسماعیل را شنیده بدیگر سرداران سبقت گرفته
و بجهه عکس اراده تهنیت معین کردند و در زمان
شاه سلطان محمد خدابنده ملقب شده
و شیراز را اقطاع او مقرر گشت و شاه سلطان محمد
در ساعت حرکت و در آخر شوال سنه ۹۸۴
داخل قزوین شده بر تخت نشست و چون
از نور بصر عاری و ظرافت بر مزاج او غالب
و اکثر اوقات بمعاشرت نسوان و شاه ...
ساختن در انتظام امور سلطنت نیز در ختن
نهند قصوری در ممالک بهم رسید الخ
شاه ملوکه الله شاه عباس بود و رتق و فتق مهمات
شاهزاده و امور هرات با او متعلق بود
سایر خوانین را ملاقات و قرار داد کردند
که شاه عباس را بر سریر سلطنت نشانند
در این باب مراسلات بحکام و خوانین
اطراف نوشته بعضی قبول نمودند و بعضی
جواب بین الامرین دادند بالاخره
شاه عباس را بر سریر سلطنت نشاندند

شاه عباس ماضی ابن شاه سلطان محمد در ایام پادشاهی
شد بنای عدالت گذارده با رعایا بطریق مرحمت
سلوک نمود و ابواب جبر را بر روی مردم بست و در
کمال تدبیر و اهمیت سپاهی و ملک و رعیت اختلاف
ممتاز بود و از ایام عبدالله و عبدالمؤمن خان اوزبک
بخراسان آمده در سنه ۹۹۶ مشهد مقدس را قتل عام
نموده بعد از چند سال بزیارت امام ثامن ع
مشرف شده مجموع ممتلکات خود را وقف
چهارده معصوم نموده بعد از مراجعت در صحرای اوج تپه
از ولایت جام ... حرکت فرموده شهر را ...
[illegible]
سر و ده هزار لشکر ... شماره آمده از
[illegible]
مبارک رمضان ... تقرر شد و در سنه ۱۰۳۸
از اشرف بقزوین آمده ...
[illegible]
روز ... عارض ... و علاج اطبا
سودمند نیامد بنا بر موافقت هوای اشرف
باشرف سعادت نمودند اما روز بروز ضعف
بر او مستولی شده در ... ربیع الاول سنه ۱۰۳۸
عالم فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت

آثار

عالی قاپوی اصفهان، چهار باغ اصفهان، مسجد جامع ...، پل زاینده رود، شهر فرح آباد مازندران، اشرف مازندران، میدان اصفهان

[illegible]
... تاریخ ... عجم ...
در روز ... حکم ... اسلام ...
... شاه ... اسماعیل صفوی ...

شاه صفی اسم او سام میرزا ابن صفی میرزا
ابن شاه عباس است که شاه عباس او را مستمر
ساخته صفی نمود و بعهد خود ... بعد از فوت جد
بزرگوار بفاصله بر تخت نشست

شاه عباس ثانی ابن شاه صفی ابن صفی میرزا ابن
شاه عباس ماضی بعد از فوت شاه صفی در ده سالگی
... بر تخت نشست ... ورود ... بدست
... جهان ... خود ...
... ممالک محروسه ...
... مقرر ... در ...
... زلزله عظیمی ... اکثر ابنیه
و عمارات منهدم شد ...
... و سایر ...
... مراجعت ... ازمان ...
در اصفهان در سنه ۱۰۷۷ عالم فانی را ...

آثار

عمارت ...، کوه ... ستون، پل زاینده رود، باغ ...، باغ ...، باغ ... تالار

شاه سلیمان این شاه عباس ثانی اسم او صفی میرزا
بود بعد از فوت پدرش در ششم شعبان سنه ۱۰۷۷
او را بر سریر سلطنت متمکن نموده ملقب به شاه صفی کردند
و بعد از چندی به شاه سلیمان مبدل داشتند پادشاهی
به غایت قاهر و خسرو ذی رونق بود و آثار ملک داری ظاهر
از علامات او کم و بیش گردید و [illegible]
کسی روی فاقه ندیدی در تعظیم و مراعات سادات و شرفا
اهتمام تمام داشت و پیوسته همت بر رعایت حالات
علما و ارباب کمالات مشغول داشت شبها تبدیل
وضع نموده تجسس به در خانه بینوایان می برد و بر روز
گرد ذلت از چهره یتیمان می سترد پادشاهان
هندوستان و اورنگ زیب در طریق مصادقت
بودند و عبدالعزیز خان چنگیزی پادشاه توران
به عزم طواف کعبه وارد اصفهان و آنحضرت او را
به تدارکات شایان روانه کعبه نمودند و سلطان
اکبر پسر اورنگ زیب از پدر رنجیده روی نیاز
به درگاه آنحضرت آورده التماس اعانت نمود
در خلال این احوال درد پا بر آنحضرت عارض
گشته از مشی و قیام عاجز و مدت آن علت
طول کشید و امرا بدربارش [illegible] راه نیافتند
و بعد از بیست و هشت سال در سنه ۱۱۰۵ به عالم
بقا شتافت

آثار
مسجد قلعه [illegible] اصفهان — حمام قلعه [illegible] — مورد سلطنت
مسجد جنت [illegible] — باغ [illegible] اصفهان
رباط [illegible] ولایات [illegible]

شاه سلطان حسین میرزا این شاه سلیمان بعد از فوت
پدر به اتفاق امرا بر تخت نشست و این پادشاهی بود
کریم الاخلاق در مروت و پاکدامنی از جمیع سلاطین
ماضیه طاق قانع [illegible] و رقیق القلب متعبد
از جمیع محرمات مجتنب و در اکثر اوقات به صحبت
فضلا اشتغال داشت و پادشاه دائم به نوافل
قیام می نمود و محمود افغان پسر میرویس به تاراج قوافل
اقدام کرد و قندهار و بعضی جاها را گرفت و بعضی امرا در رزم [illegible]
بزم و قتل شد و [illegible] تمکن داشت و مالک
[illegible] در سنه ۱۱۳۴ [illegible] لوای استبداد بر افراشت
بالاخره محمود افغان اصفهان را احاطه و کار بر مردم
تنگ شد و قحط و غلا پدید آمده مردم از گرسنگی جان
بجان عزیزان خود می خوردند امرا [illegible]
مصلحت دیدند که آنحضرت تاج و تخت را بآن بد
سیاه روز گذارند آنچه کردند و خزاین و کارخانجات را
تصرف محمود افغان در آمد و بعد از چندی محمود دیوانه شده
از امرای قزلباش را مقتول و [illegible] اشرف
سر آنحضرت [illegible] را شهید کرد و [illegible] خان قوری
دفالج شدید بر او طاری شده اشرف پسر عمش
که منتظر مرگ او بود او را کشته بر کرمان و قزوین
و طهران و کاشان نیز مستولی شد و در [illegible]
جلوس میر احمد پاشا از دولت عثمانی دیگر باتفاق
به طلب شاه سلطان حسین مامور شده پیغام
دادند که از ملک شاه سلطان حسین دست بردارد
[illegible] اشرف [illegible] در اصفهان آنحضرت را
شهید ساخته سر او را نزد احمد پاشا فرستاد

آثار
جنت [illegible] — مدرسه چهار باغ اصفهان
[illegible] ناتمام شد

ذکر [illegible]
[illegible] سلطنت پادشاهی که بعد از ظهور اسلام منقضی [illegible]
از ابتدای جلوس شاه اسماعیل ۹۰۶ الی [illegible] صفویه

شاه طهماسب [illegible]

شاه طهماسب این شاه سلطان حسین است در حین محاصره
اصفهان به رخصت پدر از اصفهان بیرون رفته قزوین
رسید و خبر سانحه پدر را در آن طریق مذکور شنیده سکه و خطبه
به نام خود کرده پادشاه نامیده گشته کلاه قزوین [illegible]
نمود و خود متوجه آذربایجان و در اردبیل رفته خبر رسید
که روسیه به رشت آمده دست تصرف گشاده اند
آنحضرت را فرصت [illegible] روسیه را از رشت
اخراج نمود و بعد از چندی متوجه خراسان و در دارا
منصب نیابت سلطنت فتحعلی خان قاجار
مفوض داشته روانه خراسان و در خبوشان
نادر قلی بیک افشار [illegible] به طهماسب قلی خان
موسوم شد و از آنجا وارد خواف [illegible]
نادر قلی بیک فتحعلی خان را مقتول و شهر مشهد را مفتوح
و ملک محمود [illegible] را شفیع آورده باج تسلیم [illegible] شد
و بعد متوجه اشرف شده در دامغان با اشرف مقابله
و مقاتله نمود منهزم شد و افاغنه به شیراز رفته طالب
امان شدند پس آنحضرت افسر ملک را بر سر و فرمان
ایالت خراسان به جهت طهماسب قلی خان فرستاد
که از شیراز به خراسان رفته به رفع افاغنه ابدالی پردازد
چون نادر قلی بیک به خراسان رسید شنید که آنحضرت
با روسیه مصالحه کرده نوشته که امرای [illegible] ارض
تصحیح شده تعهد جواب [illegible]
بنا بر این بود آنحضرت را به اصفهان [illegible] سلام
عام [illegible] مجلس امرا [illegible] نادر [illegible]

شاه عباس ثالث این شاه طهماسب چون نادر
شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد از بیم شورش
خلایق و صلاح وقت روز دیگر بزم خسروانه بر پا
در گهواره شاهزاده عباس میرزا را که هشت ماهه
بود آورده زیب مسند خسروانه کرده [illegible]
و اسم پادشاهی بر او نهاده خود [illegible] خلع
فاخره گران بها با امرا [illegible] نیابت
پوشید قزوین را جهت [illegible] او مقرر داشت
و مدت [illegible] خطبه و سکه به اسم او بود
آخر الامر در مغان [illegible] پادشاه شد

شاهی رفته گفت ایران قزلباش را بخیر باد شاهی
تو نبشند و تاج را میخواهند که عباس میرزا
سر برآرای ملک ایران سازند و او در خلع
شخص روانه ارض اقدس ساخت که در آنجا مکث
نماید که در هنگامیکه نادرشاه بهند رفته بود
بتوهم آنکه مبادا مردم او را پادشاه نمایند رضا قلی
میرزا ولد نادرشاه آنحضرت را شهید نمود

تاریخ سلطنت آن امام اصفهان کشته شد عباس شاه
رخت ودر زمان افاغنه فوت ...
از تحکیم ... شد

بعد
امام اسلام را اول در از در ... قبل از انهدام افاغنه
و خود با طفل کشته
ملهم عام
لی عام

ملهم عام
ملهم عام
عبدالرحیم

از اعراب افاغنه

علم
شرح حالات افغان بخصم ...
در ذکر القاب ایشان که قبل از ظهور اسلام ملقب گشته اند
در ابتدای جلوس نواب شاه اسماعیل از ...

غلزائی افاغنه که در عهد سلاطین صفویه قبل از شاه سلیمان در بعضی از ایران استیلا یافته حکومت کردند

ابدالی افاغنه که در قندهار و ایران در بعضی از بلاد حکومت کرده اند

ملهم حر
ملهم عام

در قندهار و هرات ... | در بعضی از ایران
... عام | ... عام

افاغنه قلیچی
ملهم حر
... عام

در قندهار | در بعضی از ایران
... عام | ... عام

میرویس قلیچی کیفیت احوال او آنکه ...
ملقب شاه نوروز خان از جانب خاقان شهید
شاه سلطان حسین بیگلربیگی قندهار بوده و از جهت که
باتفاق او مامور قندهار بوده اند دست تعدی
بافاغنه دراز کردند میرویس از روی تعظیم بدربار
پادشاهی آمده داوری نیافت از آنجا بمکه رفته
قبل از رجعت بقندهار آمده گرگین خان را مقتول
ساخته بحکومت نشست و این در ماه رمضان
سنه ۱۱۲۱ بود بعد از این واقعه کیخسرو خان
بخون خواهی عمش مامور و او نیز در سنه ۱۱۲۳
مقتول شده قبل از آنکه دیگر زمان خان شاملو مامور
و در عرض راه وفات یافته میرویس را اقتدار
کاملی در قندهار بهم رسید و باستقلال تمام هشت سال
حکمرانی کرد

عبدالعزیز برادر میرویس قبل از برادر بحکومت
قندهار رسید و یکسال بامر حکومت پرداخت

ملهم عام
ملهم عام

محمود للّه میر ویس چون اسدالله عبدالله
ضرور [illegible] که احوال او [illegible] آمد هرات و غوریان
و فراه را تصرف کرد بعد محمود از قندهار آمده
اسدالله را مقتول و در حینی که شاه سلطان حسین
در قزوین بود ایمراتب را از خدمات شمرده
عرض کرد اما بر ذات تدلیس او را صدق
دانسته او را [illegible] ملقب و حسینقلی خان
خطاب [illegible] خلعت و شمشیر برای او فرستاده
ایالت قندهار را باو تفویض داشته محمود
بعد [illegible] تنبیه ابدالی وارد سیستان و کرمان را
ضبط در آورده و بعد تاراج و اهل کرمان را
اسیر کرده بقندهار رفته و سال دیگر آمده کرمان را
قتل و غارت کرده عازم صفهان و چندی صفهان را
حصره و بالاخره اصفهان را تصرف و تاج
و نگین را با کارخانجات شاهی گرفته سکه و خطبه
بنام خود کرده بعد از چندی مفلوج و مجنون شده اشرف
او را در خفیه هلاک کرده بنوبت سلطنت بنام خود کرد
و این واقعه در ۱۲ شهر شعبان سنه ۱۱۳۷ اتفاق افتاد

اشرف غلچی ابن عم محمود را بدرک واصل کرده
خود لوای سلطنت افراشته بر شیراز و کرمان و قم
و کاشان نیز مستولی شد و شاه سلطان حسین را
شهید کرده سر او را جهة احمد پاشا و سایر پاشایان
که بطلب شاه آمده بودند فرستادند و بعد از
چندی احمد پاشا منضم نموده متوجه تسخیر
سمنان و آن حدود شد و در مهماندوست
افغان از لشکر شاه طهماسب منهزم و نادرشاه
حسب الحکم شاهی تعاقب کرده در مورچه خورت
محاربه کرده اشرف تاب نیاورده کوچ و بنه
خود را از اصفهان گذاشته [illegible] شیراز
و [illegible] پادشاه مغفور را [illegible]
کشته روانه قندهار شد و [illegible]
محمود بقندهار نتوانست رفت متوجه گرمسیرات
شده برادر محمود غلجائی ابراهیم نام بر سر راه او
فرستاده او را [illegible] بقتل رسانید

عم

نوشته محمد غلام
[illegible]

[illegible]
[illegible] که پادشاهان عجم شده [illegible]
سردار پادشاهانی که قبل از [illegible] اسلام سلطنت کرده اند
از ابتدای جلوس شاه اسمعیل صفوی الی [illegible] صفویه
[illegible] افاغنه [illegible]
افاغنه که در قندهار حکومت کرده اند

افاغنه ابدالی که در هرات و فراه حکومت کرده اند

[illegible]

اسدالله خان بعد از واقعه قندهار [illegible]
[illegible] عبدالله خان ولد حیات سلطان [illegible]
اسدالله خان و [illegible] که محبوس
بود [illegible] حاکم ابدالی شده و الی هرات شد
در ان [illegible] خان شاملو والی هرات او را با پدرش
محبوس ساخت و در خلال این احوال قزلباشیه هرات
شوریده عباسقلی خان را بیرون کرده اسدالله خان
با پدرش از زندان فرار و جمعیت فراهم آورده
[illegible] قبل از آن با جعفر خان استاجلو
که بحکم شاهی والی هرات [illegible] رسیده و او را دستگیر
و هرات را تصرف و قتل و غارت نموده [illegible]
و غوریان و [illegible] را نیز تصرف و فراه را نیز
ضبط نمود و با [illegible] خان ترکمان که [illegible]
[illegible] مامور [illegible] نموده او را مقتول و [illegible]
رسانید بالاخره محمود غلجی از قندهار آمده [illegible]
او را بقتل رسانید و این در سنه ۱۱۳۱ بود

زمان خان قبل از قتل اسدالله خان و در زمان محمود
[illegible] بقندهار که نشسته هرات را تصرف
و عبدالله خان پدر اسدالله خان را محبوس [illegible]
و سایر گرفتاران قزلباشیه را تا قندهار آورده [illegible]
هرات شاه صفی قلیخان ترکمان [illegible]
تعین در دروازه هرات ساخته در صحرای کافر قلعه [illegible]
ایشان جنگ شده سردار مقتول شده و افاغنه را
در آن ولایت [illegible] رسیده چند سال آن [illegible]
را در تصرف داشتند تا آنکه با [illegible] نادر شاه
فتنه و فساد ایشان کوتاه شد

ذوالفقار خان ولد زمان خان حسن [illegible] خان
افغان که حاکم هرات بود در سنه ۱۱۳۰ که بعد از استیلای
محمود خان باصفهان بهوس مشهد مقدس آمده چهار ماه
قلعه مشهد را محصور و بالاخره بی نیل مقصود وارد هرات
گردید و افاغنه با [illegible] ذوالفقار خان را از
سوء [illegible] حاکم هرات ساخته در سنه ۱۱۳۲
زمان ولد عبد الله خان که پدرش در ایام [illegible]
[illegible] رسیده بود بجنگ [illegible] هرات را
شورش کرد افاغنه برای رفع نزاع ذوالفقار خان را
[illegible] و زمان را [illegible] قندهار روانه
کرد الله یار خان در سنه ۱۱۳۱ از ملتان آورده حاکم
کردند و در [illegible] طایفه افاغنه ذوالفقار خان را از
[illegible] آغاز نفاق کردند تا آنکه افاغنه از [illegible]
[illegible] هر یک را [illegible] فرستادند
خبر [illegible] نادر را شنیدند [illegible] ذوالفقار خان
و هرات را با الله یار خان داده [illegible]
و [illegible] در آن حدود حکومت که
آخر بتیغ قهر نادری مقتول شدند

محمد علی نام

حاله ص

تاریخ پادشاهان عجم

در ذکر [illegible] و شاهان [illegible] از ظهور اسلام [illegible]

از ابتدای جلوس شاه اسماعیل الی انهای صفویه

لغایه افاغنه

جمعی که از اولاد سلسله صفویه که چند روزی گردن فرازی نمودند

صفی میرزا [illegible] در سنه ۱۱۳۲ [illegible]
[illegible] شاهزاده که [illegible] حسین خان حاکم
[illegible] او را اطاعت کرده [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] بود از
[illegible] خواجه سرا او آمده او را باحترام تمام [illegible]
باطراف [illegible] خطبه باسم [illegible]
خواند [illegible] اسم او [illegible]
و در [illegible] ایلات [illegible] شده در آن نواحی [illegible]
[illegible] تا آنکه در حینی که شاه طهماسب در مشهد بود
ارکان دولت او [illegible] او را بقتل آوردند در سنه ۱۱۴۱

محمد علی نام [illegible] میرزا [illegible]
در سنه ۱۱۴۳ در [illegible]
و عوام بر سر او جمع شده [illegible]
[illegible] شاید او باشند [illegible]
شده اراده [illegible] او [illegible] و از آنجا [illegible]
رفت [illegible] دولت قیصری [illegible] شاهزاده
ایران پناه بدولت عثمانیه برده او را [illegible]
و [illegible] فرستادند [illegible]
مهمان [illegible] و [illegible] افواج [illegible]

سید احمد نواده میرزا داود متولی مشهد مقدس
[illegible] اصفهان [illegible] رفته [illegible]
[illegible] تفویض [illegible] فارس [illegible] شاه طهماسب [illegible]
و جمعی [illegible] مرودشت فارس [illegible]
از [illegible] او را [illegible] جلوس [illegible]
رفت و در آنجا جمعی فراهم آورده [illegible]
و کرمان را [illegible] در سنه ۱۱۴[illegible]
جلوس [illegible] سکه زده [illegible]
امر [illegible] قلعه [illegible] محصور و بالاخره
گرفتار و او را باصفهان آورده بقتل آوردند

سید حسین [illegible] که از [illegible] رفته
[illegible] در کسوت درویشی [illegible] افاغنه باصفهان آمده
[illegible] صفی میرزا [illegible] در میان طایفه [illegible] رفته
[illegible] عباس میرزا [illegible] شاه سلطان حسین
[illegible] جمعی فراهم آورده چند روزی
[illegible] کارش [illegible] سر [illegible] علم [illegible]

او قرار داد که هر یک قرار خود باقی باشند و در بعضی حرکات
او در جزیره سمین فرستادند و کسان او را خلاص کردند

سلطان محمد میرزا مشهور در شمیل بیناب بندر
بهم رسیده با دعای پسری خاقان شهید که سال
سلطان محمد میرزا نام داشته با فرقه فرسوار شهرت
یافت و در شمیل بیناب با نفر از اعراب جماعه
جمیع آدلعه نزد عبد الله خان حاکم بلوچ رفته جمعی از
بلوچ با غارت او برخواسته از آنجا بمیانه طایفه ... رفته
از طایفه ایشان نیز تحقق ساخته عزیمت ... کرد
... و سید احمد را منهزم نمود بندر را با شمیل بیناب
تصرف کرد و بالاخره از جانب اشرف جمعی بر دفع او
مامور و او شکست یافته بهندوستان گریخت

زین نام ... در لاهیجان پسر ابراهیم
... که با چند نفر از درویشان ... دیلمان ...
اینکه ... اگر ... باشد شاهی ... پسر
شاه سلطان حسین ... میرزا نام داشته ...
صوفیان ... و دیلمان را فریفته ... بر آورده رشت
سپه سالار گیلان با ... منهزم شده ... قلندر
لاهیجان را تصرف سپه سالار ... قلندر
... قرار ... و از آنجا جمعیتی فراهم
آورده با ... رشت ... از روسیه ... آورد
... منهزم ... آمده جمعی را ...
... و بالاخره از ... منهزم
منهزم ... آمده او را مقتول و سر او را ... کردند
فرستادند

تاریخ باب ... سال ...

در ذکر پادشاهانی که ... سلطنت ...

از ابتدای جلوس شاه طهماسب ثانی ...

از باب غلبه روسیه و غیره که از بعضی از ولایات ایران استیلا یافته و جمیع ... مقهور گشتند

روسیه در حینی که شاه طهماسب در قزوین ... بود
... از آنجا ... رسم ... شاه
روس قرار داد جمعی روسیه با ... آمده در رشت نزول
در رشت ... مغلوب ... شاه
و کالنگ ... را تا سرحد ... تفویض
کرد که ... آن ولایت ... رفع ... نماید
روسیه ... شاه جمعی را ... ایشان مامور
... خارج ... قزلباشیه ... روسیه
رشت و ... را تصرف ... شرکت
با ... دیوانی ... آنکه ...
قلندر ... اسمعیل میرزا ... مذکور شد ... فراهم
روسیه ... لاهیجان و ... را تصرف
و ... نظر ... شاه روس باعث ... بسیار
وارد ... شد ... و سالیان را نیز ضبط کرده
... اخذ مالیات ... کرده ...

روسیه همراه حرکت شاه طهماسب از قزوین
به تبریز از دولت عثمانی ابراهیم پاشا حاکم ارزن الروم
به گرجستان و احمد پاشا با ایروان و عبدالله پاشا
حاکم وان و حسن پاشا حاکم بغداد ... پاشا
در همدان مامور گشته هر یک با عساکر بسیار عازم ...
محوله ... شدند ... و ایروان را تصرف ... تبریز را
چهار ماه محاصره و ... گشته ... تبریز را
مفتوح و اهالی آنجا را ... قتل ... و حسن پاشا
همدان را تصرف ... و غارت کرد و مصطفی پاشا
گنجه را ضبط و متوجه اردبیل شد ... همراه
از اردبیل عازم طهران ... اردبیل را ...
و زنجان و سلطانیه ... را از تصرف ...
بالاخره ... مقهور شده سر ...
گرفته ... رفتند

... خان لکزی ... داغستان ... خان
حاکم شیروان با جمعی مقتول ... لکزیان را
غارت ... احمد خان حاکم قبه را نیز مقتول و
حسین خان ... شیروان را نیز
... شیروان ... احمد خان ...
... مصطفی پاشا ...

ملک محمود سیستانی ... ۱۱۳۴ ...
... خان ... خان ...
مقتول شد ... سید ...
... سپه سالار و ... هرات ...
... مشهد مقدس شد ملک محمود ...
حاکم تون ... مشهد ...

مامور و فرمان ایالت باسم حاجی داود صادر
کرده سرفراز خان و سایر بر اکنفته فرمان
ایالت باسم حاجی گرفته لوای استبداد برافراشت

اسمعیل خان فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی مشهد را
بر سر قلعه تون فرستاده بیگلربیگی مقتول شده
بر اقتدار ملک محمود افزود و بعد از چندی اسمعیل خان
بنای حرکت نا شایست الواط ملک محمود سالها
بارض اقدس تکلیف نموده ملک محمود والی ارض
اقدس و مسند حکومت گسترد تا آنکه نادر بعرصه
وجود آمد چند مرتبه مجادله و ملک محمود مغلوب و از راه
تلبیس ملبس بلباس فقر گشته در یکی از حجرات
صحن مقدس بر رسم خمول نشست در تاریخ
بیوفاء آن نواحی رفته آغاز سرکشی کرده بمرتبه
گرفتار و بقتل رسید

ترکمانیه صاین خانی اسیر کرده تا تاریخ حوالی ... به
و در نواحی جرجان دشت قپچاق سکنی داشتند
اگر چه بعضی اوقات بنا بر صرفه کار رجوع اظهار
اطاعت و انقیاد میکردند لیکن اغلب اوقات
آغاز سرکشی می نمودند تا آنکه نادر بعرصه ظهور آمده
آرام گرفتند

علاء ... صر
تاریخ ... ان محمد ۶۵ ...
در ... ندث ... سلطنت ... اسلام سلطان ... ه

... ربه
محمد ... میرزا ... سلطان
... سلطان ... عباس ثالث که نادر ... باسم او ... سلطنت ... سلطان سعود
... ماه ... ۱۴ یوم
... ماه ... ۱۶ یوم

نادرشاه داود بیرام ... افشار از ایل قرقلو و جماعه از نوع افشار اند و وقت ... سلسله ترکمان از قدیم
سکنای ایشان در ترکستان بجهة سکنای مغولیه بر ترکستان استیلا یافته شدند ایشان از آنجا کوچ کرده و در
آذربایجان توطن کرده و بعد از ظهور شاه اسمعیل از آنجا آمده در سرچشمه کرکان من اعمال ابیورد
توطن جستند تولد او یوم شنبه ۲۸ شهر محرم الحرام سنه ۱۱۰۰ مطابق ... اتفاق افتاد موسوم بنذر قلی بیک شد
و در یازده سالگی قدم در معارج رشد نهاده آثار دولت از ناصیه حوالش ظاهر بود و چون در عالم ... تمیز
مشهور بنادر قلی بیک شد و بواسطه صدور بعضی خدمات بمصاحبت بابا علی بیک کوسه احمدلو مباهات یافته
از آن دختر رضا قلی میرزا متولد شد چون آن دختر ... بابا علی بیک دختر دیگر خود را با و داده نصر الله میرزا
و امامقلی میرزا از او بوجود آمدند بعد از فوت بابا علی بیک ملازمت ملک محمود سیستانی اختیار و بعد از چندی از او فرار
و با بیورد رفته حکومت آنجا را بدست آورد تا آنکه در زمان شاه سلطان حسین هرج و مرج دستی سرکشان از بیان کشیده
پا از اندازه بیرون گذاشتند از آن جمله افاغنه اصفهان و اکثری از عراق و خراسان را متصرف شدند و جمعی
دیگر با دعای شاهزادگی خیال سلطنت می نمودند کار بجائی رسید و امر بر صاحبی ایران بمقامی رسید که
قلندران دریوزه گر هوس سلطنت کرده صدای نفیر ... رسانیدند چنانچه سابقا اشاره شد
این معنی چون صیت غیرت نادر بر تافته با سهام جلادت هر معرکه همت نثار ادرا بعد ازین جلادت
زبانه ... جهار صد خانوار ... با هر فرقه بنای گیر و دار گذاشته طایفه افشار و اکراد و ایلات ابیورد
و دره جز و کلات را که قلعه خدا آفرین است ... برق حکم گردند اختیار روبار ... با ملک محمود سیستانی
محاربه و با طوایف ترکمانیه وقت ... تا ... مقابله و با قلت اعوان غلب اوقات غالب میشد تا آنکه ...

که حضرت شاه طهماسب خسته بخدمت قورچی باشی و قورچیان سردار شده [illegible] سلطنت رسید تفصیل انتقال

بطریق اجمال آنکه روزی که شاه طهماسب در مازندران فتحعلیخان معیر الممالک به رسم سفارت

نزد نادر [illegible] نادرشاه با آمدن خراسان تحریک و شاه بخراسان آمده در خواجه ربیع فتحعلیخان قاجار را

باشاره نادر بقتل رسانیدند و بعد از آن نادر مستقل امور سلطنت گشت ملک محمود سیستانی را مقتول

و مشهد را مفتوح و باتفاق شاه طهماسب بقاین رفته و افاغنه را عموما بقتل آورده از آنجا باسترآباد مازندران

آمده طوایف ترکمانیه و کردستان آن صفحات را مقتول و جمیع [illegible] اشرف افغان را منهزم

و ایران را از لوث وجود افاغنه پاک و شیراز و توابع مسخر و شاه طهماسب را در اصفهان متوقف

و خود بارها با روسیه محاربه و ایشان را مقهور و جمعی کثیر از آنها را مقتول و اموال بیشمار بضبط درآورد

و قریب سیصد هزار اسیری که روسیه از عراق و آذربایجان [illegible] داده [illegible] باوطان

ایشان [illegible] و از آنجا بخراسان رفته هرات و فراه و اکثری از طرف افاغنه آنجا را بقتل و غارت کرده

مقید ساخت و چون روسیه میدان را خالی دیدند بضبط ولایات پرداخته شاه طهماسب [illegible] آذربایجان آمده

با روسیه محاربه و شکست فاحش خورده کرمانشاهان و همدان و مراغه و تبریز بتصرف روسیه درآمد

بالاخره اعیان دولت شاهی با روسیه مصالحه کردند که آنطرف آب ارس با ایران و آنطرف بروسیه [illegible]

و کرمانشاهان نیز بسرکار احمد پاشا مقرر باشند نادر بعد از استماع بپادشاه روم اعلام داشته که تمامی ولایات ایران را

رد نماید یا آنکه آماده حرب شود و بعلاوه ایران ارقام [illegible] بر نقض مصالحه نوشته به شاه طهماسب نوشت که والیان ایران

شوند و از آنجا ملاقات و بجانب [illegible] عزیمت نماید [illegible] شکست شاه طهماسب ارباب [illegible] حاکم

[illegible] جمعی [illegible] کیلویه و غیره از جانب سرداران روس [illegible] رسیده طالب

صلح شدند نادر [illegible] روسیه را از ایران اخراج و تمامی [illegible] ساله از وجود [illegible] خالی نمود

و چون شاه طهماسب در [illegible] بطهران [illegible] با احمد پاشا [illegible] نادر متوجه اصفهان

و با شاه [illegible] که [illegible] سلطنت را [illegible] اول ربیع الاول سنه ۱۱۴۴

از سلطنت خلع [illegible] ارض اقدس [illegible] سلطنت را باسم عباس میرزا [illegible] و قزوین [illegible] سلطنت [illegible]

متوجه کوهستانات بختیاری [illegible] مقتول و وارد کرمانشاهان [illegible] روانه خراسان

و در دار

[illegible] نادرشاه [illegible]

و در ذهاب جمعی از روسیه را که [illegible] و احمد پاشا باج آلان را دستگیر و [illegible] بکرکوک رفته [illegible] عازم

بسیار بتصرف آورده و هزار [illegible] را روانه خراسان و عازم بغداد بود بسیاری از روسیه را قتل و

[illegible] اشرف [illegible] توابع [illegible] بغداد [illegible] احمد پاشا [illegible]

بالاخره بمقابله و شکست فاحش [illegible] نادر [illegible] همدان [illegible] اسباب [illegible]

بارها با روسیه [illegible] احمد پاشا عاجز شده مصالحه [illegible]

بزیارت کاظمین ع [illegible] اشرف [illegible] از آنجا [illegible] شوشتر را غارت [illegible] عازم شیراز [illegible]

بلوچ را مقتول ساخته و الوهمدان و از آنجا [illegible] عازم [illegible]

و [illegible] را باطاعت درآورده [illegible] و چاپار [illegible] تمامی [illegible]

ایلچی [illegible] رسید [illegible] سه ماهه [illegible] رسید [illegible]

[illegible] ایران [illegible] روسیه [illegible] عازم

فارس و قریب پنجاه هزار کس از روسیه [illegible]

گرفتاران روسیه را [illegible] روانه [illegible] تفلیس [illegible] عازم [illegible]

وارد صحرای مغان و ارقام بجمیع ممالک محروسه [illegible] و علما و اشراف هر شهر را [illegible]

[illegible] مغان حاضر شدند [illegible] که از صد هزار کس [illegible] حاضر شدند [illegible]

نموده گفت ما را غرض [illegible] که ولایات ایران را [illegible] از دست [illegible] روس [illegible]

خلاص [illegible] سپاریم اکنون شاه طهماسب و شاه عباس [illegible] که شایسته

افسر سروری دانید بسلطنت [illegible] گفتند که [illegible]

حق [illegible] نادر [illegible] بالاخره [illegible] خاتم الانبیاء [illegible]

خلافت [illegible] سابق [illegible] مذهب [illegible] شاه اسمعیل [illegible]

مذهب را متروک ساخته [illegible] ایران [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] قبول [illegible] مرقوم [illegible] پادشاه روم [illegible]

که بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه میگذاریم که رفع اختلال صوری از میان امت سید الثقلین شود
مطلب اول مذهب امام جعفر صادق علیه السلام مذهب خامس شمارند دویم آنکه در ارکان اربعه مسجد الحرام این
مذهب را یکی از ارکان شریک سازند و با ائمه جعفری نماز گذارند سیم آنکه هر ساله از ایران امیر حاج تعیین شود
که بطریق امیر حاج مصر و شام حجاج ایران را بکعبه مقصود رسانند مطلب چهارم آنکه اسرای طرفین مطلق العنان
[illegible] بیع و شری ایشان ننمایند پنجم آنکه وکیلی از جانبین تعیین که در پایتخت متعین امور طرفین
انجام دهند بعد از این که [illegible] در روز پنجشنبه ۲۴ شوال سنه ۱۱۴۸ مطابق توشقان ئیل که دوازده روز
بنوروز مانده بود بعد از انقضای هشت ساعت و بیست دقیقه بطالع شمس [illegible] تاج بر سر گذاشته بر تخت
جهانبانی قرار گرفت میرزا قوام الدین قزوینی [illegible] فیما وقع را تاریخ جلوس او یافته و بعضی [illegible] الخیر
فیما وقع خوانند زمام امور خراسان را برضاقلی میرزا [illegible] مقرر کرده که تهیه اسباب سفر قندهار [illegible] امور
[illegible] آذربایجان را از حد قپلان کوه الی [illegible] داغستان و گرجستان با ابراهیم خان
برادر خود موکول داشته [illegible] صلح آمده [illegible] چند نفر از معتمدین را بسفارت روم با نامه [illegible]
[illegible] روانه دربار عثمانی نمود و [illegible] با صورت ماجرا و انجام امر مصالحه باشرح [illegible]
[illegible] علاوه فرستاده عظما و اعیان ممالک [illegible] بعزم تسخیر
قندهار حرکت و بعد از ورود [illegible] نصرالله میرزا [illegible] مأمور [illegible] و غارت
درآمدند و در آنجا خبر فتح بحرین [illegible] تقی خان [illegible] فارس رسید و از آنجا عازم [illegible]
[illegible] رسیده سه هزار خانوار از ایشان مأمور [illegible] شدند پس از آنجا وارد اصفهان و از آنجا
عازم قندهار و در [illegible] حاکم [illegible] بقندهار رسید و دور
[illegible] تعیین و از آنجا روانه [illegible] قلعه [illegible] فوج [illegible]
[illegible] و جمعی را بتسخیر قلعه [illegible] قندهار را [illegible] آغاز [illegible]
محاصره که قلعه [illegible] قلعه [illegible] طایفه [illegible] قندهار درآمده
[illegible] رضاقلی میرزا مأمور تسخیر بلخ شده [illegible] مفتوح [illegible] و قلعه [illegible]
[illegible] ابوالفیض خان [illegible] و قلعه [illegible] مفتوح [illegible]
[illegible] رضاقلی میرزا [illegible] ابوالفیض خان [illegible]
[illegible] چند نفر [illegible] روانه [illegible] مفتوح [illegible]

و نادرشاه

[illegible]
[illegible] پادشاهان عجم [illegible]
[illegible] پادشاهانیکه بعد از ظهور اسلام [illegible]
[illegible]
نادرشاه

و نادرشاه در سنه [illegible] ۱۱۵ بعد از دوازده ماه محاصره قندهار را مفتوح ساخت و اهالی آنجا را [illegible] قندهار [illegible]
[illegible] مقتول [illegible] شد و روز دیگر [illegible] مأمور [illegible]
سفرای روم [illegible] مذهب امام جعفر صادق علیه السلام و شرکت رکنی از ارکان اربعه [illegible]
امیر حاج [illegible] روانه روم و از آنجا عازم تسخیر کابل [illegible]
کابل [illegible] حرکت [illegible] خزانه [illegible] خانه [illegible]
قلعه [illegible] نصرالله میرزا مفتوح شده [illegible] قبایل [illegible]
[illegible] اسیر [illegible] فتح [illegible]
[illegible] مفتوح شد [illegible] رضاقلی میرزا [illegible] سلطنت سرافراز [illegible]
نادرشاه عازم [illegible] ورود [illegible] ناصر خان محاربه [illegible] تمامه [illegible]
وارد [illegible] شدند در آنجا خبر کشته شدن ابراهیم خان برادر آنحضرت که والی آذربایجان [illegible]
محاربه [illegible] رسید و از آنجا متوجه شاه جهان آباد و بعد از ورود بحوالی لاهور [illegible] خان والی
لاهور امان خواسته [illegible] لایق [illegible] ایالت لاهور سرافراز شد و بعد از تسخیر لاهور [illegible]
رسید که محمد شاه با سیصد هزار لشکر و دو هزار زنجیر [illegible] سه هزار عراده توپ [illegible]
شاه جهان آباد گذشته پس آنحضرت بعزم مقابله از لاهور حرکت و [illegible] را مفتوح ساخته [illegible]
اردوی محمد شاه و جمعی بمقابله برهان الملک صوبه دار [illegible] با [illegible] هزار لشکر بامداد محمد شاه [illegible]
[illegible] و روز دیگر محمد شاه [illegible] نفر از عظمای هند [illegible]
لشکر هندی [illegible] رسیده محمد شاه [illegible] هندیان [illegible] شده [illegible]
توپخانه [illegible] محمد شاه [illegible] روز دیگر [illegible] سلطنت [illegible]
باستقبال [illegible] شاه جهان آباد [illegible]
و محمد شاه خزاین [illegible] جواهر و [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] غارت [illegible]
[illegible] غارت [illegible] محمد شاه [illegible]

صبیهٔ محمد شاه را جهت نصرالله میرزا خطبه و تا یکماه به عیش مشغول و فرزندان از ضبط خزاین و جواهرخانه

و اسباب مرصع که پرداخته صوبه‌داران لک‌ها و کرورها نقد و جواهر و مرصع و آلات پیشکش نمودند بیش

پانزده کرور نقد و جواهر و اسباب بیرون از حد احصا به تصرف نادری منتقل شد و به یک امرا و خوانین هند

خلاع فاخره و کارد و شمشیر مرصع داده مجلس خسروانه آراسته بدست خود تاج بر سر محمد شاه گذاشته

سلطنت هندوستان را باو تفویض و سکه و خطبه بنام او کرده محمد شاه ممالک آنطرف رود اتک و دریای سند را

از حد تبت و کشمیر تا جائی که آب سند بدریای محیط اتصال می‌یابد بعلاوه ولایات سند و بنادر پیشکش

با ولیای دولت نادری نمود [illegible] ممالک [illegible] از قبیل غزنین و کابل که سابقا از ایران

محسوب بشد قبول [illegible] به محمد شاه بخشیدند و تمامی امرا [illegible] ایران [illegible] انعامات شایسته داده ملازمان

مساوی موجب انعام [illegible] و تمامی ولایات ایران ارقام صادر و مالوجهات سه ساله ایران به تخفیف مقرر و بعد

پنجاه و هفت روز در شاه‌جهان‌آباد توقف و روز شنبه هفتم شهر صفر از آنجا حرکت و چون منظور [illegible] کار

ترکستان بود از هند [illegible] کارهای ماهر [illegible] نمود که از آنجا کشتیها ساخته در ساحل رود آمویه مهیا

سازند چون به ابوالفیض خان پادشاه ترکستان خبر رسید مضطرب گردیده با نامه خلوصیت آمیز [illegible]

و حلقه گوش [illegible] در اخلاص [illegible] از ورود [illegible] حسن ابدال [illegible] ایلچی [illegible] سالم [illegible]

دوازده هزار تومان جواهر و مرصع آلات و چهار زده زنجیر فیل [illegible] ارمغان برای نادرشاه [illegible] مروارید

برای خورشید کلاه فرستاده [illegible] عبور [illegible] افاغنه کوهستان [illegible] را مطیع و [illegible] ساخته و از آنجا

روانه و وارد کابل جواهرخانه و فیلخانه و توپهای بزرگ و زواید اسباب را روانه هرات و از پی از راه

بنگش [illegible] روانه سند و [illegible] کشتیها که از [illegible] همراه [illegible]

از دریا عبور [illegible] را ضبط در آورده [illegible] قلعه عمرکوت که ماهی خدایار خان و

سی فرسخ از آنجا دور و در بیابان بی آب واقع بود با یلغار یکروزه مفتوح و خزانه و اثاث

خدایار خان که بهمه جهت یک کرور [illegible] ضبط در [illegible] سه چهار روز [illegible] خلع و دولت

سند و ملتان را باو [illegible] محمد خان [illegible] عوض [illegible]

بخوانین

[illegible] پادشاهان [illegible] فرار از آنطرف [illegible]
[illegible] نادرشاه

بخوانین داود پوره و لکه فرستاده محمد شاه را که با تحف و هدایا و الوداع رسیده بود مرخص و چند [illegible] دولت [illegible]

که رضاقلی میرزا [illegible] فرستاده بود جهت محمد شاه ارسال [illegible] و از آنجا حرکت و [illegible] جمعی را از ترکمان [illegible]

و مامور [illegible] ابراهیم [illegible] سرکرده [illegible] ابراهیم خان [illegible] و [illegible] میرزا [illegible] علیقلی خان

و [illegible] ابراهیم خان [illegible] حضور شده [illegible] حسب الامر تخت [illegible] مقابل تخت طاوس که در هند [illegible] در آورده بود

و در مدت [illegible] کامل در عرض راه تمام کرده [illegible] و خیمه [illegible] فراخور آن [illegible] ساخته [illegible] تخت در بارگاه

نادری شده بود [illegible] چند روز [illegible] شاهزادگان [illegible] ایالت هرات [illegible] میرزا [illegible]

و سکه هرات را بنام او کرده عازم ترکستان و وارد بلخ و هزار و صد کشتی که حسب الامر آماده شده بود از غله و ذخیره

پر کرده توپخانه را نیز [illegible] کشتی [illegible] حکیم اتالیق که عمده امرای توران بود با حکام قرشی و چهارجوی

[illegible] خدمت شدند و از آنجا حرکت و به کشتی [illegible] تجار [illegible]

چهار فرسخی بخارا ابوالفیض خان [illegible] جلوس [illegible] مجلس [illegible] کلاه [illegible]

تقیه شده [illegible] شاه [illegible] خطاب شاه ابوالفیض خان [illegible] ماوراءالنهر

[illegible] عوض [illegible] ممالک [illegible] ابوالفیض خان را [illegible] علیقلی خان برادرزاده

خود را [illegible] دختر [illegible] هزار سوار ترکمانیه و ازبکیه بخارا [illegible]

ملازمت [illegible] یافت و از آنجا عازم خوارزم [illegible] ترکمانیه و ازبکیه را که [illegible]

بخارا [illegible] ایلبارس خان [illegible]

بقتل رسیده [illegible] مفتوح شد و قلعه خانقاه و قلعه خیوه [illegible] ضبط در آمد [illegible] امرای ایران که در زمان [illegible]

از خراسان [illegible] قریب [illegible] دوازده هزار [illegible] مامور [illegible] نادر [illegible]

ابیورد [illegible] شده [illegible]

و قندیل [illegible] مرصع [illegible] روضه مبارکه [illegible] امام رضا [illegible]

صوبه‌داران لاهور و ملتان با تحف و هدایا وارد [illegible]

خراسان را [illegible] نصرالله میرزا [illegible] دو ماه در ارض اقدس توقف و عازم تنبیه لگزیه [illegible] داغستان شد [illegible]

[illegible] از خبوشان حرکت و در [illegible]

از آنجا [illegible] مازندران عازم [illegible]

[illegible]

اشرف از نواحی آن اطراف رسید بعد از ورود طهران رضاقلی میرزا را که در طهران گذاشته بود پس عازم مقصد و در عرض راه
سرکشان و دزدان دیگر به شرف بساط بوسی رسیده قلاده انقیاد بگردن گذاشتند پس عقوق که منتهای داغستان است مقر
کوکبه والا و عظمای قفقاز و قبایل قیطاق و دربند و داغستان و الوار و بارزمه و غیره عفو و احسان شدند و در اوائل قدوم
نام علامه و ملا و در ماهی محمد کلوله که جانب او انداخته بود در بهار گرفتار شده ... آورده جمع افواج بخشی شده
کور و اما رضاقلی میرزا ولد دلاور ماهی را که ... رسانیده و هم در آن دوران ... محمد شاه با ... اطوار
مورد احسان شاهانه و مخصوص شده و هم از روم ... نامه متعبر بر عقد ... قبول مذهب جعفری و توفیق ... احکام
رسانید جواب ... صادر شد که در عالم ... توفیق ... که مسلمین ... اصلاح حال مسلمین ... تفصیل
و در عقد ... عاقلانه ... عازم روم ... از ... اراده مهمان ... واقع ...
در خلال این حال احمد خان ... ساختر افندیان را با جواب ...
و در آنجا ارقام ... ولایات در باب منع ... تاکید ... در هندوستان ملتهای کابل و ... صادر
و در ... شد ۱۱۵۵ معماران تعیین و در کلات عمارت ... و دکاکین ساخته نفایس ...
اثواب و غیره ... و زواهر امتعه نقد آنجا شد پس عزم تنبیه اشرار طبرستان ...
و نهب و احراق ... گذشته ... در آن دیار ... و از آثار ...
و بالاخره فرار و قلعه کیلان طالب امان و مورد عفو و احسان شدند و قلعه مزبور را انهدام ...
مامور ... تبریز ... و در ... شاهزاده و طالب عفو شدند شاهزاده ...
مشعر ... بدرجه قبول رسید و در ... که ... ایل ... و عمارت ...
وارد ... و ... معجزه ... دیده ...
مقتول ... در ... و بالاخره ... متفرق ... اول ... شاه ...
اورده ... و ... که ... ایشان ... و تمام ... و احسان
... و ... فرمان ...
... و در این اوان نامه از پادشاه روم رسید که در ... تصدیق ...
رکن ... جواب ... اعلام ...
بروم ... داغستان ... ۱۱۵۶ ... وارد ...
محمد شاه ...
روانه ... احمد پاشا ...
دربار ... عهد ... قبول ...
... نقد ... ماموره ...

مقابله شد

حالا ...
تاریخ ...
و ورود ... اسلام ...
...
...

مقابله ... ایشان ... هم ... پس و الوئیم ... ... بزیارت حضرت ...
مشرف شد ... بالاخره ... آنچه ... در باب ...
و ... که از جانب احمد شاه به روم رفته بود ... احمد پاشا را از ... صلح ... لهذا ...
در ... به زیارت ... مشرف ... اشرف ... و علمای ایران ...
و کردستان که ... علمای ... شیعه ...
...
با آن ... شیعه ...
فرمان ... که عبارت از پنجاه هزار تومان باشد ...
و ... شاه ... ولایت ... که ... میرزا ...
است صد هزار ... احمد پاشا ...
فرستاد ...
و چون سابق ... ابراهیم خان ...
ابراهیم خان ... داغستان ... محمد ...
طبرستان و شیروان ...
میرزا ...
تقی خان ...
از شیروان عازم آذربایجان ...
و جمعی ...
چون ... نادرشاه ... اهل ایران ...
مصالحه ... ۱۱۵۷ ...
انقضا یافت چون ... احمد ...
شخص ... آذربایجان ... صفی میرزا

میباشیم نادرشاه عازم فارس و در حوالی ابهر خبر گرفتن سام میرزای دماغ بریده رسیده بحکم شد که بچشم
او را کنده نزد سرعسکر فرستاده و چون سرعسکر مزبور خزانه و هدایا جهة احمد خان داده بود حکام او را فرستاده
ایشان را غیب با انقیاد صفی میرزا متهم بوده الحال که حجت دیگر بجهت تفتیش بر سر ایشان رفته خزانه و
هدایا را تصرف و جمعی از طالبین را متعهد و متهم فرزند گویند پس موکب والا عازم و وارد خارج قلعه فارس
و جمعی ربیه جمعی از ایشان را هلاک و سرعسکر مستخلص شده چون مدت محاربه امتداد یافت بسیاری از مردم
فرار و سرعسکر ناچار تعقیب پیشکش و تعهد انجام مقصود بطرف شده معفو گردید پس از فارس برای
قشلاق قلمرو برع بعد از چند روز با شدت سردی هوا عازم تنبیه لگزیه و انطاکیه را تاخت و غارت
کرده بالاخره عفو فرموده و در سال ۱۱۵۰ بعد از صدور توشیح عازم سلاق ایروان و در عرض راه عالی فرمان
داده بعد از چند روز تصحیح چهت و در مراتبه در سرحد ایروان بکن جهه پاشاه که سرعسکر منصوب
و با صد و پنجاه هزار سوار و جمعی هزار پیاده بلکه مامور بمقابله بودی ربه و جمعی کثیر از اردو بسته و سرعسکر در ... محصور
و در همانجا درگذشت بعد از فوت سرعسکر روسیه فرار و عساکر منصوره بایشان رسیده و بسیاری را
و تمامی سیاه را بتصرف درآمده معادل دوازده هزار نفر ایشان را هلاک و پنج هزار نفر اسیر و چند نفر
از پاشایان دستگیر گشته گردجین را روانه فارس و چهار هزار نفر ایشان را روانه طهران و تبریز نامه نوشتند
به پادشاه روم نوشته از راه جردین حرکت و در دوران سفیر ایلچی معتبر از جانب پادشاه ختن
با هدایای لایقه وارد و جواب محبت اکبر قلم و شمشیر مرصع و دیباج نفایس ارسال شد و چون سابق
علیقلی خان را بتنبیه طایفه یموت خوارزم مامور فرموده بود و ابوالفیض خان والی خوارزم استقبال
حلقه انقیاد در گوش کشیدند اما طایفه یموت و سایر ترکمانیه اتفاق نموده ... و اکثر ایشان مقتول و مال
بسیاری بدست لشکریان آمده بقیه آن طایفه با کوچ بکوه بلخان که در حوالی استرآباد است رفتند
پس موکب والا از راه همدان باصفهان و از آنجا معاودت بارض اقدس نمود و در سال ۱۱۵۹
وارد کلات و از آنجا عازم عراق و حسب الخواهش پادشاه حسین جمعی را بجهة قرارداد صدود و سنور
مملکت خط ختن و توران زمین مامور و وارد شاد ... بعد از مقدمه جهه پاشا
سرعسکر نامه بروم فرستاد پادشاه روم مجددا چاپاری با هدایا برای تحریر صلحنامه و تعیین شروط
روانه نموده در باب قبول تکالیف معروضه ... و چاپار در سال ... وارد و مکرر ... آنحضرت مصطفی
شاه ... و میرزا مهدیخان را بجهت ... و در ... که از غرایب ... نگاف

اهنزاست

حاشیه [illegible] بتاریخ ... شعبان [illegible]

ارسال شد ۱ آنکه حدود و سنوری که در زمان خاقان
امنه است فرستاده صلحنامه را باین شرط مرقوم قرار
سلطان حسین قرارداد شده الی الابد استقرار داشته باشد ۲ آنکه ... امور ...
کدورت باشد اجتناب ورزند ۳ آنکه حجاج ایران دولتین از راه بغداد و شام مکه میروند
حکام عرض راه حمایت ایشان نموده سالماً بمکه برسانند ۴ در هر سه سال شخصی از طرف
با ایران و شخصی از اینجا بروم جهة کمک جانبین و اخلاصات ایشان از طرفین داده شود ۵ آنکه اسرای
طرفین مرخص و بیع و شری بر ایشان روا باشد ۶ آنکه حکام سرحدات از هرکاری که منافی دولت
احتراز نمایند و اهالی ایران بیت و رفض را موقوف نمایند و هر نوع که مکه و مدینه آمد و شد کنند از طرف
روم بدستور حجاج آن مملکت با ایشان سلوک شده ... از ایشان نگیرند و همچنین
در عتبات عالیات مادام که مال تجارت در دست ایشان نباشد ... بغداد باج نخواهند
و آنچه بعد الیوم از اهالی ایران بروم و از اهالی روم بایران آیند بوکلای طرفین ایشان تسلیم شود و در دوهم
شهر محرم سنه ۱۱۶۰ از اصفهان ایلچیان را روانه و خود از راه یزد متوجه خراسان و در رباط ...
جشن نوروزی در خارج شهر کرمان منعقد شده از آنجا عازم مشهد مقدس و چون اوضاع را دیگرگون دید
نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و سایر شاهزادگان را با جواهرخانه و نفایس اسباب سلطنت در ارض
راه روانه کلات و خود وارد ارض اقدس گشته تیغ بر جمعی را اجبار داده ...
نادرشاه از بیم و حالت ... که از خوارزم برگشته عازم داغستان شد در ... سلطنت فرزانه
و در راه ... عدالت ... بعد از آنکه بداغستان رفت بنای ... و ...
با طهماسب رضا قلی میرزا که فرزند مهین او بود از دو چشم کور کرده از عنف فرزند خلل در ارکان عقد او
راه یافته مقارن این حال از مردم ایران امور چند بظهور آمد که منشتر سبب تغیر عقیده او شد
از آنجمله چون نخجه گذشت در جنگل مازندران تفنگ قدم نامی گلوله بسمت او انداخت و طغیان
تقی خان شیرازی و سرکشی اهالی شیروان و جمعی لشکر ... از همه جانب سبب نفرت
آنکه شد و در ... سلوک را برگردانیده حرکات و ارتکاب ظلم و طبع قیامه راه مروت بسته شد
و باب ابواب کشته عمال ولایات را که بحکم حساب می آوردند بکشتن و هزار ... سیاه رده ... الف

بسته الف که هر یکی پنجهزار تومان ابواب و اینهمه زجر برایشان شدیدتر تا اعوان خود را تقسیم دهند و ایشان
با چهار از نوبتش دیگری نه هم شهری و هم خانه هزار و زر نزدیک دیده نادیده شریک خود می‌گویند الا
آنکه فقیری که نقدی زر به خزانه حواله می‌کنند پس گوش و بینی آنها را قطع و چشمهای
او را کور گه گرگعلان [illegible] بازار به هر کس تو جا می‌شدند مطالبه زر می‌گویند و هر کس که
کمان زر می‌بردند جامه جانش را چاک می‌گویند بکنی هان را نقد جان علاوه مال می‌بردند
و بار نجات نیافته این حواله از وزنه انها بهمسایه و از همسایه به محله و از محله به شهر و مملکت و ولایات
[illegible] سرایت می‌کرد حتی تا کسی این روز نمی‌دید معنی [illegible] نمی‌فهمید و هر از انکه وصول نمی‌شد آن
بیچاره‌ها با چشمهای کور دریاهای مجروح با هزاران زجر و عقوبت بدیار عدم می‌فرستادند این دفعه
نوبت به گرگعلان رسیده به تهمت طمع کاری [illegible] نیز بهمین دستور سه نفر از ضد [illegible] که دایم
الحضور بودند مصدق خود [illegible] که انچه تکلیف تصدیق می‌کردند و اگر گاهی چیزی فراموش می‌کردند
سخت طرادی می‌اوردند تا آنکه نایره بیداد او بحدی اشتعال داشت که چند نفر هندی و ارمنی
و مسلمان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش زده [illegible] و آتش بیرحمی بر [illegible] مشتعل شد
که بر خلاف ادای عهد او که اسرای ایران را از قید اسیر رومی و افغان [illegible] نجات داد اهل
ایران زن و فرزند خود را قیمت نازل با ازبک و افغان میفروختند در دهم محرم سنه ۱۱۶۰
که از اصفهان حرکت و بجانب خراسان میرفت در عرض راه بهر ولایت که میرسید کله
مناری از رؤس روسا و ضعفا می‌ساخت و در این اثنا اهالی سیستان سر از اطاعت
باز زده علیقلیخان برادرزاده خود را با طهماسب قلیخان سردار کابلی به تنبیه آنها مامور و [illegible]
ریحانه که عمال آنجا بپای حساب آمده بودند از شدت ضرب و [illegible] صد الف
باسم علیقلیخان و پنجاه الف باسم طهماسب قلیخان نوشته گرگعلان به تحصیل این وجه
مامور و روانه گشتند علیقلیخان چون میدانست که عذر مسموع نخواهد شد آغاز مخالفت کرده
طهماسب قلیخان را مسموم و داعیه خود را باطراف ممالک منتشر ساخت و هم جمعی که از بیم سطوت
نادری سر [illegible] رسیده بودند در مقام طغیان درآمدند از انجمله خبوشان [illegible]
تاخت

ملک [illegible]
تاریخ پادشاهان عجم [illegible]
ورود [illegible] پادشاهیکه [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
نادرشاه

تاخت گه کنند فرار نموده بارض اقدس [illegible] تنبیه اکراد عازم خبوشان و در منزل فتح آباد شکست [illegible]
جمادی الآخر سنه ۱۱۶۰ محمد بیک قاجار ایروانی و موسی بیک ایدلو افشار باشاره علیقلیخان با جمعی از [illegible]
کشیکچیان نیم شب داخل سراپرده گشته او را مقتول و سر او را در میان میدان اردو کوی لعب طفلان
ساختند همان که این خبر منتشر شد اردو بهم برآمده طوایف افغان و ازبک باتفاق احمدخان ابدالی
که هواخواه دولت نادری بود با لشکریان آغاز ستیز کرده [illegible] جمعیت [illegible] افاغنه بر ایشان
غالب و اردو را غارت کرده روانه قندهار شدند و [illegible] کیفیت را به علیقلیخان که از سیستان
آمده بود و در هرات بود اعلام داشتند علیقلیخان بجای او وارد ارض اقدس و سهراب غلام
خود را با طایفه بختیاری بر سر کلات فرستاده اتفاقات مستحفظین [illegible] در خارج کلات
برای بردن آب که گشته غافل شده بودند مامورین علی الغفله داخل کلات و نصرالله میرزا [illegible]
و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا [illegible] سوار شده بجانب مرو فرار کردند کاظم بیک برادر
علیقلیخان که در کلات بود ایشان را تعاقب کرده رسید و جمعی [illegible] نصرالله میرزا را [illegible]
گرفته بکلات آورد کاظم بیک رضاقلی میرزا و سیزده نفر از اولاد و احفاد کوچک و بزرگ نادرشاه را
که در کلات بودند [illegible] نصرالله میرزا و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را بارض اقدس آورد علیقلیخان
[illegible] و شاهرخ میرزا را که چهارده ساله بود [illegible]
منظور آنکه اگر در سلطنت استقلال نیابد و اهالی ایران سلطنت [illegible] از اولاد نادر خواسته
باشند در دست داشته باشد مدت سلطنت

[illegible]

افشاریه

علیشاه

علیشاه ولد علیقلی خان پسر ابراهیم خان برادر نادرشاه است چون بجنگی که در کرسه از انجام کار
شاهزاده ها فارغ شد در ۲۷ جمادی الآخر در ارض اقدس جلوس نموده خود را علیشاه و عادل شاه
نام نهاده سکه و خطبه باسم خود کرده و در آن اوقات پانزده کرور که هر کروری پانصد هزار تومان
است نقد مسکوک در خزانه کلات موجود بود سوای جواهر خانه و سایر نفایس از حد حصر افزون
همه را از کلات بارض اقدس آورده بوضیع و شریف بر افشانده نقره خام را بهای [illegible]
بخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ و سفال خرج زد و حسینعلی بیک معیرالممالک را با بهار
غلام گرجی ناظم کارخانه سلطنت کرده خود بعیش و عشرت مشغول شد و ابراهیم خان برادر
کوچک خود را سردار صاحب اختیار عراق نموده روانه اصفهان کرد و تمامی ایلات افشاریه و غیره
که نادرشاه از عراق و فارس و آذربایجان آورده بود فرصت کرده با وطن خود رفتند
و اکراد خبوشان هم بر اینکه بعطای حرم خود را انبار نفایس دیدند حتی از اولاد نادرشاه حتی الفت کردند
علیشاه بخبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت و از آنجا به مازندران رفته هفت ماه در آنجا
مانده سرگرم کامرانی بود و ازبکیه که در سمت آذربایجان بودند لشکر خود را باصفهان آورده نزد ابراهیم خان
که داشتند خویشتن یکبارگی خود علیشاه رفته خدمت او را اختیار کردند و حسینعلی بیک معیرالممالک
و خود سهراب غلام را که کار خود میدانست تمهیدی بر انگیخته او را روانه اصفهان که در حین فرار
ترس برکشتن ابراهیم خان نماید ابراهیم خان بر حقیقت این اطلاع یافته او را بقتل آورده افاغنه
و ازبکیه و غیرهم را بانعامات بر سر احسان خود متفق و بجهة نامیدن کار بود است علیشاه از مازندران بقصد
تنبیه او حرکت کرده در مابین زنجان و سلطانیه جنگ روی داده علیشاه منهزم و با سه نفر بطهران
از خواص بطهران آمد ابراهیم خان کس فرستاده ایشان را مکحول و بقم فرستاد
تا آنکه شاهرخ میرزا او را از قم بمشهد برده در روز ورود بقصاص پدر خود با دیگران

گرفت

افشاریه

گرفته آوردند

ابراهیم شاه ولد ابراهیم خان چون بجنگ کرد سهراب غلام را کشته سلیمان خان افشار
در صدر اعظمی خود را اتابکی و فیلق سرکار خود داد و او را عمو او علیشاه خطاب داد و دولت [illegible]
شفیع که در اصفهان بود و اظهار کشف و کرامات میکرد زاده شفیع جهت ایالت سلطنت
بود داده آن سفیه سخنان او را باور و مرید او شده آغاز طغیان نموده با برادر بنای
و او را کور کرده خبر انجام کار علیشاه خود را ابراهیم شاه اسم نهاده تمامی لشکر
نادری که در سرحدات آذربایجان و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس
و بنادر و کرمان بودند با وی پیوسته عدت لشکرش به صد و بیست هزار کس رسید
حسین بیک برادر خود را سردار خراسان و با امرای خراسان نوشت که پادشاهی با شاهرخ
و استحقاق متعلق بشاهرخ میرزا است او را بعراق آورده جلوس دهند مقصود خودش آنکه
شاهرخ میرزا را بدست آورده خزاین را نقد عراق نماید جواب دادند که آمدن شاهرخ
میرزا بعراق ضرور نیست در خراسان جلوس واقع خواهد شد پس شاهرخ میرزا
را در مشهد جلوس داده متوجه کار ابراهیم شاه شدند ابراهیم شاه هم از این اطلاع
بر وی دو سلطنت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرده و مثل برادرش در افشاندن
سیم و زر با دوستی کرده بعطای الالف الوف هر بی سر و پا را بر مایه کرد و انیدون را
گرم نامید پس از آذربایجان عازم مقابله و در سرحد سمنان لشکریانش متفرق شده
ابراهیم شاه با طایفه افغان روانه قم و از دخول ممنوع شده بقلعه قلاپور رفته اهل قلعه او را
مقید و کیفیت را بشاهرخ میرزا عرض کرده حسب الحکم شاهرخ میرزا او را در اثنای که در قوچان عرض راه
خراسان بقتل رسانیدند

شاهرخ ابن سید محمد میرزا ولد [illegible] و [illegible] علیشاه [illegible]
[illegible] شاهرخ میرزا [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] علیشاه [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] شاهرخ میرزا را
[illegible] خراسان [illegible] شاهرخ میرزا [illegible]
برادر [illegible] و [illegible] شاه را
چنانکه [illegible] بعض [illegible]
شاهرخ [illegible] علی [illegible]
[illegible] میرزا سید محمد [illegible] دختر زاده شاه سلطان حسین
بسلطنت [illegible] قبل از [illegible]
[illegible] شاهرخ میرزا را [illegible] سلطنت [illegible]

میرزا سید محمد دختر زاده شاه سلطان حسین که [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] شاهرخ
[illegible] مکحول [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] شاهرخ شاه را بر
[illegible] سید محمد [illegible]

ذکر سلاطین [illegible] سلطنت کرده اند

زندیه بدانکه زند عشیره ایست از عشایر لر [illegible] طایفه لر [illegible] و [illegible] اقوام [illegible]
[illegible] نزدیک اصفهان [illegible] بعد از [illegible]
سلطنت نادرشاه [illegible] بطرف خراسان [illegible] نادرشاه [illegible]
متوجه [illegible] کریم خان پسر ایناق [illegible] کریم خان [illegible]
تا آنکه رفته رفته کار سلطنت [illegible] مدت چهل و [illegible] سال [illegible] اکثر [illegible] ایران
مستکفی امر سلطنت بودند

[illegible] ابوالفتح خان و جعفر [illegible] محمد خان [illegible]

٥٦٢

[illegible] سلطنت

کریم خان [illegible] سلطنت [illegible] کامل [illegible] انصاف [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] بی نظیر [illegible] با عامه رعایا و سپاهی متواضع و رفیق [illegible] شفیق [illegible]
از [illegible] التفات [illegible] نسبت بعموم [illegible]
در جمیع بلاد ایران خاصه اهالی فارس و عراق و آذربایجان و کرمان و طبرستان و خوزستان [illegible]
خراسان از عدل و انصاف او [illegible] عیش و عشرت [illegible]
[illegible] در ایام او [illegible] کریم خان [illegible] آن [illegible] بهمان انکه
قبل از انهدام دولت نادرشاه مدت [illegible] سال [illegible] ایران [illegible] شده [illegible]
مدعی سلطنت گردیده لوای استبداد [illegible] از انجمله [illegible] خراسان قبل از اتفاق [illegible]
وابراهیم شاه شاهرخ میرزا را بسلطنت [illegible] سید محمد [illegible]
[illegible] شاهرخ میرزا صاحب تاج و نگین [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] عراق و آذربایجان و طبرستان [illegible] سکه و خطبه بنام خود [illegible] افغان [illegible]

در حکمرانی بخش گرفته دیگر باره کار ایلات راهی انقلاب نهاد و چون تربیت خلق قرار گرفته بود که امر سلطنت به کریم خان
تعلق گیرد اساس بنا نهاد رسیده مدعیان را مقهور و مدت سی سال تمام [illegible] کلام با هر جمیع [illegible]
قیام نمود مقارن انتقال [illegible] از جانب ایلکه در ایام سلطنت شاهرخ شاه علیمردان خان بختیاری [illegible] فراهم آورده
از کریم خان که در آن اوقات پنجاه هزار نفر سوار با خود داشت استمداد جسته متوجه ابوالفتح خان حاکم اصفهان
گردید و ابوالفتح خان جمع آوری لشکر نموده عاقبت به پیمان و ایمان بیرون آمده چنین قرار دادند که یکی
از اولاد سلاطین صفویه را به سلطنت بنشانند علیمردان خان به وکالت دولت و ابوالفتح خان بایالت اصفهان
و کریم خان به سرداری قشون منصوب باشد قرار گذاشتند و این عهد را قرعه به نام میرزا ابوتراب دختر زاده شاه سلطان حسین
زده به رسم عادت معهود او را بر تخت نشانیده و شاه اسمعیل نام نهادند و سکه به نام وی زدند و کریم خان را
روانه عراق و ابوالفتح خان را مسموم ساخته علیمردان خان در کار دولت [illegible] متوجه فارس شد و شیراز را از تصرف
[illegible] و چون خبر مسموم شدن ابوالفتح خان مسموع کریم خان شد یقین دانست که او را نیز همین پیمانه باید چشید در فکر
چاره کار خود افتاده بخت رهنمائی و طالع [illegible] بجانب محمد علی خان که از جانب [illegible] در قمرود
بسرداری مشغول بود گذارده [illegible] و از آنجا متوجه [illegible]
و از آنجا روانه [illegible] میدان [illegible] کریم خان [illegible]
شکست [illegible] پس بطرف اصفهان [illegible] اصفهان را ضبط نموده [illegible] علیمردان خان
رسید [illegible] بجانب کوهستان بختیاری [illegible] و در کنار آب [illegible] توقف نمود کریم خان
نیز از اصفهان به آن جانب [illegible] شاه اسمعیل [illegible] جمعی از [illegible]
خوانین [illegible] که در اصفهان [illegible] علیمردان خان متوجه [illegible] کریم خان شتافتند
کریم خان مظفر و منصور [illegible] مراجعت باصفهان [illegible] دولت [illegible] شده
اسلحه [illegible] زندان [illegible] استرآباد را [illegible] عاقبت [illegible]
مازندران و از آنجا باصفهان آمده خبر رسید که علیمردان خان [illegible] بختیاری [illegible]

محمد

حالات
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
زندیه
کریم خان

خود را [illegible] شاه طهماسب نام نهاده باتفاق مصطفی خان بیگدلی بعراق آمده [illegible] سلطان حسین [illegible]
کریم خان و جمیع [illegible] ایشان [illegible] در صحرای کرمانشاهان بمقابله مصطفی خان منهزم و شاه [illegible] دستگیر گردید
در خلال این احوال خبر رسید که آزاد خان بمعاونت علیمردان خان از [illegible] میرسد کریم خان [illegible]
ایشان [illegible] قرار مقابله و مقاتله شکست خورده بسوی قلعه پری آهنگ شیخعلی خان و محمد خان [illegible]
بجهت قلعه و عیال و اطفال زندیه مأمور و خود عازم اصفهان و از آنجا متوجه فارس گردید [illegible] کریم خان
آزاد خان قلعه را محصور [illegible] شیخعلی خان و محمد خان و سایر اعیان سلطنت را [illegible] کریم خان
و کوچ و خانوار ایشان را [illegible] محمد خان [illegible] هزار [illegible]
بسیار [illegible] باصفهان رفته سکه بنام خود [illegible] اسرای زندیه را [illegible]
از زنان و نسوان زندیه [illegible] شمشیر [illegible] اجمال و اثقال [illegible]
با ایشان [illegible] خیمه [illegible]
کریم خان که [illegible] آزاد خان [illegible] کریم خان [illegible]
رفته محمد خان زند [illegible] کریم خان [illegible] علیمردان خان [illegible]
در پهلوی خود [illegible] احترام [illegible] محمد خان [illegible] علیمردان خان را [illegible]
و در میان [illegible] کریم خان [illegible]
در کازرون با آزاد خان رسید [illegible] فارس [illegible] اصفهان حرکت [illegible]

بصوب اصفهان نمود کریم خان شیراز را مسخر نموده عازم اصفهان و قبل از ورود باصفهان خبر ورود محمد حسن خان قاجار

بحدود عراق رسید آزاد خان را جمیع نموده مقابله و منهزم شده شیراز را مامن خود ساخته گرفتار شد

لاسیما ال افاغنه رفیق محمد حسن خان [illegible] نموده [illegible] کریم خان شیخ علی خان

را از عقب محمد حسن خان روانه نمود و عزیمت اصفهان کرده در منزل [illegible]

فرستاد و خود نیز از عقب آمده روانه [illegible] تقی خان [illegible] و مجموع افاغنه را [illegible]

[illegible] کرمان نامی نموده عازم آذربایجان شد فتحعلی خان افشار ارومی بعزم مدافعه بیرون آمده در قراچمن بر مقابله

آزاد خان زند بعد از چند جنگ [illegible] شکست فتحعلی خان [illegible] فتحعلی خان همان حرب

منهزم و فرار به ارومی رفته محصور شد و قریب [illegible] ماه محاصره [illegible] آمده شهر را سپرد و کریم خان [illegible] استمالت

برادر شیخ علی خان عم زاده خود [illegible] گیلان روانه نمود که رفته نظر علیخان

برادر شیخ علی خان را [illegible] نظر علیخان [illegible] معفو شد

و بعد از آن نظر علیخان [illegible] خدمات نمایان [illegible] در این وقت خبر رسید که زکی خان

در اصفهان با قوا و اعوان جماعت بختیاری [illegible] آذربایجان

را با کوچ و بنه [illegible] باصفهان آمده زکی خان خود را [illegible] معفو شد و فتحعلی خان [illegible] روانه

خوزستان [illegible] شیخ برکات [illegible] شیراز [illegible] صادق خان برادر [illegible]

را تجربه [illegible] نصیر خان لاری [illegible] روانه [illegible]

مقرر [illegible] نظر علیخان [illegible] شیراز [illegible] ایران

و عراق و آذربایجان و طبرستان و [illegible] خراسان [illegible]

و کرمان

[illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] شیراز [illegible] سلطنت [illegible]

کریمخان

و سمنان و غیره از اعمال گشت و آزاد خان افغان نیز از گرجستان بجانب [illegible]

و مدتی [illegible] نصر الله خان ولد شاهرخ میرزا و نظر علیخان [illegible]

و میر سید حسین نواده میرزا داود و اکثری از اولاد پادشاهان [illegible] خوانین [illegible]

[illegible] ولایات روم و گرجستان [illegible]

[illegible] تحفه جات شاهانه [illegible] مامور شدند [illegible]

کاشان زلزله عظیمی واقع شده جمعی کثیر از خلایق تلف و اکثری عمارات آنجا خراب شد [illegible]

[illegible] طاعون و وبا حادث شده اکثری [illegible] در آن اراضی مقدسه [illegible] تلف شدند [illegible]

[illegible] صادق خان برادر خود به تسخیر بصره مامور ساخته صادق خان

بعد از چهارده ماه محاصره بصره را تصرف [illegible] علی محمد خان زند [illegible] بصره

[illegible] مراجعت شیراز [illegible] اعراب [illegible]

[illegible] علی محمد خان [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۱۹۳ [illegible]

زند [illegible]

[illegible]

بناهای شیراز: مسجد جامع وکیل، حمام، بازار، ارگ، باغ، عمارت سلطنت، [illegible]

محمد ... سلطنت

ابو الفتح خان (١١٩٣)

خان ابن کریم خان ... بعد از [illegible] بعضی از امرا
به ... ابو الفتح خان و برادر اکبر او زکی خان ...
محمد علی خان پسر دیگر ... گردیده آتش آشوب در شیراز
افروخته بالاخره زکی خان غالب و بیست نفر
از رجال را بقتل رسانید ... ابو الفتح خان را
... تسلط ... شد ...
صادق خان از شیراز آمده ممنوع شده عازم کرمان
شد و از آنجا بشنید علیمرادخان در طهران امرا را
از شیراز ... زکی خان تخویف و تحریک ...
... تألیف نموده از طهران وارد اصفهان و ...
... زکی خان رسید عازم مقابله در منزل ایزد خواست
چند کس از طایفه ... بخواهش ابو الفتح خان او را
مقتول و ابو الفتح خان را که ... شیراز رفته صادق
خان نیز از کرمان ... شیراز آمده سه ماه از
حکومت ابو الفتح خان گذشته صادق خان او را ...
گرفته محبوس و ... علیمرادخان ابو الفتح خان
را کور کرد

خان ابن ... ابو الفتح خان ... جعفر خان
و ... را مأمور اصفهان نموده که علیمرادخان ...
از دخول اصفهان منع ... تصرف ...
علیمرادخان بمحض استماع از عراق عازم اصفهان و ...
مقابله جعفر خان ... شیراز فرار ...
علیمرادخان وارد اصفهان و از آنجا وارد شیراز
و لشکر صادق خان را شکست ... نه ماه شیراز را
... در تصرف ... صادق خان را با اولاد
و ... جعفر خان که برادر ... بقتل
رسانید ابو الفتح خان و محمد علی خان و ابراهیم خان
و ... کریم خان را که در حبس صادق خان بودند
... ساخت

خان ... از ... و ... فارس ...
استقلال ... از حد ...
... مازندران ... اصفهان آمد

خان ولد صادق خان ... خان ...
حاکم اصفهان از وفات علیمرادخان ...
تصرف نموده ... سلطنت چند روز ... جعفر خان

ابو الفتح خان (١١٩٣)

شیخ ویس خان ... آمد ... خان ...
... خان قاجار که ... خواهد ...
بعلیمرادخان ... جنگ ...
روانه استرآباد و شیخ ویس خان وارد ساری ...
و ... بعد ... از آنجا که ...
از ... لشکر ... شکست ... بازار ...

اما علیمرادخان ... خان را عازم و
... گشته ... در ...
... خان از ... شیخ ویس خان
آمده او را ... شیخ ویس خان ...
را با فوجی روانه استرآباد ساخت ... لشکر ...
... خان با جمعی ...
... طهران ...
... خان نیز از ... خان ...
... شیخ ویس خان ... از استماع
وارد طهران ... علیمرادخان ...
... جعفر خان ولد صادق خان که از جانب ... مأمور
... اصفهان ...
علیمرادخان ... شدت ... عازم اصفهان و در اواخر ربیع الاول سنه ١١٩٩ در ...
اصفهان ... گذشت

... اصفهان ... باقر خان نیز در میدان ...
اصفهان ... لشکر ...
... باقر خان ... جعفر خان ...
آمده ...
عازم عراق شده جعفر خان ... خان ...
با بیست هزار ... مأمور ...
منهزم و به اصفهان ... سلطنت ...
و از آنجا با جمعیت ... اصفهان آمده باقر خان ...
... اسمعیل خان زند ...
اسباب ... اسمعیل خان فرار ...
جعفر خان ... خان و ... قم ...
... خسرو خان ... جعفر خان
... جعفر خان منهزم ...
با اصفهان ... خان از طهران حرکت جعفر خان
... فرار ... یزد ...
شیراز ... اصفهان و علینقی خان برادر ...
با او ... علینقی خان ... جعفر خان
با اصفهان آمد علینقی خان ... کاشان آمده ... خان
جعفر خان ... شیراز ... فرار ...
صید مرادخان زند ... اسمعیل خان و ...
... محبوس ... از ...
آمده ... سنه ١٢٠٣

[illegible]

لطفعلیخان بن جعفرخان [illegible] مقتول شدن پدر به نظم مهام بندر رفته بود صید مرادخان بر مسند
حکومت نشسته احکام متعدده بجهت همراهان لطفعلیخان نوشته مرقوم داشت که ایشان را باخذ لطفعلیخان
مامور ساخت سرکردگان خود سراغ او را گرفته او دست سرکرده [illegible] گرفته بر اسبی بی زین و یراق لگام سوار
و بجانب بندر بوشهر رفت [illegible] با مدد بعضی از امرا خیرخواه آمده [illegible] بوشهر رسیده خبر رسید
که آقا محمد خان عازم شیراز است لطفعلیخان مقابله و منهزم و در شیراز محصور شد آقا محمد خان
[illegible] بطهران معاودت نمود بار دیگر فتحعلیشاه که در آن زمان به باباخان مشهور بود
[illegible] لطفعلیخان مقابله و منهزم و بشیراز رفته ممنوع شد و بجانب دشتستان
[illegible] شیراز [illegible] تعاقب [illegible] مغلوب و معاودت نمود لطفعلیخان در قلعه [illegible]
[illegible] مصطفی خان از جانب آقا محمد خان با مدد حاجی ابراهیم داروغه شیراز حاجی محمد خان
و رضاقلیخان قاجار نیز با مدد آنها رسیده بار دیگر جنگ و منهزم شدند آقا محمد خان خود عازم
شیراز و چون در منزل [illegible] منزل نمود لطفعلیخان بعزم شبیخون از مرودشت حرکت و شب
خود را به [illegible] که [illegible] مستحفظ [illegible] رسیده اکثری [illegible] فرار [illegible]
آقا محمد خان [illegible] طرح جنگ انداخته بالاخره منهزم [illegible] آقا محمد خان
فراهم آورده [illegible] منهزم [illegible] رفت و از آنجا بکرمان رفت [illegible] مفتوح ساخت آقا محمد خان بکرمان رفته
[illegible] قلعه شهر را [illegible] لشکر آقا محمد خان مفتوح ساختند لطفعلیخان [illegible] از شهر
بیرون انداخته روانه بم [illegible] قلعه بم رسید [illegible] تنها [illegible] دروازه شد
سیستانیان او را گرفته نزد آقا محمد خان آوردند [illegible] مقتول شد

[illegible]

قاجاریه

[illegible] تاریخ پادشاهان عجم [illegible]

در ذکر پادشاهان قاجاریه [illegible] سلطنت [illegible]

قاجاریه اصل این سلسله از ترکستان است در سنه [illegible] که هلاکوخان از جانب [illegible] مامور به فتح
قلاع ملاحده [illegible] خانه [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] سلسله قاجار [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] ترکستان [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ترکستان [illegible] ایران [illegible] قاجاریه [illegible]
[illegible] ایران [illegible] صفوی [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible]
در ایام شاه سلطان حسین [illegible] قاجاریه استرآباد فتحعلیخان قاجار رسیده [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible]
فتحعلیخان [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] مازندران [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] خان قاجار [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] قاجاریه [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] خدمات نمایان [illegible] استرآباد [illegible]
تا آنکه اصفهان [illegible] مازندران [illegible] خان [illegible]

[illegible] پیش آمده [illegible] رسیده [illegible] سلطنت را [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] لشکر جمع [illegible] بجانب خراسان حرکت [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] اشاره [illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible] ۱۳۹ [illegible] ادوار [illegible] مدت [illegible]

محمد حسین خان ابن فتحعلی خان [illegible] فتحعلی خان [illegible] قاجار [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] محمد حسین بیک
[illegible] استرآباد [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible] نادرشاه [illegible] محمد حسن خان
[illegible] استرآباد [illegible] محمد حسن خان
[illegible] دولت [illegible]
محمد حسن خان [illegible] استرآباد [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] شاه سلیمان [illegible] رسید
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] کریم خان زند [illegible]
[illegible] مازندران [illegible] محمد حسن خان [illegible] استرآباد [illegible] کریم خان [illegible] شاه اسمعیل [illegible] استرآباد [illegible]
محمد حسن خان [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible] استرآباد [illegible] کریم خان [illegible]

[illegible]

[illegible] تاریخ [illegible]
[illegible]
[illegible]

محمد حسن خان

محمد حسن خان [illegible] شاه اسمعیل [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
محمد حسن [illegible] محمد حسن خان [illegible] اشرف [illegible]
[illegible] احمد خان افغان [illegible] استرآباد [illegible]
[illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible] مازندران [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible] مازندران [illegible] عراق [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
آزاد خان افغان [illegible] اصفهان [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] آزاد خان [illegible] گیلان [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible] آزاد خان [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] آزاد خان [illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible] آزاد خان [illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible]

غارت نموده به تبریز آمده ولد آقا محمد خان را که ولد ارشد او بود مدارا آذربایجان منسوب نمود فتحعلی خان بعزم فارس شده
وارد اصفهان گردید و چون آنجا بسبب ترددات کریم خان و آزاد خان عسکر در کمال تسعیر و اکثری را قوت یک روزه
میسر نبود محمد حسن خان از آنجا بعزم فارس در اوایل سنه ۱۱۷۱ در رمضان راه دار الملک شیراز نزول نمود کریم خان
از اینجانب قلعه را استوار نمود و محصور شد چون روز ساخت فارس با روز محمد حسن خان آمده شهر را در حصار گرفتند و جمعی
از ان نمود که محترم کلب ... فساد کرده اشته بشهر شیراز در آمد و وضع عادات دیگر گون شده ... راه
اوطان خود را پیش گرفته رفتند محمد حسن خان عازم مازندران و دار الملک ... دار آنجا روانه ساری و دار ... نیت
استراباد نمود در آن اثنا خبر رسید که حسین خان دولو از مازندران باستراباد و در آنجا ... خان رفته و
... خان ... که محمد حسن خان برادر او باستراباد و ... جماعت آن امان از وی
... خان ... شد در این وقت خبر ورود شیخعلی خان ... رسید ... دامغان
گذشته وارد ... شده ترکمانیه ... کلب ... عمارت ... ناچار با جمعی از ... راه استراباد
پیش گرفت شیخعلی خان ساری را تصرف و حسین خان دولو از دامغان بار ... الوار ... بسته
در ساری شیخعلی خان ... محمد سواد کوهی ... بود که ... چند قریه ... سواد کوه ... جمعی ... نفر
با روی شیخعلی خان آمده ... محمد حسن خان برادر ... باستراباد جمعی ... آمده بطرف
آمد و شیخعلی خان نیز از ساری آمده لشکر در برابر گذاشته نشستند شیخعلی خان ... رسیده از راه
غیر معهود بعزم استراباد شد محمد حسن خان نیز از ... روانه استراباد شده در حوالی ... جمعی ... ساری
از نظر فیض ... و محمد حسن خان منهزم و باستراباد رفته و شیخعلی خان در همانجا توقف ... چند روز ...
با شرف ... محمد حسن خان برادر ... باستراباد ... و صادق خان ... جمعی از ... باش را
تعقیب آورده عازم ... شیخعلی خان و ... خارج اشرف ... موسوم ... مقابله نمود ... بطرف
خراسان رفته محمد حسن خان شکست فاحشی یافته جان خود را از معرکه بیرون برد و در میان جنگل ... او
... افتاد و در آن ... سبز علی نام بود که از جمله ... قدیم او بود از راه ... ملازمت شیخعلی خان
... رفته بود بار ... سوار ... رسیده او را تعقیب آوردند و این قضیه در سنه ۱۱۷۱ واقع شد چون این خبر

باستراباد

... ترجمه حال ...
... محمد حسن خان ...

باستراباد رسید محمد حسن خان ... اندیشه جماعت ... باش ... محمد حسن ... بودند
باتفاق ... محمد حسنی ... آقا محمد خان ... استراباد رسیده بود
و حسین قلیخان ... اولاد محمد حسن خان از استراباد خروج ... ترکمان ... عام

معاصر کریم خان بوده

حسین قلیخان ابن محمد حسن خان ... آقا محمد خان ...
کریم خان زند را استقلال ... عاقبت ... شده ناچار
نزد کریم خان آمده محترم شدند و در قزوین ... ایشان مقرر شد و آقا محمد خان ولد اکبر محمد حسن خان
که ... شیخعلی خان ... چند ... آمده ایالت ... و
مفوض شد ... استراباد رفته ... که ... تقصیر او ...
مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران او ... آقا محمد خان ...
زندیه حکومت مازندران ... جمعی بطرف اشرف ... کرده
در دست مرتضی قلیخان ... حسین قلیخان ... مرتضی قلیخان ... آقا محمد خان
داده ... محمد خان ... مرتضی قلیخان ... کریم خان
... حکومت ... حسین قلیخان ... آمده
... کریم خان ... دولت او
... شد ...
... او را ملاقات ...
... استراباد ...

نجو بر این آمده طایفه گوکلان جمعیت کرده بر سر حرم آمده حسینقلی خان با ایشان جنگ کرده بالاخره مصالحه نموده

[illegible] نمود آخر الامر طایفه یموت [illegible] نفر ترکمان یموت را که در رکاب [illegible] مطیع

[illegible] نمودند تا شبی او را در جاده خراب [illegible] آوردند چون این خبر مسموع کریم خان شد [illegible]

[illegible] شمشیری خونریزی کشیده در مازندران و استرآباد [illegible]

سلطنت

آغا محمد خان ابن محمد حسن خان ابن فتحعلی خان قاجار [illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

تاریخ پادشاهان

که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند

قاجاریه

سلطنت

آغا محمد خان

در آمدن لشکر [illegible] آنحضرت جعفرقلی خان را [illegible] به مقابله [illegible]

[illegible]

... از طاعت ... گردیده ... فتح ... دشمنان ... علیقلی خان ... شد
در آنحضرت ... و سلطان ... آمدند ... عرب ...
[illegible] ... رفته ... روانه ... ولایت ... خان ...
... علیقلی خان را مامور طهران ... آنحضرت ...
... شاهانه ... مشمول ... حضرت ... اطلاع ... خان ...
... مازندران ... عازم رشت شده رشت را ... ولایت ... بسمت ... شیروان ...
گردیده پس آنحضرت دارالسلطنه ... مازندران ... خان ... روس ...
در ... مشغول ... جعفر قلی ... جمع ...
... عازم طهران ... اهالی طهران ... قلعه ...
... حاکم ... علیقلی ... این حال خبر رسید
... زند ... علیمرادخان ... طهران آمده ... آنحضرت ... جعفر قلی خان و علیقلی ...
با فوجی مامور ... لشکر ... دستگیر ... جعفرقلی
... طهران ... شدیده ... بدید آمده
... قلعه ... مازندران ... گوشتن ...
شهر ... در سنه ۱۱۹۶ ... علیمرادخان ...
که دراز ... سلطنت ... طهران ... حضرت ... ایل ...
عراق ... فارس ... خان ... اصفهان
... عازم مازندران ... طهران ... علیقلی ... حاکم ...
سمنان ... آنحضرت ... خان ...
... منهزم ... دستگیر شدند ... علیمرادخان لشکر طهران ...
آذربایجان ... مازندران ... آنحضرت ...
... آنحضرت ... میدان ...
... آنحضرت ...
... رسید ...
دستگیر شده ... خان ... شیخ ویس خان ... طهران

طلب

تاریخ پادشاهان عجم ...

پادشاهانیکه ... سلطنت ... اند

قاجاریه

سلطنت

آغا محمد خان

گردید پس آنحضرت عازم عراق و از جانب علیمرادخان ... اطلاع ... لشکر ... خان ... طهران
معبر ... فیروزکوه فرستاده آنحضرت جعفرقلی خان ... مامور ... شده
آنحضرت ... علیمرادخان ... عظیم ... آمده ...
استقبال ... اضطراب تمام ... اصفهان ... گذشت ...
نیز ... ترکمان ... پادشاه روس رفته ... ایران ...
آورده ... علیمرادخان جعفرخان که برادر ... اصفهان آمده ... خراسان
زند ... و جمعیتی ... اصفهان ... استقلال ... آنحضرت ... ۱۱۹۹
از مازندران بعراق آمده ... جعفرخان زند ... منهزم ...
... خان ... جعفرخان ... آنحضرت ...
... منهزم شده آنحضرت باصفهان رفته جعفرخان ... اموال ...
... آنحضرت اصفهان ... خان ...
... آنحضرت عازم ...
... منهزم شده ... غارت ... استرآباد ...
... سلطنت ... طهران ... کردستان ...
... تبریز ...
طهران ... جعفرخان زند ... آنحضرت باصفهان آمده ... علیقلی خان ...
... آنحضرت ... جعفرخان ... اصفهان ...
بسمت ... جعفرخان ... آنحضرت اصفهان آمده جعفرقلی خان ...
... جمعیتی فراهم آورده ...
... علیقلی خان ... آنحضرت ... طهران آمده ...
... آنحضرت ... خان ...

آنحضرت ... [illegible] ... سنه ۱۲۰۰ عازم اصفهان و ... بانتظام مهام آنجا ... [illegible]
... [illegible] ... گویند ... شیراز ... [illegible]
... طهران و قصد ... [illegible] ... خان ... [illegible]
... از شیراز حرکت ... [illegible] ... بالاخره ... خان منهزم و ... امیر ... خان ... [illegible]
... [illegible] ... عزم تسخیر اصفهان ... منهزم و بجانب یزد ... آنحضرت عازم شیراز ... [illegible]
... جعفر خان ... [illegible] ... آنحضرت تخت جمشید را ... اصفهان ... [illegible]
شد ... جعفر خان زند ... از شیراز وارد اصفهان گویند ... [illegible]
... گیلانات ... آنحضرت ... عازم اصفهان جعفر خان ... [illegible]
[illegible]

حالات ... [illegible] ... آغا محمد خان قاجار

[illegible]

مجمع ... کرمان ... [illegible] ... عازم استرآباد و قصد ... [illegible]
غارت ... [illegible] ... آنحضرت ... طهران ... [illegible]
[illegible]

انتظام ... رسیده که نام سلطان و بعضی از سکه مشهد مقدس ... اکثر از اسباب ... حضرت را

۱۲۰۱ ... در تهران ... خراسان آمده ... [illegible]

از طهران ... خراسان ... [illegible]

حاکم سبزوار ... خان ... حاکم اسفراین ... خان ... حاکم ... [illegible]

حاکم جاجرم ... خان حاکم ... جعفرخان ... حاکم ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... اول ... سلطنت ... قاجار

سلطنت

فتحعلی شاه قاجار ابن حسینقلی خان بن محمد حسن خان ... پادشاه ... [illegible]

... که اولین پادشاه ... [illegible]

... حسن سیرت و صورت ... پادشاه ... [illegible]

[illegible]

عازم آذربایجان و به قصد تسخیر ... [illegible] ... امور فارس و میرزا محمد خان قاجار ... طهران ... [illegible]

[illegible] ... ابواب قلعه ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible] ... به آنحضرت سپرده ... علینقی خان

[illegible] ... محمد خان در قلعه ... [illegible] ... رسید ... [illegible]

[illegible] ... طهران ... میرزا محمد خان ... داخل شده ... قلعه ... [illegible]

علینقی خان نیز ... [illegible] ... عراق ... [illegible] ... طهران ... صادق خان شقاقی نیز ... [illegible]

[illegible] ... ولایات آذربایجان ... [illegible] ... عراق و قزوین ... [illegible]

[illegible] ... آنحضرت رسید ... عازم عراق ... طهران ... [illegible]

[illegible] ... شده بر سریر سلطنت نشست ... [illegible] ... آنحضرت علینقی خان ... [illegible]

[illegible] ... حسین خان قوانلو ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سلیمان خان ... [illegible] ... محمد خان ... [illegible]

[illegible] ... جعفر خان ... حاکم تبریز و خوی ... صادق خان

[illegible] ... محمد ... خان ... [illegible]

[illegible] ... آذربایجان ... [illegible] ... آنحضرت ... [illegible]

آذربایجان ... سلیمان خان ... [illegible] ... سلیمان خان ... [illegible]

صادق خان شقاقی ... سلیمان خان ... آنحضرت ... محمد ... خان ... حسینقلی خان ... [illegible]

[illegible] ... رسید ... عازم خوی ... حسین خان ... [illegible]

[illegible] ... طهران ... حسینقلی خان ... فارس ... [illegible]

[illegible]

در این اثنا عریضه جعفر خان ... جعفرقلی خان رسیده ... آنحضرت را طلب آمده آنحضرت [illegible] سرداران [illegible]

[illegible] در این روزها حسینقلی خان ... خراسان شده [illegible] از استماع [illegible]

[illegible] عریضه عرض کرده که [illegible] ولایت [illegible] حضرت [illegible]

آنحضرت [illegible] شاهزاده [illegible] فرزند [illegible] میرزا [illegible]

سرفراز [illegible] میرزا [illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]

مطابق ... [illegible] نوروز [illegible] خراسان [illegible] میرزا [illegible] شاهرخ میرزا [illegible] خان [illegible]

[illegible] خان [illegible] مشهد مقدس [illegible] عریضه [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] عریضه [illegible] عازم خراسان شاهزاده [illegible] عباس میرزا [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] منزل [illegible] جعفرقلی خان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] صادق خان [illegible] حسین خان [illegible] که [illegible] خان [illegible]

[illegible] جعفر خان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] شهر [illegible] شده [illegible] امان آمده [illegible]

[illegible] جعفر خان [illegible] میرزا [illegible] جعفر خان [illegible] سر [illegible]

[illegible] حسین قلی [illegible] خبر رسید که صادق خان [illegible] خان [illegible]

[illegible] جعفر [illegible] مشهد [illegible] میرزا [illegible]

مشهد [illegible] میرزا [illegible] مشهد مقدس [illegible] شاهزادگان [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] عازم طهران [illegible] منزل [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] خان [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] عازم طهران [illegible]

عباس میرزا را [illegible] آمده [illegible] خبر رسید که شاهزاده [illegible] جعفرقلی خان را

[illegible] شاهزاده [illegible] عباس [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] پادشاه روم [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] حسن خان [illegible] علی خان [illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible] شاه زمان [illegible] میرزا

[illegible] هرات [illegible] روز [illegible]

[illegible] خان [illegible] میرزا [illegible] کامران میرزا [illegible] اصفهان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] طهران آمده [illegible] میرزا [illegible] حسینعلی میرزا [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] آمده

[illegible]

ا ب ج د ه و ز ح ط ی

١ ٢ ٣ ٤ ٨ ١٦ ٣٢ ٦٤ [illegible]

ک ل م ن

٢٠ [illegible] [illegible] [illegible]

مغلطی

قصائد حسن [illegible] هرادی

حسنك لفظ وزن [illegible]

[illegible]

معلقه [illegible]

بجمیع المزید والمزید [illegible]

[illegible] الکلی

لا الفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

کل شیء هالک الا وجهه

کل نفس ذائقة الموت

انا لله وانا الیه راجعون